

بیان الادیان

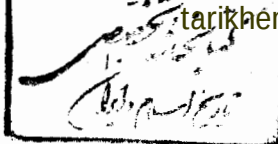
تألیف

ابوالعالی محمد بن نعمت علوی نقیبی

بی تصحیح

محمد تقی دانش پرو
با همکاری قدرت الله شامزاد





بیان الادیان

تألیف

ابوالمعالی محمد بن نعمت علوی فقیه بلخی

براساس نسخه تازہ یاب

به تصحیح

محمدتقی دانش پژوه

با همکاری

قدرت الله پیشنماز زاده

۱۳۷۶



مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشاریزدی

شماره ۵۹

هیأت گزینش کتاب

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر یحیی مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی

دکتر جواد شیخ الاسلامی - ایرج افشار

تعداد دوهزار نسخه از این کتاب توسط موسسه دلارنگ حروفچینی و در چاپخانه بهمن چاپ و صحافی شده است.

چاپ اول

بنام پروردگار

یادداشت واقف

اول : طبق ماده ۲۳ و قضاة اولیٰ مرتفع یازدهم ۱۳۳۷ هـ. ش. (... دآمد باید صرف ترجمه و تالیف و چاپ کتب رسالت که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین بگفت به مجرای آئینده و صورت احتیاج و استناد دادن جوایز به نویسندگان شایسته دستور این قضاة گردود.)

دوم : هدف اساسی این بنیاد فی طبق ماده ۲۵ و قضاة (... تقسیم زبان فارسی و تحکیم وحدت فی دایره ایران میباشد. بنابراین کتبی که با وجود این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی در ارس عمومی نباید با داده این موقوفات چاپ شود.)

سوم : طبق ماده ۲۶ و مقدار از کتب رسالت چاپ شده و با وجود این موقوفات باید بطور دیده و بنام این موقوفات بنوشت فرمگنی، کتابخانه او و آستانه ای عمومی ایران خارج و بعضی از دانشمندان ایران و نشر و ترویج دستاورد شود...

چهارم : چون نظر بازگانی و انتشارات این موقوفات نیست تا حدی کلّی یا نیم جایز است طبق ماده ۲۷ و قضاة هیچ کتاب رساله نباید کسر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی را از اذیه های تمام شده با افزایش مهدی و دوامیت قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشنده گان و هزینه ایست که برای پست غیر تحویل میشود. از آن بفرودشان تعاضدا داریم که در این ابرخیزی که ایداجیه تجاری ندارد و باید ایستکاری می نمایند.

پنجم : براساس موافقت نامه دوم دموخ ۱۳۵۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱

نکرت تاریخی و لغوی رابع به ایران به استثنای کتب دسی، میباشد در اختیار دانشگاه ملتان قرار گیرد و
وصول ننوده و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه میفراترولیا
این موقوفات که از طرف اوقاف بعضویت کینه انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداری
امور و از نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای ملی است
است از طرف اوقاف نیز بعضویت کینه نامبرده معین شده به جهت سرپرست انتخاب برقرار ننودند)

هفتم : چون نگارنده این بطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمی)، از این پس نخواهم توانست به سرپرستی
این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب غیره و نیز
ارشد خود ایرج افشار و از گذرگرم. درین چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف
موقوفات بطبع رسیده با کوشش سرپرستی می بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا
ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با و مراجع کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف
این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان می
و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار زیدی

آذربایجان ۱۳۵۸ ه. ش.

مستطوف

تکمله سوم

کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می شود باید کاملاً منطبق با نیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه هایی که به قلم واقف منتشر شده یا می شود صد درصد این مطابقت را ندارد، به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشته، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه هاست به عهده بنیاد واگذار کرد.

اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غائی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته باشد، کتبی که بونی از «ناحیه گرانی» و «جدائی طلبی» و حکایت از رواج زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و روشها و سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی «انسیکلوپدی» باشد، و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود به شرط اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولیت بعد از ممات یا هر کس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنها باشد.

در تکمله دوم (یادداشت واقف) منتشره در جلد سوم «افغان نامه» نگاشتم که «کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می شود باید منزه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی و ایران شناسی...» و در پایان آن تکمله افزودم «بیم داشتم که مبادا چنین رسالاتی سالها بعد از ما، نخواست و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده

شود.

عمده مخاطب این یادآورها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار، که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود، و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. انشاء الله.

اردیبهشت ۱۳۶۲

واپسین نوشته واقف

تکمله و تبصره

یادداشت واقف برای اطلاع نویسندگان

کتاب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می شود باید منطبق با تئیت واقف و هدف وقفنامه باشد، و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بونی از ناحیه گرانی و جدایی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه های محلی و زبانهای خارجی، به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزّه باشد از روشهای تفرقه آمیز و سیاستهایی فتنه انگیز چه بطور مرموز و چه علنی. مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لافاف پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران شناسی.

کتاب تاریخی و ادبی «عالمانه» خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود قسمت زیان بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلان، زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه «شانناز» و هوچی گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چو نتوان راستی را درج کردن دروغی را نباید خراج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق الزحمه نمی خواهیم، بلکه به سبب اهمیت و فوق العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز می پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن (از کاغذ و چاپ و غیره) از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم «ملانصرالدین» باشد که تخم مرغ می خرید دانه ای دو شاهی، می پخت و رنگ می کرد و می فروخت یک شاهی! عقیده ما بر اینست که اگر در این سودا ضرر مادی و مالی می کنیم

سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف و قفی در راه «ایده آل» و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله‌ای منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار
آذرماه ۱۳۶۲

نظر واقف درباره جایزه‌های ادبی - تاریخی

گراس ۲۸/۸/۴

جوازه - جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است: تکمیل وحدت ملی بوسیله تعمیم زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که در پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی خواه به زبانهای دیگر، خواه بوسیله ایرانیان یا ملل دیگر، خواه در خود ایران، خواه در خارج می‌تواند نامزد دریافت جایزه گردد. برای این کار آیین‌نامه‌ای باید تهیه شود. اجمالاً اصول آن را یادداشت می‌کنم. (دنباله مطلب نانوشته مانده است).

جایزه‌های داده شده

- | | |
|---|---------------------------------|
| دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیگره (هندوستان) | ۱۳۶۸ - دکتر نذیر احمد |
| دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد) | ۱۳۶۹ - دکتر غلامحسین یوسفی |
| دانشمند مصری، متخصص ادبیات فارسی | ۱۳۶۹ - دکتر امین عبدالمجید بدوی |
| دانشمند ایرانی | ۱۳۷۰ - دکتر سید محمد دبیر سیاقی |
| دانشمند پاکستانی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجاب (لاهور) | ۱۳۷۰ - دکتر ظهورالدین احمد |
| استاد و رئیس بخش فارسی دانشکده‌های خاوری دانشگاه پکن (پکن - چین) | ۱۳۷۱ - جان هون نین |
| دانشمند تاجیکستانی، استاد و متخصص ادبیات فارسی (دوشنبه - تاجیکستان) | ۱۳۷۳ - دکتر کمال‌الدین عینی |
| دانشمند ایرانی و استاد بازنشسته دانشگاه تهران | ۱۳۷۴ - دکتر منوچهر ستوده |

شورای تولیت

متولیان مقامی: رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش) - وزیر بهداشت (وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) - رئیس دانشگاه تهران یا معاونان اول آنها (طبق ماده ۲ وقفنامه)

متولیان منصوص: دکتر یحیی مهدوی (جانشین: دکتر منوچهر مرتضوی) - دکتر علیمحمد (کنونی) میر (جانشین: دکتر حسین نژاد گشتی) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - بهروز افشار - ایرج افشار - مهندس نادر افشار

هیأت مدیره

دکتر سید مصطفی محقق داماد	استاد دانشگاه، و رئیس هیأت مدیره
حسین دادگر	معاون اول دیوان عالی کشور و نایب رئیس هیأت مدیره
	از شورای تولیت
ایرج رضایی	مدیر عامل
ایرج شگرف نخعی	خزانه دار
کریم اصفهانیان	دبیر

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

زبان فارسی به مثابه عمده‌ترین وسیله ارتباط فرهنگی - اجتماعی بی‌تردید بزرگترین محوری است که در طول اعصار و قرون اقوام مختلف ساکن این مرز و بوم و حتی فراتر از مرز ایران حول آن گرد آمده‌اند.

این زبان علیرغم تحمل فراز و نشیب‌های سخت تاریخی و عبور از گذرگاههای مهیب و هولناک ناشی از تسلط اقوام غیرایرانی همواره به عنوان بزرگترین مؤلفه فرهنگی و شاخص‌ترین مظهر تمامیت و استقلال ملی باقی مانده است.

بعد از فروپاشی حکومت ساسانی که مقارن با نطفه‌بندی و نصیج‌گیری تمدن نوپای اسلامی در شبه‌جزیره عرب بود این زبان در یک روند تاریخی جذب و تأثیرگزاری متقابل بیشترین نقش را در تکوین و تکامل فرهنگ اسلامی داشته است.

اصول بنیادین و گوهرهای تابناک تعلیم نجات‌بخش اسلام که بدو از طریق زبان عربی نشر و ترویج می‌گردید با چنان توفندگی و سرعتی دنیای متمدن آن روز را در نوردید که بسیاری از فرهنگها و زبانها را تاب مقاومت نماند به طوری که تمام و کمال مقهور اقتدار این منظومه جدید شدند. شاید در گستره تاریخ کمتر تمدنی به قدمت مصر وجود داشته است ولی امروزه از آداب و سنن و فرهنگ و زبان مصر قدیم چیزی جز حکایات تاریخی باقی نمانده است.

در مقابل زبان فارسی پس از یک دوره کوتاه ایستائی، ضمن جذب و هضم فعال زبان و فرهنگ و تمدن نوین اسلامی بار دیگر بالندگی آغاز کرد و بالاخص در قرون چهارم و پنجم و ششم هجری به قله رفیعی از تاریخ تکامل خود دست یافت و به رغم تسلط سیاسی و نظامی اقوام ترک و فراز و نشیب‌های دیگر هرگز تمامیت و استقلال خود را از دست نداد بلکه کلیه اقوام مزاحم دیر یا زود در اقیانوس گسترده این زبان غوطه‌ور شدند و ناخالصی‌های بیگانه را از خود زدودند و شفافیت یافتند.

گستره و عمق اثر مثبت زبان فارسی در اعتلای فرهنگ و تمدن اسلامی در این مختصر قابل وصف و شرح نیست، اجمال سخن آن که زبان فارسی در تمدن اسلامی یکی

از رساترین بیانگران فرهنگ اسلامی به کار می‌رفته، و دوشادوش زبان عربی زبان اسلامی محسوب می‌شده است.

کتاب حاضر به همت جمعی از فرهیختگان زبان و ادب این مرز و بوم از زیر بار سنگین غبار قرون بیرون کشیده شده و اینک به صورت کامل و تصحیح جدید به زیور طبع آراسته می‌شود. جا دارد از بانیان این اقدام خیر خصوصاً شادروان استاد محمدتقی دانش‌پژوه که عمر پر برکتش صرف نشر و ترویج زبان و فرهنگ و تاریخ این سرزمین و نیز بازشناسی عرصه‌های مهمی از فرهنگ و تراث اسلامی گردید تجدید یادی شود. استاد دانش‌پژوه از بازماندگان سلاله‌ای بود که بدون تأثیرپذیری از شبه فرهنگ‌های وارداتی متداول زمان با غور در گذشته تاریخی تمدن اسلامی و ایرانی گوه‌های تابناکی را به گنجینه پربار تمدن بشری تقدیم کرده است. روانش شاد و طریق سلوکش پر رهرو باد.

سید مصطفی محقق داماد

زمستان ۱۳۷۵ هـ ش

یادداشت^(۱)

بیان الادیان نگاشته دانشمندی است به نام محمد بن نعمت بن عبیدالله، یار خدای، فقیه بلخی که آن را برای سید نصیرالدوله و زین الملّه مجیرالملک ابی الفتح المظفر بن قوام الملک، در سال چهارصد و هشتاد و پنج یعنی سی و شش سال پیش از تألیف ملل و نحل شهرستانی (در ۵۲۱) گویا در شهر غزنین از روی آموخته‌ها و خوانده‌های خود، تألیف کرده است.

مؤلف در نگارش تألیف خود، از تاریخ مقدسی [۵ ر] و ابوالحسن عامری و الامد علی الابد او [۵ پ] و ابوالخیر خمار و اسطیکس افلاطون [۵ پ] و نامه اسکندر به ارسطو [۶ ر و پ و ۹ پ] و ابوریحان منجم و نسخ کتاب هند او [۷ ر] ابو عیسی بن هارون الوزّاق [۸ ر و ۵۴ ر] و امام محمد زکریا [۱۰ پ] و کتاب الاختصارات ابوالحسن وزیر (نویری)

۱- این یادداشت کوتاه صورت تحریری سخنانی است. که آقای دانش‌پژوه در روزهای شماری برای آقای قدرت الله پیش‌نمازاده گفته، و ایشان نگارش کرده است

[۱۶ ر] و بومطیع بلخی [۲۲ ر] و محمد ادیب [۲۸ پ] و ناصر خسرو [۲۹ ر] و الْمُقْنِعُ فِي الْغَيْبَةِ از سید مرتضی [۳۰ ر] و واقدی [۴۲ ر] و محمد بن یزید المبرد در کامل [۴۹ ر] و ابوالقاسم عبدالله بن احمد الکعبی [۵۲ ر] و ابوالحسن کاتب مروزی [۶۲ پ] و جیهانی [۶۳ پ] و تاریخ ۲۵۵ مربوط به سردابه حضرت مهدی (عج) یعنی دویست و سی سال در زمان تألیف کتاب [۲ پ] و نیز از گفته‌ها و کتابهای سلامی و ابوالطیب تبریزی و ابوالحسن علی بن سهل و محمد ایوب و جاحظ و یحیی بن علی ندیم و متوکل و ابومعشر یمامة بن اشرس النمیری و اسحاق بن ابراهیم بن مصعب و رساله هارون و عبدالعزیز کاتب الاوراجی و محمد بن الحسین سود برده است و این نگارشها نشانه‌ای است از اعتباری که بیان الادیان می‌تواند داشته باشد و کتابی شناخته می‌بوده و از مآخذ متأخران در شمار آمده مانند اینکه:

در ریاض العلماء و حیاض الفضلاء مولی عبدالله افندی [ش ۹۹۳ دانشگاه. گ ۳۴ و ۵۱۶ در بیان سبیه] آمده است: «قال السيد محمد بن نعمة الله بن عبدالله الحسيني في كتاب بيان الاديان بالفارسية بقوله: الفرقة الرابعة من الشيعة السبعية و ايشان را باطنیه گویند» و این گفته برگرفته است ازین عبارت بیان الادیان:

الصباحية: اصحاب حسن صباح، و او مردی تازی زبان بود، که اصل او از مصر است. و گویند هنوز زنده است و بهری نشیند، و مدعی عظیم است. و کتابی است ایشان را قدیمی که آن را «اخوان الصفا» خوانند و آن

را درس گویند، و آن مذهب گرفته‌اند. [بیان‌الادیان، ۲۸ پ]
 همچنین در حدیقه‌الشیعة اردبیلی درباره حرنانیه و حلول و اتحاد، و
 در طرایق‌الحقایق [۱: ۵۹-۶۰] از بیان‌الادیان یاد شده است.
 شاید اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا پسر فتحلی شاه مؤلف کتاب
 المضلین یا المتنبین، بیان‌الادیان را در دست داشته بوده است. زیرا در
 زبان فارسی از بیان‌الادیان، نسخه قدیمی‌تری در موضوع ملل و نحل در
 دست نداریم.

دکتر غلامحسین صدیقی در کتاب جنبشهای مذهبی ایران در
 سده‌های دوم و سوم، در بحث خود، از بیان‌الادیان نیز استفاده کرده
 است.

(بیان‌الادیان را نخستین بار در سال ۱۸۸۳ میلادی شارل شفر در
 پاریس با ترجمه فرانسه از روی نسخه موجود در کتابخانه ملی پاریس
 [بلو ش ۱: ۱۲۲ ش ۱۵۹] نشر داد.) فیلم آن به شماره ۸۴۹ در کتابخانه
 مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود [فهرست میکروفیلمها، ج ۱،
 ص ۵۴۲].

(مرحوم عباس اقبال از روی نسخه شارل شفر در سال ۱۳۱۲ در
 تهران به چاپ آن اقدام نموده است. احمد کسروی نقدی بر چاپ عباس
 اقبال، تحت عنوان «اصلاح اغلاط بیان‌الادیان» نوشته است، که آقای
 یحیی ذکاء در «کاروند کسروی»، ص ۵۲۱-۵۳۴ در سال ۱۳۵۲
 تجدید چاپ کرده است. در نسخه چاپ شفر و اقبال باب پنجم نیست.)

ولی در جنگ شماره ۴۸۲ کتابخانه دکتر اصغر مهدوی، باب پنجم نوشته شده (مورخ ۱۲۵۹) از روی نسخه نوشته ۱۹ ج ۱۰۶۱ که سالها پیش من آن را یافتم و در دفتر دوم نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه ص ۷۱ یاد کردم و در فرهنگ ایران زمین جلد دهم سال ۱۳۴۱ به چاپ رساندم^(۱).

در فهرست میکروفیلمها ج دوم ص ۱۶۱ و ۲۸۴ فیلم شماره ۳۵۲۵ معرفی شده است که باب پنجم بیان الادیان را دارد که دارای تاریخ ۲۸ ربیع الثانی ۱۰۶۳ است. در کتابخانه مجلس، نسخه‌ای به شماره ۵۰۰۶/۶ نستعلیق سده ۹ و ۱۰ موجود است که دیباچه کتاب

و خلاصه‌ای از باب اول و نیز باب دوم را دارد.

اخیراً نسخه‌ای که متعلق به مرحوم حسین رهنما از منسوبین استاد عبدالعظیم قریب بود به کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی (قم) انتقال یافت، و این نسخه دارای باب پنجم است. پس به دست آمدن نسخه‌ای دیگر که سراسر متن را دربر داشت انگیزه شد که تصحیح جدیدی مبتنی بر نسخه تازه‌یاب از کتاب بیان الادیان انجام شود. این نسخه در جلد بیست و چهارم فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه حضرت

۱- چاپ دیگری از بیان الادیان، به اهتمام آقای هاشم رضی از روی نسخه چاپ اقبال و نسخه یادشده (دکتر مهدوی) در سال ۱۳۴۲ توسط چاپخانه سپهر تهران به طبع رسیده است.

آیت الله مرعشی (قم) به شمای ۹۲۸۶ بدینگونه وصف شده است:
 «بیان الادیان: سید ابوالمعالی محمد بن نعمه الله حسینی، نستعلیق از
 سده نهم، عناوین شنگرف، روی برگ اول تملک «اسماعیل»، با مهر
 بیضوی «بنده آل محمد اسماعیل»، جلد تیماج زرد، بدون مقوا، ۷۰
 برگ، ۱۳ س ۱۹ x ۱۳».

سالها پیش از آقای وحید قریشی، استاد دانشمند پاکستانی شنیده‌ام،
 که ایشان نسخه‌ای از بیان الادیان دارند و کتابت آن را از قرن هشتم
 دانسته‌اند.

محمد تقی دانش پژوه

تیرماه ۱۳۷۳

گفتار عباس اقبال *

کتاب بیان‌الادیان که کتاب کوچکی است در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی ظاهراً در قسمت شرقی ایران بسال ۴۸۵ بزمان فارسی تألیف شده و آن عجالة قدیمترین نسخه است که ما در موضوع ملل و نحل و آراء و دیانات بزمان فارسی در دست داریم و اگر قبل از تاریخ تألیف این کتاب نسخه دیگری در موضوع فوق بفارسی نگاشته شده باشد ما را از آن خبری نیست و اثری از آن بجا نمانده

از بیان‌الادیان تا حدی که اطلاع داریم يك نسخه ناقص بیشتر موجود نیست و آن که فاقد باب اخیر کتاب است جزء مجموعه است از کتب متعلق بکتابخانه ملی پاریس و همان است که شارل شفر^(۱) مدیر مدرسه السنه شرقیه پاریس آنرا بسال ۱۸۸۳ میلادی در جلد اول منتخبات فارسی^(۲) که جمع آورده مستشرق مزبور است با ترجمه‌ای بزمان فرانسه و بعضی توضیحات طبع و نشر کرده و چون نسخه دیگری از بیان‌الادیان در دست نیست ما عین همان نسخه طبع شده شفر را با بعضی اصلاحات مجدداً بمعرض مطالعه هموطنان فارسی زبان خود میگذاریم و باره ای توضیحات بآخر آن ضمیمه می‌کنیم و چون تا کنون کسی اطلاع صحیحی از مؤلف آن نداشته آنچه را نیز که در خصوص مؤلف بیان‌الادیان و خاندان او از کتب مختلفه التقاط کرده ایم از لحاظ نظر قارئین میگذاریم.

(مؤلف بیان‌الادیان)

نام و لقب مؤلف بیان‌الادیان در مقدمه این کتاب چنین مذکور شده است:

«امیر سید اجل امام ابوالمعالی محمد بن عبیدالله بن علی بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین بن علی بن ابی طالب»

۱ - Charle Schefer

۲ - Chrestomathie persane جلد اول از صفحه ۱۳۲ تا ۱۷۱

* مقدمه کتاب بیان‌الادیان، چاپ عباس اقبال آشتیانی به‌هزینه حاج امین التجار اصفهانی ۱۳۱۲ - مطبعه مجلس

- ج -

مقصود از: «الحسین بن علی بن ابی طالب» قطعاً امام حسین شهید امام سوم شیعیان امامی نیست چه آن حضرت پسری بنام عبید الله نداشته بلکه غرض از او: «الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی بن الامام الشّهِید الحسین بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» است. ناسخ در سوق نسب ابوالمعالی، «الحسین بن علی» را یک بار بنیال مکتّر بودن حذف کرده است بنا برین تمام سلسله نسب ابوالمعالی این است: (ابوالمعالی محمد بن عبید الله بن علی بن الحسن بن الحسین بن جعفر بن عبید الله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب).

ابو عبدالله الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی جدّ ششم مؤلف بیان الادیان که در خروج محمد بن عبدالله بن الحسن ملقب بالنفس الزکیّه سال ۱۴۵ بدست امیر مدینه از جانب منصور خلیفه یعنی ریاح بن عثمان دستگیر گردیده (ابن الاثیر وقایع سال ۱۴۵) از فضایل محدّثین است و او از پدر خویش امام زین العابدین و برادر خود امام ابو جعفر محمد باقر و عمّه خویش فاطمه احادیث بسیار روایت می کرده و تا سال ۱۵۷ حیات داشته و در مدینه میزیسته و در این سال فوت کرده و در بقیع مدفون شده است (عمدة الطالب ص ۳۰۱ و ارشاد شیخ مفید ص ۲۴۸ و رجال استرآبادی ص ۱۱۵).

نسل ابو عبدالله حسین اصغر از پنج پسر اوست که یکی از ایشان **ابو علی عبید الله** ملقب به **الاعرج** جدّ پنجم مؤلف بیان الادیان است. عبید الله الاعرج در حیات پدر خویش حسین اصغر بنمایندگی و مأموریت پیش سقّاح آمده و سقّاح مزرعه ای باو در مداین وا گذاشته که سالی ۸۰۰۰۰ دینار عایدی آن بوده است.

در موقعی که محمد بن عبد الله بن حسن ملقب بالنفس الزکیّه مردم را علی رغم بنی عباس با امامت خود میخواند و جماعتی از بنی هاشم و آل ابی طالب دعوت او را پذیرفته بودند عبید الله اعرج از قبول تبعیت او سر پیچید و محمد النفس الزکیّه قسم یاد کرد که چون چشمش بعبید الله بیفتد او را بقتل رساند ولی همینکه عبید الله را پیش او بردند

برای آنکه باجرای قسم خود مجبور نشود از دیدار او چشم پوشید و عیدالله بخراسان پیش ابو مسلم خراسانی رفت. ابو مسلم در حق او انعام بسیار کرد و اهل خراسان نیز در تعظیمش کوشیدند.

در سال ۱۳۲ موقعیکه ستاح پس از قتل ابو سلمه خلّال وزیر خود برادر خویش ابو جعفر را بخراسان پیش ابو مسلم فرستاد ابو مسلم عیدالله اعرج و سلیمان بن کثیر خزاعی را بجلوی ابو جعفر فرستاد. سلیمان روزی عیدالله را مخاطب ساخته گفت ما در اختیار دیگران بخلافت راه خطا رفتیم و باغیر شما بیعت نکردیم، هم اکنون نیز حاضریم که اگر ما را بیعت خود بخوانید بیاری شمابر خیزیم. عیدالله بگمان اینکه این بیان سلیمان بن کثیر دسیسه است از جانب ابو مسلم جهت شناختن میزان وفاداری او، از ترس جانب قفه را بابو مسلم خبر داد و ابو مسلم در همان سال ۱۳۲ در خراسان سلیمان بن کثیر خزاعی را بقتل آورد.

عیدالله اعرج در حیات پدر خود یعنی قبل از سال ۱۵۷ بسن ۳۷ یا ۴۶ فوت کرده (ابن الاثیر وقایع سال ۱۳۲ و عمدة الطالب ص ۳۰۸).

عیدالله از چهار پسر خود فرزندان عدیده پیدا کرد و از این چهار پسر دو تن مشهور ترند یکی **ابو الحسن علی الصالح** که در ایام امام موسی الکاظم و امام علی الرضا میزیسته و مردی کریم و زاهد و پرهیزکار بوده. دیگری **جعفر** که از بزرگان ائمه زیدیه است و شیعیانی داشته است که او را بلقب **حجت** میخوانده اند. علی الصالح و جعفر الحجة از معاصرین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم طباطبا و برادرش ترجمان الدین ابو محمد قاسم رسی بوده اند، محمد بن طباطبا که در سال ۱۹۹ بر مأمون خلیفه خروج کرد میخواست علی الصالح را ولیعهد خویش قرار دهد ولی علی زیر بار نرفت و ابن طباطبا نیز در همین سال بدست ابوالسرایسر کرده لشکریان خود مسموم گردید. علی با امام علی الرضا بخراسان رفت و همواره در خدمت آن حضرت بود (رجال نجاشی ص ۱۸۰-۱۸۱ و عمدة الطالب ص ۳۱۰ و مجالس المؤمنین مجلس ۵). ترجمان الدین ابو محمد قاسم رسی برادر محمد بن طباطبا که در جبل رس

یمن اقامت داشته و بهمین جهت هم برّسی مشهور شده از پیشوایان بزرگ فرقه زیدیه در یمن است و ائمه زیدیه یمن که سالها مقام امامت آن ولایت را داشته اند از فرزندان اویند. امام قاسم رسی که در سال ۲۴۶ وفات یافته در عهد مأمون در یمن بدعوت مردم بمذهب زیدیه قیام کرده و جعفر الحجة را که مردی فصیح بوده در سلك یاران خود آورده و او را از ائمه آل محمّد میخوانده است (عمدة الطالب ص ۳۲۲).

جعفر الحجة جدّ چهارم مؤلف کتاب بیان الادیان است و او را از دویسر فرزندانی بود: حسن و حسین، و از این دو حسین جدّ سوم ابو المعالی مؤلف بیان الادیانست و او در تاریخی که معلوم نیست (شاید در ایام خلافت متوکل که علویان از حوزه سلطه خلفا بطرف مشرق مخصوصاً بحدود جبال صعب عراق و طبرستان و خراسان هجرت می کردند) ببلخ آمد و در آنجا او را فرزندانی رسیدند و از ایشان طبقه ای تا آنجا اعتبار و نام و نشان بهم رساندند که بمقام ملکی و تقییبی بلخ نایل آمدند چنانکه جدّ دوم مؤلف بیان الادیان یعنی **ابو محمد حسن بن حسین** در آن شهر از بزرگان صاحب مقام بوده و جاحظ خراسان یعنی ابو زید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴-۳۲۲) حکیم و عالم معروف او را که در بلخ فوت کرده و بشهادت صاحب عمدة الطالب (صفحه ۳۲۲ از آن کتاب) قبرش نیز در آن شهر بوده بقطعه ذیل مرثیه گفته است:

إِنَّ الْمَنِيَّةَ رَامَتَنَا بِأَسْهَمِهَا فَأَوْقَعَتْ سَهْمَهَا الْمَسْمُومَ بِالْحَسَنِ
أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَعْلَى قَمَادَرُهُ تَحْتَ الصَّفِيحِ مَعَ الْأَمْوَاتِ فِي قَرْنِ
يَا قَبْرَ ابْنِ الْأَذَى ضَمِنْتَ جُثَّتَهُ مِنْ عُصْبَةِ سَادَةٍ لَيْسُوا ذَوِي آفَنِ
مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ ثُمَّ زَوْجَتِهِ ثُمَّ الْحُسَيْنِ ابْنِهِ وَالْمُرْتَضَى الْحَسَنِ
صَلَّى إِلَهُ عَلَيْهِمُ وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ طَوَالَ الدَّهْرِ وَالزَّمَنِ ^(۱)

(۱) معجم الادباء ج ۱ ص ۱۰۱-۱۰۲

-و-

و از این رثاء معلوم میشود که جدّ دوم ابوالمعالی قبل از سال ۳۲۲ که سال فوت ابوزید بلخی است در گذشته بوده است.

از جدّ اول ابوالمعالی یعنی ابوالقاسم علی بن ابی محمد حسن اطلاعی بدست نداریم همینقدر میدانیم که او نیز مقیم بلخ بوده ولی پسرش عبیدالله بن علی که پدر ابوالمعالی باشد در هرات اقامت داشته است (عمدة الطالب ص ۳۲۲).

نام و کنیه و لقب مؤلف بیان الادیان را صاحب عمدة الطالب اگرچه هیچگونه مطلبی در خصوص او بدست نداده و فقط باجداد و اولاد او اشاره نموده ابو الحسن محمد الزاهد ذکر می کند و چنین معلوم میشود که ابوالمعالی کنیه ای بوده است که دیگران مؤلف بیان الادیان را از راه تعظیم و تجلیل بدان میخوانده اند و از مقدمه بیان الادیان که مؤلف را در آنجا: «امیر سیّد اجل و امام عالم» نام میبرد نیز بر می آید که ابوالمعالی هم مثل اجداد و اولاد خود سمتی از نوع امارت و نقابت و غیره داشته است و غیر از این مختصر باوجود فحص بسیار نگمارنده بر هیچ قسم اطلاع دیگری در حق او دست نیافت.

دو عمّ ابوالمعالی یعنی عبد الله و محمد پسران ابوالقاسم علی و ددپسر ابوالمعالی یعنی علی و ابوعلی عبیدالله فی الجمله شهرتی داشته اند و از ایشان فرزندان باقی بوده (عمدة الطالب ص ۳۲۲) و پسر ابوعلی عبیدالله یعنی ابو عبد الله نعمه و نواده او از پسر دیگرش ابوطالب حسن یعنی سید ابو الحسن علی بلخی نیز سمت نقابت بلخ را داشته اند و این ابو عبد الله نعمه که نواده ابو المعالی میشود ظاهراً پدر سید مجد الدین امیر ابو طالب بن نعمه مدوح شاعر مشهور او خدا الدین علی بن محمد بن اسحق انوری است که در بلخ سمت امارت داشته و انوری در اشعار خود از نعم او سپاسگزاری میکند (۱).

از آنجمله میگوید:

تو که پوشیده می بینی از دور مرا حال بیرون و درونم نه همانا دانی
طاق ابوطالب نعمه است که دارم ز بیرون وز درون پیرمن بوالحسن عمرانی
در علی دیگر میگوید: [بقیه در ذیل صفحه بعد]

از خاندان ابوالمعالی مؤلف بیان الادیان بیش از این اطلاعی بدست نیامد و اگر تاریخ خصوصی بعضی از بلاد خراسان بدقت مطالعه شود اکنون که سلسله نسب این خانواده مشخص شده شاید مطالب دیگری نیز راجع بایشان بدست آید ولی خاندان علی الصالح برادر جعفر الحجة تاسد تنهای بعد در عراق عرب و الجزیره صاحب مقامات جلیله بوده اند چنانکه نقابت علویین در بغداد از سال ۴۵۶ بایشان انتقال یافته و تا ایام خلافت ناصر خلیفه یعنی تا اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم این مقام در خاندان ایشان بوده و از ایشان است ابو علی احمد الطاهر بن ابی الغنایم علی الطاهر بن ابی الغنایم معمر بن ابی عبد الله احمد بن ابی علی محمد امیر الحاج بن ابی الحسین محمد الاشر بن عبید الله الثالث بن ابی الحسین علی بن عبید الله الثاني بن علی الصالح بن عبید الله الاول الاعرج بن الحسین الاصغر بن الامام زین العابدین علی (۱) که از وجها و مؤلفین و محدثین و منشیان بوده و پس از ۳۹ سال نقابت بسال ۵۶۹ وفات یافته است و یکی از بنی اعمام پدری او امیر شمس الدین ابو عبد الله محمد بن محمد بن عبید الله الحسینی نقیب است که در سال ۵۴۳ از طرف سیف الدین غازی (سلطنتش از ۵۴۱ تا ۵۴۴) پسر اتابک عماد الدین زنکی اتابک موصل بسفازت بدمشق رفته (تاریخ ابن قلاسی ص ۳۰۱) و چون ابن قلاسی در این تاریخ نقابت خراسان را نیز در عهده یکی از بنی اعمام (یعنی بنی اعمام پدری) امیر شمس الدین ذکر میکند

[بقیه ذیل صفحه قبل]

مُنزل اندر نهاد مجدالدین	آیت مجد آبتی است مبین
زال یاسین چو از بُی یاسین	سید و صدر روزگار که هست
نیست در ملک آسمان وزمین	میر بو طالب آنکه مطلوبش
کاضطرار مرا دهد تسکین	مکر می نیز نیست در همه بلخ
این نخستین شناس باز یسین	شمر من بنده در مدایح بلخ

ایضا،

مجددین آن بسزا بر ملکبار خدای	عالم مجد که بر بار خدایان ملکست
آسمان تنگ وزمین تیره و خورشید گدای	میر بو طالب بن نعمة که بی نعمت اوست

(۱) معجم الادباج ۱ ص ۴۲۴ و ابن الاثیر وقایع سالهای ۴۵۶ و ۴۶۸ و ۴۸۷ و ۴۹۹

- ح -

ظاهراً خاندان ابوالمعالی تا آن تاریخ که مقارن اواسط قرن ششم میشود هنوز در خراسان سمت نقابت داشته اند.

کتاب بیان الادیان

شفر از روی دو اشاره که در متن بیان الادیان در خصوص شهر غزنین پایتخت سلاطین غزنوی موجود است (صفحات ۱۷ و ۳۹)، یکی این عبارت که: «ارژنگ هانی در خزاین غزنین موجود است»، دیگر این عبارت که: «یکی بودغزنین که او را محمد ادیب خواندندی و داعی مصریان بود و خلقی بی حد را از شهر و روستا پیراه کرده است»، چنین حدس زده است که ابو المعالی مقیم غزنین بوده و غرض او از پادشاهی که در مقدمه بمجلس او اشاره میکند سلطان مسعود بن ابراهیم غزنوی است که از سال ۴۸۲ تا ۴۹۲ در غزنین سلطنت داشته، این استنباط اگرچه بعید نیست ولی چندان مسلم نیز بنظر نمیرسد زیرا که سمت نقابتی که خاندان او در بلخ داشته اند و حتی نواده او نیز بهمین سمت رسیده و با اشاره ای که باقامت پدر او در هرات هست درست نمیتوانیم در باب محلّ سکناى ابو المعالی و نقطه ای که بیان الادیان در آنجا تألیف شده و پادشاهی که در مقدمه کتاب باو اشاره رفته است بیقین حکمی کنیم. ابوالمعالی در نوشتن این کتاب کوچک چنانکه خود در مقدمه اشاره کرده علاوه بر آنچه پیش استادان و امامان خوانده و یا بتلقف یاد گرفته بوده، بکتب معتبر استادان فنّ مراجعه نموده و از مؤلفات ذیل نام میبرد:

۱ - تاریخ مقدسی یعنی البدأ والتاریخ تألیف مطهر بن طاهر مقدسی که در سال ۳۵۵ تألیف شده (ص ۵ و ۶).

۲ - ابد علی الابد تألیف ابوالحسن محمد بن یوسف عامری نیشابوری که بسال ۳۸۱ فوت کرده (ص ۶).

۳ - کتابی از ابوالخیر حسن بن سوار خمار که در اوایل قرن پنجم فوت کرده که گویا همان سیره الفیلسوف تألیف او باشد (ص ۶).

۴ - کتاب آراء الیهند تألیف ابو ریحان محمد بن احمد بیرونی که در سال ۴۲۳ هجری تألیف شده (ص ۸) .

۵ - کتاب المقالات تألیف ابو عیسی محمد بن هارون وراق که در ۲۴۷ فوت کرده (ص ۱۰) .

۶ - کتابی از ابو زید احمد بن سهل بلخی (۲۳۴-۳۲۲) ، (ص ۲۰) .

۷ - کتاب اختصارات [ظ - اختیارات] از ابو الحسن نویری (۴) ، (ص ۲۱) .

۸ - الْمُقْنِعُ فِي الْقَبِيَّةِ تألیف علم الهدی سیدمرتضی (۳۵۵-۴۶۶) ، (ص ۴۱) .

۹ - کتاب أَحْسَنَ الْكِبَارِ که درست معلوم نشد از کیست ، (ص ۴۹) .



(بیان الادیان از جهت انشاء یکی از کتب بسیار خوب نشر فارسی است و از نمونه های فصیح قدیمی این زبان است چه بشرحیکه در صفحه ۴۴ از متن مذکور است در ۲۳۰ سال قمری بعد از تاریخ ولادت حضرت حجّت یعنی بعد از سال ۲۵۵ که با ۴۸۵ هجری برابر میشود تألیف شده و باتوجه باینکه از دوره درخشان غزنویان ماراجز چهار پنج کتاب بزبان فارسی اثری دیگر در دست نیست اهمیت بیان الادیان مسلم می گردد مخصوصاً که در موضوع آن یعنی شرح ادیان و مذاهب هیچ کتابی که از آن قدیمتر باشد بزبان فارسی موجود نیست و تاحدی که اطلاع داریم جز کتابی که ایرانیها در اخبار مقفّع معروف صاحب ماه نخشب بفارسی ساخته بودند و ابوریحان آنرا بعربی ترجمه کرده بوده (الانارالباقیه ص ۲۱۱) کتاب معروف دیگری بفارسی در باب ملل و نحل مشهور نشده است .

صاحب بیان الادیان از معاصرین ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی شاعر مشهور بوده که در سال ۴۸۱ فوت کرده است و در صفحه ۳۲ از متن حاضر دوبار اشاره باو و مقام و بعضی از تألیفات و حوزه انتشار تبلیغات آن شاعر داعی هست که در نهایت اهمیت است و این قدیمترین جایی است که از ناصر خسرو یعنی چهار سال بعد از فوت او حکایتی

- ی -

هست و شاید ابوالمعالی که خاندان او مقیم بلخ بوده اند شخصاً نیز ناصر خسرو را می شناخته و در اخراج او از آن شهر خود یا کسانش دخالت داشته اند و از اینکه در حق او میگوید که : « او ملعونی عظیم بوده است » شاید بتوان این نکته را تأیید نمود .

کتاب بیان الادیان با وجود فارسی بودن چندان میان مردم ایران شهرت نداشته و کسی آنرا زیاد نمی شناخته و تا آنجا که اطلاع داریم فقط مؤلف تبصرة العوام که در نیمه دوم قرن ششم تألیف شده ظاهراً آنرا در دست داشته و بدون تصریح بعضی مطالب را که احتمال نقل آنها از بیان الادیان میرود از این کتاب برداشته است مثل فقره راجع بفرقه ناصریه اصحاب ناصر خسرو شاعر که در هیچ کتاب دیگری غیر از بیان الادیان مذکور نیست و غیره .

از قارئین محترم متمنی است که اگر بوجود نسخه دیگری از بیان الادیان دست رسی دارند لطفاً نگارنده این سطر را مسبوق سازند تا در تکمیل این نسخه که ناقص است اقدام شود و باب پنجم آن نیز که یکی از مهمترین قسمتهای آن بوده و در نسخه مانیت برای استفاده در معرض مطالعه عموم فارسی زبانان گذاشته شود .

در پایان این مقدمه بر ذمه نگارنده فرض است که تشکرات خالصه خود را از جناب آقای حاج امین التجار اصفهانی که مخارج طبع این کتاب و کتاب تبصرة العوام را که عنقریب منتشر خواهد شد لطف کرده اند اظهار دارم و از مخدوم معظم حضرت مستطاب اشرف آقای تقی زاده مد ظله و دوست ادب پرور ارجمند خود حضرت آقای آقا سید عبد الرحیم خلخالی دام اجلاله نیز که وسیله انجام این امر خیر بوده اند صمیمانه سپاسگزاری کنم و دوام بقای ایشان را در خدمت بعلم و ادب از خداوند خواستار باشم .

عباس اقبال

طهران دی ماه ۱۳۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

[۱ پ] سپاس و ستایش آفریدگاری راست، جلّت قدرته، که ما را به ذات خویش شناسا کرد، و راه معرفت و شناخت خویش بر دلهای ما پیدا گردانید، تا بدانستیم وی را چنانکه سزاست، و بشناختیم بزرگی او را که بی منتهاست. اوّل بی ابتداست، و آخر بی انتهاست، چونی و چگونگی و کجائی بر او روا نیست. خالق آب و آتش و خاک و هواست، آفریدگار هر چه خلأست و ملأست، و برگزیده و فرستاده^(۱) انبیاست، خاصّه بهترین خلق محمّد مصطفی، صلی الله علیه و آله و سلّم، و نور هداست و مصطفی معلاء مجتبی^(۲) است. و آنکه خلق را به حق راه نمود، و همه را داد و راستی فرمود، و مراّت خویش را طریق حق و مسلمانی در آموخت و شمع دین^(۳) بر هر دلی برافروخت، و صلی الله علیه و آله و سلّم تسلیم.

اما بعد چنین گوید جمع کننده این کتاب ابوالمعالی محمد بن نعمت بن عبید الله بن محمد بن عبید الله بن علی بن حسین بن جعفر بن عبید الله

الحسین^(۳) بن علی ابن ابی طالب سلام الله علیه و رحمته و رضوانه که در مجلس امیراجل نصیرالدوله و زین‌الملة فخرالملک ابی الفتح المظفر بن قوام الدین^(۴)، ادام‌الله علاه، سخن‌گذشت در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلام و در معنی خبری که رسول گفت که امت من بعد از من به هفتاد و سه فرقه شوند و همه در آتش درآیند الا یک گروه، تا این هفتاد و سه فرقه کدام‌اند، و لقب و مقالات هریکی چیست، و هریکی را به که بازخوانند.

چون این خبر از آن مجلس به من رسید واجب دانستیم کتابی که جامع این معانی باشد فراز آوردن و از کتب گذشتگان و افواه امامان آنچه موافق این اختیار کردن.

پس متوجّه این امر شدم و این را فراهم آوردم بعد از تأمل بسیار و رنج بی‌حدّ و تفحص کتب و مطالعه اخبار. بعد از آنکه از ایزد تعالی توفیق خواستم تا قلم مراد رو به صدق و صواب راند، و از زلّت و خطا معصوم گرداند، و پاداش من در این بزرگ گرداند، و بارضا و خشنودی خویش پیوسته گرداند، و هو ولی التطویل بالاجابة، و این کتاب را بیان الادیان نام کردم، و قاعده او بر پنج باب نهادم، و فهرست آن [۲ پ] ابواب اینجا ثابت کردم تا راه جستن هر بایی بر نگرندگان آسان بود. والله خیر الموفق

هذا فهرست الابواب

باب اول

در پیدا کردن آنکه در همه روزگارا و به همه اقلیمها اکثر خلق به صانع عزّ و جلّ مقرّر بوده اند.

باب دوم

در بیان مذبهائی که پیش از اسلام داشته اند.

باب سیوم

در بیان آن خبر که پیغمبر علیه السلام^(۱) فرمود که امت من، پس از من به هفتاد و سه فرقه شوند، و وجه اسناد آن خبر و شرح و معنی آن جدا کردن هفتاد و سه فرقه به صورت.

باب چهارم

در بیان مذبهای اسلامی و پیدا کردن هر فرقه و مقاله هر یکی و شرح القاب ایشان به استقصار^(۲).

باب پنجم

در یاد کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمده‌اند و دعویهای محال کرده‌اند. گروهی دعوی خدائی کرده‌اند و [۳ ر] گروهی دعوی پیغمبری و آخر رسوا گشتند و طرفی از اخبار ایشان یاد کردن. و در این ابواب آنچه گفتم و نبستم از ذات خویش نگفتم، بلکه از آموخته و خوانده خویش گفتم، و چه آنچه [از] استادان و امامان خواندم، و چه آنچه به تلقف یاد گرفتم، و آنچه از کتب معروف استنباط و التقاط کردم، و بیشتر از نام استادان و نام آن کتب یاد کردم و سخن را بدان حواله کردم، تا نگرنده اندر این کتاب چیزی که او را خوش نیاید به من حواله نکند بعد از آن که گفته‌اند. شعر:

و عینُ الرضا عن کلي عیبٍ کَلِیلَةٌ و لکنَّ عینُ الشَّخِطِ تُبْدی المَساوِیا

چشم رضایوشد هر عیب را که دید چشم حسد پدید کند عیب ناپدید
وَقَفْنَا اللهَ وَاِياکُمْ^(۸) لَمَّا تَقَرَّبْنَا الی مرضاته و ثوابه و یبعدُنَا عن عظیم
سَطواته و عقابه انه یسمع الدعاء قریب مجیب.

باب اول

در پیدا کردن آنکه در همه روزگارا و به همه اقلیمها اکثر خلق به صانع مقرر بوده اند و مقررند.

ابتدا کنیم سخن را در این باب از قول ایزد تعالی، که در محکم کتاب خویش گفت: «و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله»^(۱) یعنی اگر بررسی از کافران که [۳ پ] آسمان و زمین را که آفرید بگویند که خدای تعالی و ببايد دانست که بیشتر خلق که هستند^(۲) بر روی زمین^(۳) به صانع عز و جل و به هستی او مقررند، و هر گروهی به زبان و لغت خویش ایزد تعالی را نامی دارند که بدان نام او را بخوانند، و به هر وقتی که ایشان را محتئ و بلائی رسد بدان نام زنند، هرچند که در همه روزگارا مردم دانا کمتر از نادان بوده اند، و علم و دانش و خرد به همه وقتها عزیز بوده است، بدان سبب که اگر همه^(۴) عالم و عاقل بودندی علم و عقل را این عزت نبودى و ما را در این کتاب گروه گروه آن خلق از ولایات و نواحی معروف یاد کنیم چنانچه نزد ما نخست^(۵) درست گشته است. از لغت هر گروهی نام ایزد تعالی را یاد کنیم،

ان شاء الله تعالی.

العرب

نام الله در عرب معروف و مشهور است و این نام را به ایزد تعالی مشهور و مخصوص داشته اند، و هرگز هیچ بت را بت پرستان^(۱۴) بدین نام نخوانده اند، و کعبه را عرب^(۱۵)، بیت الله خوانند. و از محمد بن الحسین الشیبانی^(۱۶) پرسیدند^(۱۷) که اشتقاق اسم الله از کجاست؟ گفت: الله تعالی اجل من ان یشتق له، یعنی از آن بزرگتر^(۱۸) است که او را معنی اشتقاق توان کرد، و خلیل بن احمد^(۱۹) هم این مذهب داشت [۴ ر] و جواب او هم بر این جمله بود.

بعضی گفتند الله در اصل «ولاه» بوده است، و او را انداختند، و همزه بجای او نهادند، و تفعیم کردند جهت تعظیم، تا الله گشت. بعضی گفتند که اشتقاق او از لفظ «لَاة یَلُوه» است، و «لاه» یعنی «احتجب و استتر» به معنی واحد، و شاعر گفته:

لاه رَبِّی عن الخلاق طرًّا خالق الخلق لایُری و یراها

و بعضی گفتند اشتقاق او از «إِلَه یَالَهُ» است و اصل او از تحیر است، از آنچه بندگان اندر استدراک صفات او متحیرند. این قولها بر این جمله است در تفسیر^(۲۰) و به نزدیک من آن است که «الله» نامی است مخصوص به ایزد تعالی، و اشتقاق او از لغت گفتن محقق نیست و اسامی ایزد تعالی بر دو گونه است:

بعضی از اسامی^(۲۱) مشترک است، چنانکه اگر مخلوقی را بدان نام بخوانند روا باشد، چنانکه حکیم، عالم و مانند آن و بعضی آن است که خاص است یعنی شاید هیچ مخلوقی را بدان نام خواندن^(۲۲) چنانکه خالق و باری و مصور که معنی این نامها به ایزد تعالی مخصوص است که آفریننده و روزی دهنده و صورت کننده اوست، و بدین اسامی هیچ خلق را نباید خواندن.

بعضی آن است که خاص است به لفظ و آن لفظ [۴ پ] «الله» است و لفظ «رحمان» که هم به ایزد تعالی مخصوص است، و هیچ مخلوق را این نام نگفته اند از عرب، الا گروهی از بنی حنیفه که مُسَیْلَمَةُ کَذَّاب را «رَحْمَانِ الْيَمَامَةِ» خواندندی و قصه او به جایگاه خود گفته آید. اما این دو نام به ایزد تعالی مخصوص است، قال الله تعالی: «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ اَوْدُعُوا الرَّحْمَنَ اِيَّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی»^(۲۳).

مقصود از این سخنان آن است که نام «الله» در عرب معروف و مشهور است و جز ایزد تعالی را بدین^(۲۴) نام نخوانده اند، و در شعرهای جاهلی نگفته اند. و ابتداء نامها در روزگار جاهلیت «بِسْمِکَ اللَّهُمَّ»^(۲۵) نبشته اند چنانکه ما اکنون در اسلام «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» نویسیم. در اخبار آمده است که پیغمبر، صلی الله علیه و آله و سلم چون این آیه بیامد «و قال اركبوا فیها بِسْمِ اللَّهِ مجریها و مرسیها»^(۲۶) بفرمود به سرنامه ها می نوشتند، باز چون آیه «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ اَوْدُعُوا الرَّحْمَنَ»^(۲۷) آمد، بفرمود تا بسم الله الرَّحْمَنِ می نوشتند، باز چون آیه «اِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ

اِنَّهٗ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ»^(۲۸) آمد، بفرمود تا بدین دستور بنوشتند، بر این بماند.

العجم و الفرس

پارسیان ایزد تعالی را هرمزد و یزدان و ایزد [۵] خوانند و خوانده‌اند و به‌هستی صانع مقرّند، و آن گروه از ایشان که آتش را پرستیده‌اند مذهب ایشان در آتش همان بوده است که مذهب بت پرستان عرب اندر بت، چنانکه حق سبحانه از قول ایشان خبر کرد و گفت: «ما نعبد هم اِلَّا ليقربونا الى الله زُلْفٰی»^(۲۹)، یعنی ما نه پرستیدیم^(۳۰) بتان اِلَّا از بهر آنکه ما را به‌خدای تعالی نزدیک گرداند^(۳۱)، و آتش پرست را همین اعتقاد بوده.

هر که در عجم ملک روزگار گشته و او را کارهای بزرگ پیش آمده در او چیزی دیده‌اند که آن را «فر ایزدی» خوانده‌اند. و در تاریخ مقدّسی آورده است^(۳۲) که در فارس آتشگاهی است که آن را قدیم‌تر دارند، و در آنجا کتابی است که آن را زند و پازند [او] ستا خوانند، و زردشت بیرون آورده است، ابتداء آن کتاب این لفظهاست: «فیگمان هی به‌رستخیز، فیگمان هی به‌ستی هرمز و شیناسپندان»^(۳۳).

معنی آن الفاظ آن است که بیگمان باش به‌روز رستخیز، یعنی^(۳۴) روز قیامت، بیگمان باش به‌هستی ایزد تعالی و به‌هستی فرشتگان او.

الفارسیه^(۳۵)

ایزد تعالی را به پارسی، خدای و بار خدای خوانند و خداوند [۵ پ] نیز خوانند و خواد^(۳۶) گویند، یعنی او خود به خودی^(۳۷) خویش است، و کس او را نیاورده، و مصنوع نیست.

الفلاسفه

حکماء فلاسفه که ایشان را اساطین الحکمة^(۳۸) خوانند مر ایزد تعالی را خیر اول گفته‌اند، و واهب العقل نیز گفته‌اند، یعنی بخشنده خرد، و باری هم گفته‌اند یعنی پیدا آورنده مخلوقات.

و بوالحسن عامری^(۳۹) را کتابی است که آن را «الامد علی الابد»^(۴۰) خوانند، در آنجا یاد کند که جالینوس [را] حکیم و فیلسوف نخواندند به سبب آن که او گفت من در اوصاف خیر اول به شکم. او را گفتند آن کس که در اوصاف صانع خویش به شک باشد او را استحقاق حکیمی و فیلسوفی نبود، بواسطه معالجه و تداوی بیماران او را طیب خوانند.

و بوالخیر خمار^(۴۱) در کتاب خویش یاد کرده است که افلاطون کتابی تصنیف کرده که آن را «اسطیکس»^(۴۲) نام نهاده و در آن کتاب می‌گوید که آفریدگار را اگر^(۴۳) خیر اول گوئیم به حکم آنکه خیرات پدید آورد، و معطی به حقیقت اوست، از حق دور نباشیم بعد از آنکه هر ثنائی که بر او کنیم، اگرچه بزرگ بود آن سزاوار بزرگی او باشد از آنچه ما طاقت و

قدرت آن [۶ ر] نداریم که ثنای او به سزای او بگذاریم. او را به حواس درنتوان یافت و عقل را به ذات او احاطه نیست. از او پدید آمد آنچه پدید آمد، و بر اوست نگاه داشتن آنچه آفرید اوّل. او را ابتدا و میانه و انتها نیست. او را مانند و همتا نیست. این است رأی افلاطون، و آن شاگردان وی در توحید ایزد تعالی.

اما ارسطاطالیس به اسکندر نامه نوشت بدان وقت که اسکندر به حرب دارا بن دارا رفته بود، و نسخه آن نامه در «تاریخ مقدسی»^(۴۵) خوانده ام، و معنیش این است که با اسکندر بگوی، دارا بن دارا که به شکر و نعمت و سلاح و عده خویش بسیار مفاخرت مکن، که من با تو نخواهم کوشید با لشکری که عدد ایشان اندک است، لیکن قوت ایشان بسیار است، از آنچه لشکر من نصرت جویند از آفریدگاری که یکی است و مر او را اوّل و آخر و مانند و همتا نیست. ملک او را زوال نیست. قادری است که او را عاجز نیست. پادشاهی است که او را عزل نیست. زنده ایست که او را مرگ نیست. از او نصرت خواهیم، بدین لشکر تا ترا به راه راست آرم یا به نصرت و قوّت او ترا قهر کنم، والسلام [۶ پ].

و چون خبر فتح اسکندر و شکستن دارا به ارسطاطالیس رسید نامه دیگر به اسکندر نوشت و در آن نامه یاد کرد: یا اسکندر در این نصرت و ظفر که یافتی از خویشتن مبین بلکه از تأیید الهی بین و شکر باری عزّ و جلّ بگزار و بگوی که سپاس و منت بر حقیقت تراست، ترا شناختم و حاجت به تو بردارم^(۴۶) و اجابت از تو چشم دارم، یکی که اوّلیت را ابتدا

نیست و ملک ترا زوال نیست. خلق آفریدی و از نیست هست کردی. ای قوی که هرگز ضعیف نگردی، ای قادری که هرگز عجز نشوی. ای حکیمی که جهل را به تو راه نیست. ای عذاببخشی که هرگز بخیلی نکنی. ترا تجزیه و کیفیت و اثبیت و ماثبت نی، و خاطر خلق از دانستن و دریافتن بزرگی و عظمت تو عاجز، و عبارت ما از کردار شکر تو قاصر.

اهل التّروم و القبط و الحبشة

لغت ایشان سریانی است از آنچه بیشتر از ایشان ترسایند و سریانی به تازی^(۳۷) نزدیک است، و نام ایزد تعالی به لغت ایشان این است لاهاربا قدسیا: یعنی الله و ربّ و قدس.

العبرية

اما لغت **عبریه** که جهودان دارند نام ایزد تعالی به این لفظها یاد کنند «ایل هیم آذونی اهیا شراهیا»^(۳۸) و شک نیست [۷ ر] که ایشان به آفریدگار مقررند، هرچند که در مقالة جهودان و ترسایان اختلافها هست، چنانکه به جایگاه وی گفته آید ان شاء الله تعالی.

الترك

ترکان ایزد تعالی را تانکری خوانند، بیر تانکری^(۳۹) یعنی یکی خدای، کوک تانکری یعنی خدای آسمان. و نیز شنیدم که الغ بابات خوانند، یعنی

بزرگترین همه بزرگان.

الهند

مقدسی گوید^(۵۰): که هندیان ایزد تعالی را سرشت و آیت مها دیو^(۵۱) خوانند. و بوریحان در کتاب خویش که آن را آرای هندوان نام کرده است طریقت و مذاهب هندوان را در همه معانی آورده است. در باب دوم^(۵۲) از این کتاب این فصل از توحید یاد کرده است که من از او حکایت کنم. گفت کتابی است هندوان را که آن را پاتنجل^(۵۳) خوانند، و بر طریق سؤال و جواب در او سخن مذکور شد. بر اینگونه سؤال:

کدام است آن معبودی که همگان به توفیق او راه یابند به عبادت او؟
جواب: آنکه امیدها بدوست و همه بیمها از اوست. دور است از وهم و فکرت. بری است از اضداد و اشکال.

سؤال: بیرون از این صفتها که یاد کردی هیچ^(۵۴) [۷ پ] صفت دیگری نیست او را؟

جواب: بلی بزرگی به حقیقت و قدرت تمام او راست، هیچ مکان و زمان بر او محیط نیست، و هیچ نادانی بر او متوجه نی^(۵۵).

این معبود متکلم است یا نه؟

جواب: لم یزل متکلم بوده است و هست و باشد، و او بود که با ابراهام^(۵۶) سخن گفت.

سؤال: اگر سخن گفتن معبود به علم باشد و سخن گفتن علما هم به علم،

پس فرق چه باشد میان سخن او و سخن علما؟
 جواب: سخن گفتن علما اگرچه به علم باشد محدث بود. از آن جهت
 که اول ندانستند بعد از آن پیاموختند تا بگفتند. و ایزد تعالی متکلم ازلی
 است و جهل بدو راه نیست. پس میان دو نوع کلام تفاوت عظیم بود و
 فرق بسیار.

بوریحان منجم سؤال و جواب مذکور را از این پنج کتب هندوان
 بیرون آورده: گیتا، هارث، باسدیو، سانک^(۵۷) ارجن و بعضی از هندوان
 نام ایزد تعالی را ایشفر^(۵۸) گفته‌اند، معنیش آنست که او بی‌نیاز است و
 جواد است.

الزّوج

با آنکه زنگیان در میان آدمیان چون^(۱) اند و جز به نشاط و شادی
 کردن به هیچ چیز راه نبردند هم به صانع مقرّند و نام ایزد تعالی به لغت
 ایشان «بلکو [۸ ر] حلوی»^(۵۹) است. غرض از یاد کردن این لغات آن بود
 تا مقرّر گردد که خلاقی میان خلق بوده است و هست. بیشتر آن خلق
 به صانع مقرّ بوده‌اند، و به لغت خویش حق تعالی را به نامی مخصوص یاد
 کرده‌اند، و به لغت خویش حق تعالی را یاد کرده‌اند، و به وقت شدتها
 دست بدان نام زده‌اند، و این بزرگتر دلیل است به هستی صانع، والله الحمد
 و المّنه.

۱. یک کلمه مانده

باب دوم

در بیان مذاهبی که پیش از اسلام داشته‌اند

مذاهب العرب

ابتدا از عرب کنیم. و بوعیسی^(۱۰) و راق در کتاب خویش آورده است که گروهی از عرب به صانع و قیامت مقرّ بوده‌اند، لیکن به رسولان نگروده‌اند و به شعر زُهر بن ابی سلمی احتجاج کرده‌اند.

يُوْخِرُ^(۱۱) فَيَوْضَعُ فِي كِتَابٍ فَيُدْخِرُ لِيَوْمِ الْحِسَابِ وَيُعَجِّلُ فَيُنْقِمُ و بعضی از ایشان بتان پرستیدند، و جز بت را صانع ندانستند. و بعضی از بتان را به خانه کعبه بنهادند، و هر یکی را نامی نهاده بودند از آن بتان.

و خدای تعالی نام بعضی از بتان در قرآن یاد کرده، قوله تعالی «ولا تدرنَّ وداً ولا سواعاً ولا يغوثَ و يعوقَ و نسرأ^(۱۲)». و جایی دیگر گفت: افرايتم اللات و العزى و منات الثالثة [۸ پ] الاخرى^(۱۳).

و چون ایزد تعالی نام بعضی از بتان یاد کرده است، ما نام بتان هر گروهی آنچه معروف بوده یاد کنیم تا خواننده را معلوم گردد.

وُدّ بنی کلب را بوده است.

سواع بنی هذیل را بوده است.

یغوث بنی مذحج و یمن را بوده و جای او دومة الجندل^(۶۴).

نسر ذی کلاع را بوده به زمین حمیر.

یعوق غسان را بوده^(۶۵).

لات ثقیف را بوده به زمین طائف.

عُزّی قریش و کنانه را بوده.

منات اوس و خزرج و غسان را بوده.

هبل در کعبه نهادندی.

أساف و نائله هر دو بر صفا و مروه نهاده بودند^(۶۶)

و به غیر این بتان بسیار بود لیکن این چند معروف را نام نهاده بودند،
و به هر گروهی مخصوص بود چنانکه یاد کردیم.

و بعضی از عرب مذهب تعطیل داشتند و دهری بودند، چنانکه ایزد
تعالی در قرآن از قول ایشان حکایت کرد و گفت قوله تعالی «و قالوا و
ماهی إلا [حیاتنا] الدّینا نموت و نحیی و ما یهلکنا إلا الدّهر^(۶۷)» و شاعر
ایشان در انکار بعث و روز قیامت گفته:

أُخْبِرْنَا الرَّسُولُ بِأَنْ سَنُخْیا کَیْفَ حَیوَةُ أَصْدَاءِ وَ هَامِ^(۶۸)

و بعضی از ایشان فرشتگان را پرستیدندی و گفتندی که ایشان دختران
ایزد تعالی اند «تعالی الله [سبحانه و تعالی] عَمَّا یقولون علواً کبیراً»^(۶۹). ایزد
تعالی از قول [۹] ایشان حکایت کرد «و یجعلون لله البنات سبحانه»^(۷۰).

بعضی به قیامت مقرّ بودند، چنانکه شاعر ایشان گفت:

أَبْنَى زَوْذَنِي إِذَا فَارَقْتَنِي فِي الْقَبْرِ رَاحِلَةً بِرَحْلِ فَاطِرٍ ^(۷۱)
لِلْبَغْتِ أَرْكَبُهَا إِذَا قِيلَ أَطْعِنُوا مُسْتَوْثِقِينَ ^(۷۲) مَعَ إِحْشِرِ الْعَاشِرِ

و بعضی از ایشان بر دین مسلمانی بودند، و اگرچه به مدتها پیش از پیغمبر علیه السلام بوده‌اند. و در اخبار می‌گویند که مردی که او را تبع بن کلکیرب ^(۷۳) الحمیری خوانده‌اند، پیش از پیغمبر بدو گروید و شعری گفت در این معنی:

شَهِدْتُ عَلَى أَحْمَدٍ أَنَّهُ رَسُولٌ [مِنْ] اللَّهِ بَارِئِ النَّسَمِ ^(۷۴)
فَلَوْ مُدَّ عُمَرُ إِلَى عُمَرَ [ه] لَكُنْتُ وَزِيرًا لَهُ وَ ابْنَ عَمٍّ ^(۷۵)

و از جمله آن قوم قُتُس بن ساعدة الایادی ^(۷۶) که حکیم عرب بود. پیغمبر صلعم فرمود که من او را یاد دارم. او را در بازار عکاظه دیدم بر اشتري سرخ سوار، خلق را پند می‌داد و آن قصه دراز است. پیغمبر وی را بستود و گفت: قُتُس بن ساعدة یبعث الله علی حده.

ابو قیس صرحه ^(۷۷) بن ابی انس از بنی النجار بود. از بت پرستیدن بیزار شد، و خانه خویش را مسجدی ساخت و گفت: خدای ابراهیم را پرستم. چون پیغمبر بیرون آمد بگروید، و در اسلام درجه بلند یافت.

خالد بن سنان از بنی عبس بن غیث ^(۷۸) بود، [۹ پ] و پیش از پیغمبر به دین اسلام بگروید، و هنوز پیغمبر از مادر نزاده بود و گذشته شد. و دخترش پیغمبر علیه السلام را بدید و ایمان آورد.

أُمِّیَّة بن ابی الصَّلْت الثَّقَفی از بت پرستی بیزار شد، و گفت پیغمبری

خواهد آمد، وقت بیرون آمدن وی نزدیک است، چنان پنداشت که آن پیغمبر خود خواهد بود. و چون رسول الله بیرون آمد و دعوی نبوت او ظاهر شد، حسد بر او غالب گشت و نگرید و بی دین بمرد. و شعرهای او پیش پیغمبر بخواندند و پیغمبر گفت: «هذا الرجل آمن لسانه و کفر قلبه». عمرو بن نفیل^(۷۹) و عامر بن الظرب العدوانی الحکیم و عمر بن یزید الکلبی هر سه در آرزوی آن بودند که مدت عمر ایشان دراز بکشیدی تا پیغمبر را دریافتند و بدو^(۸۰) ایمان آوردند، لیکن هر سه گذشته شدند. بعضی ترسا بودند چنانکه بنی غسان و بنی تغلب، بعضی مغان بودند چنانکه بنی تمیم و بنی عبس، و بعضی کاهنان بودند چون سطیح و شق و اخبار ایشان.

مذاهب فلاسفه

ارسطاطالیس از معلم خویش افلاطون چنان روایت کرد که او شاگرد سقراط بود، و سقراط چنین گفت که مذهب امامان و متقدمان فلاسفه که حکیمان روزگار بودند چون آغازیمون و هرمس و سیلقوس و جز ایشان [۱۰ ر] چنان بود که گفتند که حق تعالی ازیست، تمام است و ناقص نیست. مسبب الاسباب و علة العلل است. خیر محض است. فاعل موجود حقیقی است.

مفید کل است. مرکب نیست. مصور نیست. موضوع نیست. او را ضد و کفو نیست. و از همگنان بی نیاز است. و بر هر آدمی واجب داشتند

یاد کردن ایزد تعالی به تبجیل و تعظیم. و طهارت به آب روا دیدندی به وقت حاجت. چون از او ضرری به مردم نرسیدی. و کسب کردن و کار کردن بر تندرستان فریضه داشتندی.

و هر که در او فساد نفسانی دیدندی، او را عقوبت کردند، و کشاورزی بر اهل کشاورزی واجب داشتندی، و ایشان را حرمت تمام داشتندی.

و آموختن علم و حکمت از فرائض داشتندی و هیچ جانور نکشتندی إلا آنکه خلق را از او مخاطره و رنج بودی. و سلطان را بزرگ داشتندی. و عشر و خمس دادندی، تا در ظل حمایت و عدل ایشان روزگار گذراندی. و صدقه مر یتیمان را و ناینبان را دادندی. و لهو و سماع از فرایض داشتندی. و طرب نفس را و سکر و مستی حرام داشتندی. و میراث بر حکم وصیت آن متوفی دادندی. و اگر کسی بی وصیت بمردی، او را بدان کس دادندی که گمان بردندی که آن مرده را بدو میل بوده است.

و دعا کردند به وقت آفتاب بر آمدن. و محمد زکریا رازی^(۸۱) در کتاب علم الهی آورده، که در هنگام طلوع آفتاب این دعا را خواندندی: «السلام علیک ایها الکوکب الشریف الرفیع منیر [۱۰ پ] العالم و معیر الکون و الفساد، لیفرض علیک من نور الباری، فطیبه و رایحه و روحه ابدالابدین، و لیفرض علینا من روحک و راحتک ما یحسن به احوالنا، و یغسل درن الطیبة عنا».

و هر کوی که طالع شدی این دعا خواندندی: «السلام علیک ایها الکواکب الشریف الجلیل العظیم الرؤف الرحیم، المتکفل بامر العالمین المنذرف لارواح الطاهرین المغیث فی نوح المستغیثین».

و مذهب در این سیارات آن بود که ایشان را تمیز و علم است، و تقرّب که به ایشان کرده اند نه از جهت آن است که صانع است، بلکه آن را تأثیر باشد.

امام محمد زکریا در کتاب خویش می گوید گروهی از ایشان شش چیز قدیم می گفتند: باری و مکان و زمان و جوهر و هیولی و طبع، و نتیجه آن عقل و نفس گفتندی، و نزدیک ما در این درست نیست، بلکه درست آن است که یاد کردیم.

و مذهب ایشان در ارواح آن است که روح کلی است، و روح جزوی این روح را گویند که در تن آدمی است تا مهذب گردد و پس بیرون شود، و به کلی خویش باز شود. و آن روح که نامهذب بیرون شود در اثر بماند، و بکلی باز نتوان رسید.

مذهب جهودان

جهودان متفق اند بر اینکه صانع یکی است، اما گروهی مشبهه اند و تشبیه گویند، و گروهی تشبیه نگویند و به نبوت موسی و هارون و پیغمبران که پیش از ایشان بوده اند [۱۱ ر] بگروند، و به پیغمبرانی که بر ملت موسی بوده اند بگروند چون یوشع و مانند آن، و عیسی و محمد، علیه السلام، را

منکردند و به توریة و زبور و نوزده کتاب بگروند، و ایشان چند قبیله اند:

السامریة

ایشان از کتب جز به توریة و سه پیغمبر نگروند: موسی و هارون و یوشع بن نون.

العنائیة

مردی بوده از آل داود او را عنانی زاهد گفته اند، بعضی گویند آن مرد را اعانی^(۸۲) نام بود، و گروهی از جهودان را بدو باز خوانند.

الزاعیة

این گروه منسوبند به یکی از ایشان که از میان ایشان بیرون آمد و دعوای عظیم کرد.

رأس الجالوت

این نام رئیس جهودان باشد، و باید که از فرزندان داود باشد چنانکه سرانگشت دست او از سر زانو گذرد چون دست دراز کند.

جبر

نام دانشمند ایشان باشد و جمع او احبار، و رهبان باشد. و قسّیس هم رهبان باشد، راهب صومعه دار باشد، و خدای تعالی گفت «اتخذوا اخبارهم و رهبانهم» الایة.^(۸۳)

توریة الثمانین

از توریة است که ملکی، از ملوکان جهودان، هشتاد تن از احبار و دانشمندان و پارسایان جهودان [۱۱ پ] گرد کرد، و از ایشان درخواست

تا توریة ترجمه کردند، و هریکی را بدین کار جائی جداگانه بساخت، و چون این ترجمه تمام شد و مقابله کردند، هر هشتاد با یکدیگر راست آمد و هیچ تفاوت نبود آن را توریة الثمانین نام کردند، و آن را بزرگ دارند و سوگند عظیم بدان خوردند.

مذهب ترسایان

ایشان صانع را جوهر گویند، و به سه گروه اند: یَعْقُوبی و نَسْطُوری و مَلْکائی:

الْيَعْقُوبِيَّةُ

ایشان منسوب اند به مردی که او را یعقوب نام بودند^(۸۴). مذهب ایشان آن بود که گویند صانع قدیم است و محدث از یک روی در او صفت لاهوت است، یعنی خدای [و از] یک روی که در او صفت ناسوت است، یعنی آدمی. تعالی الله عن ذلك.

النَسْطُورِيَّةُ

منسوب اند به مردی که او را نسطورس نام بود. گویند پسر از پدر موجود آمد نه بر سبیل تناسل و توالد، بر سبیل نور از آفتاب، چنانکه هرگز آفتاب نبود که نور نبود. و بعضی گویند که مسیح بنده ای بود که فرود آمد در نفس او ملکوت ایزد تعالی و قوت او هم اله است و هم آدمی است، و هم ماسح و هم ممسوح، و از این روی مسیح خوانند.

الملکائیة

ایشان منسوب اند به ملکای، و بیشتر ترسایان بر مذهب ملکایند [۱۲]
 را و گویند مسیح یکی جوهر است پاک و در گوش مریم شد و از پهلوی
 راست او بیرون آمد و با او هیچ ممزوجت نکرد. و گویند روح در مریم
 چنان رفت که آب رود در ناودان. و هر که خویشتن را از طعامها و لذات
 دنیا صافی گرداند، ایزد تعالی را بیند.

هیکل

عبادتگاه ایشان را هیکل گویند، و در او صورت پیغمبران
 علیهما السلام کنده اند. ترتیب ایشان در دین و حرب، محترم ترین ایشان
 بطریق باشد. ایشان را همیشه چهار بطریق باشد: یکی به قسطنطنیه نشیند، و
 دوم به رومیه، و سیوم به اسکندریه، و چهارم به انطاکیه، و این چهار جای
 را کراسی خوانند، جمع کراسی.

جائلیق^(۸۵)

کم از بطریق باشد، و جاه^(۸۶) و مقام او در اسلام باشد به دار الخلافه
 بغداد، و او زیر دست بطریق انطاکیه بود.

مطران

زیر دست جائلیق باشد، و مقام او به خراسان بود و از دست او در هر
 شهری اسقف باشد. شماس شاگرد قسیس باشد، و قیصر را عظیم الروم، و
 طاغیه الروم، و کلب الروم، خوانند، و باید که او را دوازده بطریق باشد،
 یعنی دوازده سپهسالار، در حکم هریکی دوازده هزار مرد، و پیوسته

از ایشان شش پیش قیصر باشند، و شش تن در مملکت می گردند.

طوتکار

زیر دست بطریق باشد، و او را قبطان^(۸۷) نیز گویند، و او را [۱۲ پ] هزار مرد فرمان بردار باشد.

قومس و فوفس

کم از آن باشد، و او را دویست مرد فرمانبردار باشد.
و زاوج^(۸۸) کم از او باشد.
و عسْطَرِیج کم از آن باشد، و او را چهل مرد فرمان بردار باشد.

مذاهب مغان

در اخبار آمده که پیغمبر فرموده: سَنُوا فِی الْمَجُوسِ سُنَّةَ اَهْلِ الْكِتَابِ، غیر ناکحی نسائهم و لا اَکَلی ذبایحهم. گفت: در مغان همه سنت اهل کتاب نگاه دارند الا در دو چیز: یکی آنکه از ایشان زن بزنی مکنید، و دیگر از کشته ایشان مخورید.

مذهب ایشان آن است که گویند: همه خیرها از خداست عزّ و جلّ، و همه شرّها^(۸۹) از شیطان. و ایزد تعالی را یزدان گویند، شیطان را اهرمن، و گویند: یزدان قدیم است، و اهریمن محدث است.

و ابتدا مردم از کیومرث نهند، و گویند صانع چون تنها بود اندر آن تنهایی خویش تفکّر کرد، از تفکّر او اهریمن پدید آمد، تعالی الله عن ذلک. و آتش را عزیز و بزرگ دارند، و او را خدمت کنند. و به نان

خوردن حدیث نکنند و شادی کردن و می خوردن را حلال دانند و طاعت شمرند. و هر روز سه بار آفتاب را سجده کنند، بر آن روی که آفتاب باشد. و زمزمه به وقت طعام واجب دارند و از مردگان احتراز کنند. و خویشان را نکاح روا بینند [۱۳ ر] چون مادر و خواهر و دختر. و لوطی را سنگسار کنند. و مردگان را بگور نکنند، بلکه هوا دهند در دخمه.

مذهب زردشت

مغان گویند که ما را پیغمبری بوده است زردشت نام که این شرایع او آورده است، و سه کتاب آورده که آن رازند و پازند و اوستا^(۱) خوانند، و در آن کتابها الفاظی است نامفهوم، لیکن گروهی از ایشان آن را تأویل و تفسیر نموده اند.

مذهب مزدک

مردی بیرون آمد به روزگار قباد از شهر نسا^(۲) که او را مزدک نام بود، و گویند که جولاهه بود، و دعوی پیغمبری می کرد، و طریق های زردشت را بعضی بگردانید، و اموال و فروج را بر خلق مباح کرد، و خلقی بدو بگرویدند. و مذهب او این بود که این مال و این نعمت در اصل همه خلق را بوده، و اکنون هم چنان است. تا نوشروان عادل با او مناظره کرد، و او را به حجت بمالید و آنگاه او را بکشت.

مذهب مانی

این مردی بود استاد اندر صناعت گری صورتها. و در میان مغان پدید

آمد به روزگار شاپور اردشیر، و پیغمبری دعوی کرد، و برهان او صناعت قلم و صورتگری بود. و گویند بر تاری حریر سفید خطی فرو کشید و چنانکه یک تار چون بیرون کشیدی، آن خط ناپدید گشت. و کتابی ساخت به تصاویر [۱۳ پ] به انواع که آن را ارژنگ خوانند، و به غزنی^(۹۲) در خانه ایشان هست و طریق او همان طریق زردشت است، و مذهب ثنوی داشته است.

مذهب ثنوی

ایشان همان گویند که زردشت گفته است که صانع دواست: یکی نور است که صانع خیر است، و یکی ظلمت است که صانع شر است، و هرچه در عالم هست از راحت و روشنائی و طاعت و خیر به صانع خیر بازخوانند، و هرچه از شر و فتنه و بیماری و تاریکی است به صانع شر نسبت کنند، ولیکن هر دو صانع را قدیم گویند.

و عشر از مال خویش دادن واجب دارند، و یکساله جامه دارند، و یکروزه قوت، و باقی بر خویشتن حرام دارند. و هفت روز عمر خویش روزه دارند و چهار نماز کنند و به رسالت آدم و شیث و نوح اقرار آورند و بعد از آن به رسالت مردی که او را بدوه^(۹۳) نام بود به هندوستان، و رسالت زردشت به فارس، و مانی را خاتم النبیین گویند، و بدو اعجاب عظیم دارند، و به صایان هم. این حکایت به روزگار مأمون چنان بود که او دستوری داده بود که در پیش او از همه مذاهب مناظره کردند، تا مردی بیامد متکلم که این مذهب ثنوی داشت، بر این مذهب مناظره همی کرد.

مأمون بفرمود تا متکلمان اسلام و فقها را [۱۴ ر] جمع کردند از بهر مناظره و آن مرد چون در سخن آمد گفت: عالمی می بینم بر خیر و شر و نور و ظلمت و نیک و بد، به هر حال هر یکی از این اضداد را صانعی دیگر باید، بنابر آنکه از خرد واجب نکند که یکی صانع نیکی کند و هم بدی، مانند این حجتها گفتن گرفت.

اهل مجلس گفتند با او به شمشیر باید مناظره کردن، و هیچ کس از آن متکلمان با او مناظره نکردند. پس مأمون یک ساعت خاموش شد، آنگاه از او پرسید که مذهب تو چگونه است؟ جواب داد: مذهب من این است که صانع دو است یکی صانع خیر و یکی صانع شر، و هر یکی را فعل و صنع او پیدا است، آنکه خیر کند شر نکند، و آنکه شر کند خیر نکند.

مأمون گفت: این هر دو قادرند یا عاجز؟ جواب داد که: هر دو بر افعال خویش قادرند، و صانع هرگز عاجز نبود. مأمون گفت: هیچ عجز بدیشان راه یابد؟ گفت: نه و چگونه بود معبود عاجز؟ آنگاه مأمون گفت: الله اکبر! اگر صانع شر خواهد که فعل صانع خیر کند و صانع خیر خواهد که صانع شر نباشد، این کار بخواست ایشان باشد یا نه؟ گفت: نباشد و هر یکی را بر آن دیگر دست نیست.

مأمون گفت: پس عجز هر یکی از این دو تن ظاهر گشت، و عجز مر خدای را [۱۴ پ] نشاید آن ثنوی متحیر فروماند، آنگاه بفرمود تا او را بکشتند.

مذهب بت پرستان

هر چند پیش از این مذهب بت پرستان گفته آمده است. و بعضی از نامهای بتان که میان عرب معروف بوده یاد کرده شد، خواستیم که در مقالات ایشان بابتی مفرد^(۹۴) ثابت کنیم از آنچه گروهی نیستند در عالم احمق تر از آن گروه که به دست خویش چیزی تراش اند، و صورتی کنند آنگاه آن را به خدائی گیرند و پرستند، و نیز طبقات ایشان سخت بسیارند از هندوان و عرب و غیر آن.

و ابتداء بت پرستیدن گویند از هوشنگ بود که دختری داشت، و بر صورت دختر خویش عاشق بود. آن دختر بمرد بفرمود تا صورت او را هیکلی بنگاشتند، و هر روز به دیدن آن رفتی، و از آن صورت صبر نتوانست کردن. بفرمود تا بتی کردند بر صورت آن دختر. چنانکه هر کجا رفتی با خویشتن بردی. پس چون روزگار گرفت، آن کار بت پرستیدن در جهان پیدا آمد.

و هندوان گویند که این صورتهای و هیکلها که کرده اند از جهت تقرّب کردن است به فرشتگان و ستارگان که بدان صورتهای کرده اند و تعبّد می کنند. و خانه کعبه به قول [۱۵ ر] ایشان به زحل منسوب است.

و نوبهار بلخ به قمر منسوب است، و همچنین هفت هیکل را نام برند به هفت ستاره. و بت پرست را آنکه به خدمت بتان مشغول باشد شمن خوانند. و بت پرست به روزگار عرب بود، و امروز بحمدالله و المّة که در

عرب جز دین اسلام چیز دیگر نیست. پیغمبر فرمود لایجتمع^(۹۵) فی الجزيرة العرب دینان. عرب همه از نجاستها پاکیزه گشته اند به برکت قرابت و همزبانی حضرت رسالت پناه. اما در هندوستان بت پرستان بیشترند. مذهب و فرق ایشان یاد کنیم.

مذهب هندوان

هیچ گروهی را آن دها و زیرکی نیست از آدمیان که هندوان را، از بهر علم طب و علم نجوم و علم حساب، چنانکه ایشان دانند کس نداند. بلکه این علوم خاصه طب و عقاقیر و انواع داروها و زهر و پادزهر^(۹۶)، و علم نجوم و معرفت طوابع و احکام از هندوستان به خراسان و عراق رسیده و علم وهم [و] فراست به ایشان مخصوص است، و آن بدان درجه است که دشمن را به وهم بیفکنند و هلاک کنند.

و درین باب حکایتها و اخبارها خوانده ام، لیکن در آن پرفایده نیست خاصه مر این کتاب را حال دانش و زیرکی ایشان بر این جمله است، و ابلهی ایشان در کار دین و شریعت بدان [۱۴ پ] اندازه است که گروهی بت پرستند، و از بهر بت، خویش را بکشند، و در آتش اندازند. و بعضی به نبوت آدم مقررند، و بعضی به نبوت ابراهیم، و بعضی صانع را منکرند و دهری مذهب اند، و بعضی ستارگان را پرستند، و بعضی هرچه به چشم ایشان خوب آید آن را تعبد کنند، و بعضی مذهب تناسخ دارند، و گویند جان از تن به تن دیگر شود، و گوشت حرام دارند بر خویشتن خاصه

گوشت گاو که مطلق نخورند، و فی الجمله آنچه بخورند نباتی باشد و حیوانی نباشد. و در امانت و راستی نگاه داشتن دستی عظیم دارند، و برهن زاهد ایشان باشد.

مذهب تناسخ

این گروه گویند: جانها یکی است و تناسخ به چهار گونه است: نَسَخ و مَنَسَخ و فَنَسَخ و رَنَسَخ.

نَسَخ

هر جانی که از تن آدمی بیرون شود و در تن آدمی دیگر شود، آن را نَسَخ خوانند

مَنَسَخ

هر جانی که از تن بیرون شود و در بهایم و جانوران دیگر شود آن را مَنَسَخ گویند.

فَنَسَخ

«هر جانی که از تن آدمی بیرون شود» (۷) و در حشرات و زمین و جنبندگان و گزندگان رود آن را فَنَسَخ خوانند.

رَنَسَخ

آنچه در درختان و نباتها شود آن را رَنَسَخ خوانند. و فی الجمله عالم را نامتناهی گویند، و عقوبت ارواح به گناه این کس گویند که باشد. اگر مردی ستمکار باشد بمیرد جان او در ستوری رود [۱۶ ر] یا در مواشی (۸) و

ددی، و اگر نیکو سیرت بود جان او در مردی پارسا یا در ملکی شود. و زشت ترین مذاهب این است.

مذهب صایبان

بعضی از فلاسفه از شهر یونان که ایشان را حرانیون^(۹۹) خوانند ایشان این مذهب داشته اند، و صابی در لغت آن بود که از کیشی بیرون آید و به کیشی دیگر شود، لیکن این طبقه را صابی خوانند، و سر^(۱۰۰) ایشان ادانی و آغاذیمون و هرمس و سولن که جد افلاطون بود از طرف مادر این مذهب داشته اند.

و هم بر این جمله آورده است ابوالحسن وزیری^(۱۰۱) در کتاب اختصارات و هر روز سه نماز کرده اند: بامداد و پیشین و شبانگاه مر کواکب ثابته را، و نماز تطوع بکنند هر روزی مر آن ستاره را که آن روز بدو بازخوانند، چنانکه روز شنبه زحل راست، یکشنبه مشتری را، و دوشنبه مریخ را، و سه شنبه آفتاب را، و چهارشنبه زهره را، و پنجشنبه عطارد را، و آدینه ماه را. و روزه ایشان هر سالی سی روز است تمام، لیکن پراکنده. از اول ماه آذار^(۱۰۲) هشت روز، کانون الاول نه روز، از شباط که هشت روز گذشته باشد، هفت روز. شش روز دیگر پراکنده، و در روزگار روزه [۱۶ پ] گوشت نخورند و هر ماه چهار قربان بکنند به نام ستارگان از خروس و خون آن خروس در گور کنند، و پرو استخوانش بسوزند. گوشت کبوتر، بچه دُراج و تیهو بخورند.^(۱۰۳) و

عقوبت بر گناه مر ارواح را بینند چنانکه پیش از این در مذهب فلاسفه یاد کردیم.

مذهب زناده و قرامطه

در همه روزگار مردمانی بوده‌اند مگر این گروه، و قرامطه و اباحتیان را در نفی^(۱۰۲) صانع و شریعت کلمه یکی است، لعنهم الله. و قرامطه به مردی بازخوانند که او را حَمْدان بن قرامطه گفتندی، زناده را به زندگ بازخوانند. و او مردی بود از پارس، و چون نام او را معرب کردند بجای کاف قاف نهادند، و هر که بر مذهب او بود او را زندق خوانند. و همچنین [خرم دینان] آن گروه‌اند که تن آسائی و خرمی اختیار کرده‌اند،^(۱۰۵) و از هر مذهبی آن گرفته‌اند که ایشان را خوش آید. و اباحتیان را مقاله همین است به غیر آن که اباحتیان بی حمیت تر از دیگر کافرانند که عیال خویش را از یاران باز ندارند، و معطله هم از این طبقه‌اند که اندر این معانی به تعطیل و نفی گفتند.

مذهب سوفسطائیه

اصحاب منطق و فلاسفه در کتب خویش آورده‌اند که گروهی که [۱۷ ر] ایشان را سوفسطائیان خوانند، و مذهب ایشان آن است که هر چیز که می‌بینیم اصلی نیست، و آنچه در بیداری می‌بینیم، همان است. و آنچه در خواب می‌بینیم همان. و چنان دانیم که ظاهر این سخنی است که

اصحاب منطق وضع کرده‌اند، و هیچ کس به هیچ روزگار این مذهب نداشته است.

این بود مقالات آن قوم که پیش از اسلام بوده‌اند و مذاهب مختلف داشتند، و اکنون به مذهب مسلمانی آییم و شرح آن بگوئیم ان شاء الله وحده العزیز.

باب سیوم

خبر و شرح هفتاد و سه فرقه

در بیان آن خبر که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده: که امت من پس از من به هفتاد و سه فرقه شوند و وجه و اسناد آن خبر و شرح و معنی آن و شرح هفتاد و سه فرقه به صورت:

اخبرنا القاضی الامام ابو الفتح عبدالرحیم بن عبدالله قال اخبرنا الشيخ ابو الفضل بن عبد الصمد بن محمد العاصمی، قال ابو عبدالله بن الحسن بن محمد الکوفی بمکة، قال ابو الحسن الدینوری، قال حدثنا هارون بن یزید عن موسی بن جعفر، عن جعفر بن محمد الصادق، علیهما السلام، عن حسن بن علی، عن امیر المؤمنین علی المرتضی، علیهم سلام الله قال [۱۷ پ] کنا مع رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم فی سفر، و قد نزلنا علی محلّ یقال له غدیر خم ان خرج رسول الله صلعم، فامر ان

ينادى فى القوم، الصلوة جامعة. واجتمع اصحاب رسول الله، فقال رسول الله، عليه صلوات الله^(١٠٦)، على ربوة من الارض آخذاً يدي^(١٠٧)، وقال ان الله تعالى خلق الخلق من اشجار شتى، و خلقتنى و علياً من شجرة واحدة، و انا اصلها و على فرعها، الحسن و الحسين اثمارها، و اشياعنا اغصانها و اوراقها. فمن تعلق ببعض منها نجاة، و من تخلف عنها هلك^(١٠٨).

ثم قال الست اولى بكم و بالمؤمنين من انفسهم قالوا: اللهم نعم. قال من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداهم، و انصر من نصرهم، و اخذل من خذلهم، واللعن على من ظلمهم.

قال اختلف قوم موسى بعده على احدى و سبعين فرقة، هلكت منها سبعون فرقة و نجت واحدة، و هم ما قال الله فيهم، «و من قوم موسى امة يهدون بالحق و به يعدلون»^(١٠٩). فهم الفرقة الناجية. و اختلف قوم عيسى بعده على اثني سبعين فرقة، هلكت منها احدى و سبعون فرقة و نجت واحدة و هم ما قال الله تعالى فيهم: «وجعلنا فى قلوب الذين اتبعوه رافة و رحمة»^(١١٠). فهم الفرقة الناجية.

وستخلف امتى بعدى على ثلث [١٨ ر] و سبعين فرقة، و ينجوا^(١١١) فرقة واحدة، و هم ما قال الله تعالى الذين يتبعون الرسول النبى الامى^(١١٢) ان تارك فيكم الثقلين ان تمسككم بها لن تضلوا ابداً، كتاب الله جل^(١١٣) ممدود من السماء و عترتى اهل بيتى، و انها لن يتفرقا^(١١٤) حتى يردا على الحوض.

قال: فقال القوم كلهم يهتئونى بما ذكر رسول الله، عليه السلام، حتى

قال عمر ابن الخطاب، بخ بخ یا ابالحسن، اصبحت مولای و مولا کل مسلم و مسلمة.

این خبر از رسول به چند طریق آمده است ولیکن بر اینگونه مرا استماع افتاد، به صحّت پیوست که به اسناد آوردم، و لفظاً بلفظ روایت کردم، و از همه طریقها این خوبتر و نیکوتر است، و به جهت تبرک به تازی روایت کردم، اکنون تفسیر او به شرح پارسی بگویم تا معلوم گردد. التفسیر امام جعفر صادق علیه السلام به اسناد از پدران خویش روایت کرد اسدالله الغالب امیر المؤمنین (۱۱۵) علی بن ابی طالب، سلام الله علیه، که او گفت ما در سفری با رسول الله، صلوات الله علیه، بودیم به منزلی بر سر غدیری فرود آمدیم، که آن را غدیر خم خواندند. پیغمبر ناگاه بیرون آمد و فرمود تا بانگ کردند الصلوة جامعة. و چنان عادت داشتی هرگاه که خواستی که تا یاران مجتمع شوند تا وحی گزارد یا تدبیری کنند^(۱۱) بانگ فرمودی کردن الصلوة جامعة تا [۱۸ پ] یاران تمام حاضر شوند، و پیغمبر بر سر بالائی ایستاد، و دست من بگرفت. پس خدای تعالی [خلق] را بیافرید از درختان پراکنده، مرا و علی را از یک درخت آفرید، و من اصل آن درختم و علی فرع آن، و حسن و حسین میوه آن درخت و شیعه ما شاخ و برگ آن درخت. هر که دست اندر شاخی از آن شاخها زد رست، و هر که از آن تخلف کرد، هلاک شد.

پس گفت نه من به شما و به همه مسلمانان اولی ترم از نفسشان به ایشان؟ یاران گفتند: بلی.

پس گفت: هر که را من مولا ام علی نیز مولا آن کس است. آنگاه دعا کرد و گفت: یارب دوست دار باش آن کس را که او را دوست دارد، و دشمن باش آن کس را که او را دشمن دارد.

پس گفت: قوم موسی پس از او به هفتاد و یک فرقه شدند، هفتاد فرقه از ایشان از هالکانند، یک فرقه نجات یافتند. آنکه ایزد تعالی در شأن وصف ایشان آیه فرستاد و گفت: «و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون»^(۱۱۷)

و قوم عیسی پس از آن به هفتاد و دو فرقه شدند. هفتاد و یک فرقه از هالکانند و یک فرقه از رستگارانند. آنگاه ایزد تعالی در شأن او آیه فرستاد و گفت: «وجعلنا فی قلوب الذین اتبعوه رافة و رحمة»^(۱۱۸) و امت من پس از من به هفتاد و سه فرقه شوند، هفتاد و دو فرقه هالکانند، یک فرقه از رستگاران، آنگاه ایزد تعالی در شأن ایشان آیه فرستاد: «الذین یتبعون الرسول الامی»^(۱۱۹).

آنگاه گفت: من می روم و دو چیز در میان شما می گذارم: کتاب ایزد تعالی قرآن، و عترت و فرزندان و اهل بیت من، دست در این هر دو زنید که این هر دو از یکدیگر جدا نشود، تا آنگاه که روز قیامت بر لب حوض کوثر هر دو نزدیک من آیند.

گفت همه برخاستند و مرا تهنیت گفتند بدانچه پیغمبر در باب من گفت و فرمود: چنانکه عمر بن الخطاب گفت: بخ بخ خنک و خوش ترا یا ابالحسن که امروز تو مولی مایی و هر مؤمن و مؤمنه.

این بود شرح این خبر که یاد کرده شد از آنچه پیغمبر هرگز هیچ دروغی نگفت و قول او جز راست نباشد.

اصول مذاهب فرق اسلامی هشت بیش نیست، لیکن هر یکی را شعب و طرق است، چنانکه مجموع آن هفتاد و سه فرقه شود. مذهب سنت و جماعت، مذهب معتزله، مذهب شیعه، مذهب خوارج، مذهب مجبّره، مذهب مشبهه و کزّامی، مذهب الصوفیه، مذهب مُزجّیه.

[۱۹ پ] مذاهب سنت و جماعت به دو فرقه شوند:

فرقه اول اصحاب حدیث پنج طرق اند.

فرقه دوم اصحاب رای و آن یک طرق است.

طایفه فرق اول

بر این تفصیل است: الدّاؤدیه، الاشعریّه، الشّافعیّه، المالکیّه، الحنبلیّه.

طایفه دوم

الحنفیّه، و المعتزله

و آن هفت فرقه اند: الحسینیّه، الهذیلیّه^(۱۲۱)، التّظامیّه، المعمریّه،

البشریّه، الجاحظیّه، الکعبیّه.

الشیعه

پنج فرق:

الفرق الاولی: پنج طرق، الزیدیّه، الجارودیّه، الخشیّه، الذّکریّه^(۱۲۲)،

الخلیفیّه.

الفرق الثانية من الشيعة الكيسانيّة

این قوم به چهار فرقه شوند: المختاریّه، الکریّه، الاسحاقیه، الحرّیه.

الفرق الثالثة من الشيعة الغاليّة

و ايشان بر نه فرقه اند: الکاملّیه، السبایه، المنصوريّه، الوائیه،
الراعيّه (۱۲۳).

الفرق الرابعة

و ايشان دو فرقه اند: التّاصريه، الصّباحيّة.

[۲۰ ر] الفرق الخامسة من شيعة الامامية الاثنا عشرية

و ايشان يك فرقه اند.

مذاهب خوارج

و ايشان پانزده فرقه اند. بر این تفصیل: الازارقه، النجدات، العجارده،
البدعيّه، الجازميّه، الثّعالبة، الحروريّه، الصّفريّه، الاباضيّه، الحفصيه،
اليزيديّه، البيهسيّه، الشّمراخيّه، الفصلّيه، الصّحاکيه.

مذاهب مُجَبَّره

و ايشان شش فرقه اند: الجّهميّه، البطحيّه، التّجاريّه، الضّراريّه،
الصّحايّه، التّاصريه.

مذاهب مشبّهه

و ايشان ده فرقه اند: الککائيّه، الکراميه، السّاميّه، الجوالقيّه، [الهشاميّه]،
النّسائيّه، المعمریه، الزّاريّه، المقاعيّه، المنهاليّه، المبيّضه.

مذهب صوفیه

ایشان دو فرقه اند: التوریّه، الحلویّه.

مذاهب المُرجئة

و ایشان شش فرقه اند: الرّزامیّه، الغیلانیّه، التّومنیّه، الصّالحیّه، الشّمریّه، الجهمیّه.

[۲۰ پ] بدین تفصیل هفتاد و سه فرقه اند، و درست گشت آنچه پیغمبر گفت. چون اصول این هفتاد و سه فرقه را پدید آوردم اکنون در طریق هر یکی به جدّ و استقصار سخن گویم، ان شاء الله تعالی و حده العزیز.

باب چهارم

در بیان مذاهبهای اسلامی

و پیدا کردن مقاله هر یکی شرح و القاب ایشان، بتوفیق الله تعالی سخن گوئیم در ادیان و مذاهب هم بر این ترتیب که یاد کردیم، تا هر هفتاد و سه فرق را به شرح تمام مستغرق گردانیم، و امید داریم که ما از آن یک گروه رستگاران باشیم و از جمله هالکان نباشیم ان شاء الله تعالی.

مذهب سنت و جماعت

گوئیم که واسطه اهل اسلام مذهب سنت و جماعت اند، هر چند که یک گروه نیایی از اهل اسلام که مذهبی دارد که او را بررسی گوید: مذهب سنت و جماعت این است که من دارم. اما قاعده این مذهب بر آن است که ایزد تعالی را به همه اوصاف قدیم گویند و قرآن را غیر مخلوق گویند، و بهشت و دوزخ را آفریده گویند و گویند که اکنون آفریده است و هست.

و دیدار خدای تعالی مر اهل بهشت را به چشم سر به حقیقت گویند و عذاب گور و سؤال منکر و نکیر [۱۲ ر] را حق بینند و بندگان را به گناه کبیر کافر نگویند، هر چند که توبه ناکرده میرند، ایشان را در دوزخ به قدر گناه عقوبت کنند، آنگاه به شفاعت پیغمبر به بهشت رسند و معراج پیغمبر تا قاب قوسین گویند، و دیدار او مر ملکوت آسمان را حق بینند و تقدیر نیکی و بدی از ایزد تعالی و از قضاء او بینند، لیکن فعل بنده به آن به استحقاق ثواب و عقاب باطل نگردد. و گویند نیکی و بدی قضای ایزد است، و فعل بنده به شرکت. لیکن نیکی به رضای ایزد تعالی است و بدی بی رضای او و استطاعت با فعل بنده برابر گویند.

این است معنی آن که گویند: القدر خیره و شره من الله، و توفیق و خذلان بندگان در حکم ازل گویند. به دست بندگان جز طاعت و جهد خبری نیست. آنکس که مخدول است در ازل به خذلان او قلم رفته است، و آنکس مقبول است به قبول او در ازل قلم رفته است و این است معنی قول ایزد تعالی: «نحن قسمنا بینهم معیشتهم»^(۱۲۵) و قول رسول صلی الله علیه و آله و سلم که: السعید من سعد فی بطن امه، الشقی من شقی فی بطن امه. و به لوح و قلم و عرش و کرسی چنانکه ایزد تعالی گفته است مقرند، و گویند قلم به هر چه [۲۱ پ] خواهد بود رفته است، و در آن هیچ انفصال و پیشی نخواهد بود. و قضا دواست یکی مبرم و دیگری معلق. و نماز به جماعت حق بینند. و در اوصاف ایزد تعالی از تشبیه و تعطیل دور باشند. و در اصحاب پیغمبر وقیعت نکنند. و خلافت رسول مر ابوبکر

صدیق را گویند، و او را بر دیگر اصحاب فضل نهند. و پس از او عمر بن خطاب و پس از او عثمان بن عفّان و پس از او علی بن ابی طالب، علیه السلام، و مهر و دوستی نگه دارند.

این اصول مذهب سنت و جماعت و ایشان شش فرقه‌اند: اصحاب حدیث ایشان پنج فرقه‌اند:
الذّاوِیّه

اصحاب داود بن علی الاصفهانی، و ایشان را اصحاب ظواهر گویند از آن جهت که به ظاهر آیت و اخبار کار کنند، و قیاس را منکر باشند.
الشّافعیّه

اصحاب ابو عبدالله محمد بن ادریس الشّافعی المُطَلّبی باشند، و مذاهب او در اصول دین و توحید همین است که یاد کرده شود.
و اختلافی که هست میان [او] و اصحاب رای در فروع است، إلّا در یک چیز و آن حدیث ایمان است که درستی ایمان را به مذهب او سه شرط است: اقرار باللسان، و تصدیق بالجنان، و عمل بالارکان. [۲۲ ر]
چون چنین باشد ایمان بیفزاید به طاعت و بکاهد به معصیت. و به صحت اجتهاد و قیاس نکنند.

المالکیّه

اصحاب مالک بن انس بن مالک باشند، و او امام عراق بود و صاحب کتاب مؤطّا و مغاربه^(۱۳) و حدود یمن بیشتر مذاهب او دارند، و تعلق به حدیث پیغمبر کنند...

الحنبلية

اصحاب احمد حنبل اند، و بعضی از ایشان مشبهه اند، و او پیر بود که شافعی در رسید، خدمت شافعی کرد، و عنان اسب شافعی گرفته بود، و می گفت: اقتدوا بهذا الشاب المهتدي^(۱۲۷).

الاشعرية

اصحاب علی بن اسماعیل الاشعری اند. و از فرزندان بو موسی اشعری و گروهی قوم از جهت را فوق بگویند.^(۱۲۸)

اصحاب الراي

اصحاب ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن المرزبان الکوفی ثم الفارسی، و او مسائل فقه استنباط کرد و کتب تصنیف نمود و او را شاگردان بودند چون ابو یوسف القاضی، و محمد بن حسن الشیبانی، و بو مطیع بلخی^(۱۲۹) و ایمان به مذهب او اقرار است به زبان و تصدیق به دل. و [۲۲ پ] کاستن و افزونی در ایمان روا بینند، و استحسان و اجتهاد جایز شمردند و فقهای خراسان از اصحاب ابو حنیفه اند در اصول مذهب سنت و جماعت دارند، اما بعضی از فقهای عراق در اصول مذهب معتزله دارند و در فروع مذهب او.

مذهب المعتزلة

قاعده مذهب ایشان بر آن است که ایزد تعالی را قدیم گویند به ذات خود نه به صفات، و فرق نهند میان صفات ذات و صفات فعل و گویند

صفات ذات چون علم است و قدرت که نتوان گفت که وقتی عالم بود و وقتی نبود، این صفات ذات است.

این اوصاف را و آنچه مانند این است «قدیم گویند» و صفات فعل چون آفریدن و سخن گفتن، و مانند آن گویند قدیم نیست و محدث است، از بهر آنکه شاید گفت با موسی سخن گفت و با فرعون نگفت و وقتی بگفت و وقتی نگفت، بدین سبب قرآن را محدث و مخلوق گویند. و دیدار حق تعالی را منکرند و گویند ایزد تعالی موصوف به صفتی است که او را به حواس درنتوان یافت و به چشم سر نتوان دید، «لا تدرکه الابصار و هو [۲۳] یدرک الابصار» (۱۳۰).

و عذاب گور را منکرند، و سؤال منکر و نکیر را گویند این سؤال کسی کند که او را حاجت باشد که تا بداند که اعتقاد این کس چیست، و او خود عالم السّر و الخفیات است، و او را به سؤال حاجت نیاید و بهشت و دوزخ گویند که هنوز نیافریده است آن روز آفرینند که فرموده است، «یوم تبدل الارض غیر الارض» (۱۳۱)

و گویند ایزد تعالی معصیت قضا نکند، و زنا و بهتان و دروغ گفتن نیافریند، بلکه این همه فعل بندگان است، یا استحقاق عقوبت ایشان به فعل ایشان باشد. و استطاعت قبل الفعل گویند. و بنده را به کبیره گویند از حد ایمان آمد، لیکن کافر نشد فاسق گشت. و این را درجه بین المنزلتین گویند. اگر توبه کند باز مؤمن شود، اگر توبه ناکرده بمیرد در دوزخ جاودان بماند و هر که اهل بهشت است روی دوزخ نبیند و هر که در

دوزخ باشد روی بهشت نبیند، و البته از آنجا بیرون نیاید، بلکه تا ابد الابدین در دوزخ بماند.

و سعادت و شقاوت ازلی دانند^(۱۳۲)، بلکه آن بار بسته افعال بندگان شناسد و در شأن یاران پیغمبر سخن نکنند، اما گروهی از ایشان تفضیل حضرت علی به دیگران نهند و ایشان به هفت فرقه اند.

الحسنیه اصحاب حسن بصری

الهدیّیه^(۱۳۳) بو هذیل علف

النظامیه ابراهیم یسار النظامی

المعمریّه اصحاب معمر بن غیاث^(۱۳۴) السلمی

الجاحظیه اصحاب عمر [و] بن بحر الجاحظ

الکعبیه اصحاب ابوالقاسم کمبلی بلخی

البشریه اصحاب بشر بن معمر^(۱۳۵)

مذهب الشیعه

بناء مذهب ایشان بر آن است که بعد از پیغمبر المؤمنین علی را به امامت احق و انطب می دانند و بعد از او فرزندان او را و دیگران را ظالم و باغی خوانند.

نص این طایفه یکی آن است که پیغمبر گفت در عید روز غدیر خم که: من کنت مولاه فعلی مولاه^(۱۳۶). و یک نص دیگر خفّی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت: افضلکم^(۱۳۷) علی، و انت منّی بمنزله هارون من

موسیٰ اَلَا اِنَّهٗ لَا نَبِیَّ بَعْدِی.*

و او را بر همگان تفضیل کنند، و روزگار را از امام معصوم خالی نبینند، و به دوستان اهل بیت تولی کنند، و از دشمنان تبری.

و تقیه روا بینند و تقیه آن باشد که از بیم خلق به ظاهر به خلاف مذهب کاری بکنند یا سخنی بگویند. و بر موزه مسح روا بینند. بلکه بر پشت پای مسح کشند بظاهر آیه «وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَازِجُلْکُمْ»^(۱۳۸) و نکاح متعه روا بینند و در [نماز] دست بر دست نهند، بلکه فرو گذارند.

و سجده نماز [۲۴ ر] جز بر خاک و آنچه از خاک روید روا ندارند، و در هر نمازی قنوت کنند در رکعت دوم. و پس از آنکه از قرآن خواندن فارغ شوند، دست بردارند و بگویند: «لا اله الا الله الحليم الكريم، لا اله الا الله العلي العظيم، سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضين السبع و ما فيهن و ما بينهن و ما فوقهن و ما تحتهن و هو السميع العليم و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين» و در بانگ نماز حتی علی خیر العمل زیاده کنند.

و در جامه ابریشمین نماز روا بینند. و لفظ آمین هر که در نماز بگوید از نماز بیرون آید، و گویند که این لفظ از قرآن نیست.

پس امام قرآن نخواند و غسل يوم الجمعة سنت دارند، و بیشتر مذهب ایشان در عبادت با مذهب شافعی برابر است، بوقت قیام و رکوع دست بر آرند، و در برخاستن دوم نشستنی خفیف بنشینند و قیاس و اجتهاد روا بینند. البته و در اصول، مذهب ایشان با مذهب معتزله برابر

نکته به قرآن نیز استناد می شود. رک: الغدير علامه امینی، ج ۱ ص ۲۴۶ تا ۲۴۴ (ق.پ)

است در نفی رؤیه و نفی تشبیه و خلق قرآن و حدوث و صفات فعل و استطاعت، الا در یک چیز و آن خلود اهل کبیره است در دوزخ که معتزله گویند که چون صاحب کبیره توبه کند از دوزخ برهد و چون [۲۴] پی توبه بعیرد در دوزخ و در عذاب مغلّد بماند و ایشان گویند که نماند، که شاید که ایزد تعالی بر او رحمت کند، و او را از دوزخ بیرون آورد بفضل و رحمت خویش.

این است اصول مذهب شیعه و ایشان پنج فرقه‌اند.

فرقه اول: زیدیه

اصحاب زید بن علی‌اند که خروج کرد به‌روزگار بنی امیه و او را بگرفتند و بکشتند، و پسرش یحیی بن زید بگریخت و به‌خراسان آمد و او را هم بگرفتند به فرمان نصر سیار و بکشتند، و گور او به‌ازغویه است و بناء مذهب ایشان آن است که از پس حسن و حسین هر علوی که معصوم باشد شاید که امامت طلب کند، باید که از فرزندان علی باشد و پارسا و معصوم بود

و زیدیه پنج فرقه‌اند:

البتویه^(۱۳۹) اصحاب کثیر التواء^(۱۴۰) و لقب او ابتر بود، مغیره بن سعد.

الجارودیّه اصحاب ابی الجارود زیاد بن ابی زیاد.

الدّکیریه اصحاب دُکیر بن صفوان^(۱۴۱).

الخشیّه اصحاب صرخاب الطبری به وقت خروج سلاح ایشان چوب

بود.

الخلفیه اصحاب خلف^(۱۴۲) بن عبد الصّمد.

الفرقة الثانية من الشيعة: الكيسانية [۲۵ پ]

و کيسان مولى على بن ابي طالب، عليه السلام بود. و مذهب ایشان آن است که امامت پس از حسین و حسن به محمد بن علی بازگشت، آنکه او را محمد بن الحنفیه^(۱۴۳) خوانند از آنچه مادر او را حنفیه نام بود گویند که او زنده است که هرگز نمیرد، و در شعب رضوی است. پنهان است، تا به وقت بیرون آمدن. و جهان بگیرد و به عدل آبادان کند.

و ایشان نیز چهار فرق اند، والله اعلم.

المختاریه اصحاب مختار بن ابی عبیده ثقفی.

الکریه اصحاب ابی کرب الضریر.

الاسحاقیه اصحاب اسحق بن عمر.

الخریه اصحاب عبدالله بن عمر بن حرب.

الفرقة الثالثة من الشيعة: الغاثية

باز پس ترین قوم از شیعه این گروه اند که کافر محض اند. و ایشان از آن گروهند که یکی از ایشان به نزدیک امیرالمؤمنین علی آمد و گفت: یا علی الاعلی السلام علیکم. بفرمود تا او را به آتش بسوختند، پس گفت: یهلاک فی اثنان محب مفرط و [مغض مفرطاً] ایشان نه فرقه اند.

الکاملیه اصحاب ابی کامل.

السبائیة اصحاب عبدالله بن سبا.

[۲۵ پ] المنصوریة اصحاب ابی بن منصور العجلی.

الغرایه^(۱۴۵) ایشان گویند ...

الْبُزْیَفِیَّه (۱۲۵) اصحاب بزغ (۱۲۶) بن یونس.

الاسماعیلیه اصحاب اسماعیل بن علی.

الازدریّه (۱۲۷) ایشان گفتند که این علی که پدر حسن و حسین است علی نیست، او مردی است که او را علی الازدری گویند، و آن علی که امام است او را فرزند نباشد، که صانع است، لعنم الله.

حکایت

و من از سید علی بوطالب، رحمة الله، شنودم که او گفت که بدان وقت که من به کوفه بودم پیری بود علوی و این مذهب داشت و ظاهر کرد این مذاهب را و لقب چنین نوشت که فلان الازدری. همو گفت که به کوفه بودم که آن علوی فرمان یافت و به حکم آنکه به علوی معروف بود و معتبر، او را پهلوی مشهد امیرالمؤمنین دفن کردند. آن شب از گور او گندی برخاست چنانکه اهل مشهد به فریاد و فغان آمدند از آن گند، و فرزندان آن علوی آن شب گور او باز کردند و بیست ارش فروتر بردند و او را دیگر بار دفن کردند. روز دیگر آن گند از آن که بود زیاده گشت. و اهل مشهد (۱۲۸) [۲۶ ر] خروج کردند تا شب دیگر فرزندان او را دزدیده از آنجا برداشتند و جایی که خواستند بردند و آن اعتقاد بد او در احوال او تأثیر کرد که پس از مرگ بدان صفت رسوا شد. و نعوذ بالله من الخذلان و الخطأ و السهو و النسیان.

الفرقة الرابع من الشيعة: الشيعية

اصل مذهب ایشان به ظاهر مذهب تشیع و دوستدار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب، علیه السلام است و به باطن کافر محض اند. و دویست سال بیش نیست تا این مذهب پدیدار آمده است و اصل آن از مصر بوده است. و مردی بود که او را بومیمون قَدّاح گفتندی^(۱۴۱)، و یکی که او را عیسی چهار لختان^(۱۵۰) خواندندی، و دیگری که او را فلان دندان خواندندی، و هر سه کافر و ملحد بودند، و طعام و شراب با هم خوردندی.

بومیمون قَدّاح روزی گفت که مرا قهر از این دین محمّد، علیه السلام می آید. و من لشکری ندارم که با ایشان حرب کنم و نعمت ندارم، اما مکر و حیل چندان دارم که اگر کسی مرا معاونت کند من این دین محمّد را [۲۶ ر] زیر و زبر کنم. عیسی چهار لختان گفت من نعمت بسیار دارم، در این جهت صرف کنم، و هیچ دریغ ندارم، و بر این قرار دادند.

میمون قَدّاح پسری داشت سخت نیکو و معروف به جمال، چنانچه با او معاشقه کردند. این پسر خویش را موی گذاشت چنانکه علویان را، و عیسی چهار لختان مالی و اسبابی بداد، تا از جهت این کودک اسباب تجمل ساختند، و خبر درافکندند که این علوی است، و ایشان خدمتکاران اویند و او را به تجملی عظیم به مصر آوردند، و پیش او نشستند، و به تعظیم و حرمت با او سخن گفتندی، و هر کسی را بدو راه ندادندی و تا کار او بالا گرفت.

آنگاه این مذهب بیرون آوردند و گفتند شریعت را ظاهری است و

باطن. و ظاهر این است که مسلمانان پیش گرفته‌اند و می‌روند و هر یکی را از آن باطنی است که رسول دانست و به غیر علی با کسی نگفت، و علی با فرزندان و شیعیان و خاصگان خود گفت، و هر که آن باطن دانست از رنج طاعت و عبادت برآسود. و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را ناطق گویند و علی را [۲۷ ر] اساس خوانند.

و در میان ایشان مواضعات و القاب است. چنانکه عقل را سابق خوانند و اول گویند. اول او موجود آمد به امر. و نفس را والد و ثانی خوانند و معنی آن که گویند نفس از عقل پدیدار آمد، و همه چیزها در جهان نفس پدید آورد. تفسیر آیه «والتین و الزیتون»^(۵۱) گویند عقل است همه مغز است، و زیتون نفس است که لطافت با کثافت آمیخته است، چنانکه زیتون با دانه، و طور سینین ناطق است، یعنی محمد که به ظاهر چون کوه درشت بود، و با خلق به شمشیر سخن گفت، و به باطن در او چیزها بود چون کوه که در او جواهر باشد، و بلدالامین اساس است، یعنی علی که تأویل شریعت از او ظاهر شد، و مردمان از بلا ایمن شدند.

و گویند که پیغمبر با علی از روی علم و معرفت فراز آمد، تا از هر دو علم ناطق متولد گردد. پس پیغمبر پدر مؤمنان است، و علی مادر مؤمنان. و گویند اول چیزی که موجود آمد عالم عاقل بود، و پس از او نفس پدیدار آمد، آنکه این همه مخلوقات از او به وجود آمدند.

و آدمی به نفس جزوی زنده است چون بمیرد آن جزو به کل خویش باز رسد. اگر کسی پرسد از ایشان که [۲۷ پ] عالم عقل از چه پدید آمد،

گویند: بامر پدید آمد. چون پرسى که بامر کی پدید آمد؟ گویند ما ندانیم، و وهم ما را طاقت آن نیست که حق را و صانع را توانیم دریافت، بگوئیم که هست، و نگوئیم که نیست، بلکه محققان توحید^(۱۵۲) چنین گویند که اعتماد به لیس است. «تعالی الله عما یقولون»^(۱۵۳). بدین طریق مسلمانان را از دین بیرون آرند بعد از آنکه سخن همه از آیت قرآن و خبر رسول گویند، و چون نگاه کنی همه را منکرند.

و گویند که آنچه پیغمبر را پیش شد از کارها به سه چیز بود جدّ و فتح و خیال. جبرئیل و میکائیل و اسرافیل به نزدیک ایشان همین است. و گویند که پیغمبر این شریعت را از بهر ابلهان و نادانان نهاد، تا ایشان را همیشه مشغول و زیربار دارد، تا به هیچ فضیلت نپردازند.

و هریکی را از احکام شریعت تأویلی و باطنی نهاده اند چنانکه چون به حقیقت بنگری همه در ابطال شریعت کوشیده اند، لعنهم الله! چنانکه گویند. در معنی این خبر که پیغمبر فرمود: «القبر روضة من ریاض الجنة، او حفرة من حفر النيران»، گویند: معنی این گور تن آدمی است، که گور شخص اوست، و نفس اندر اوست، [۲۸ ر] اگر این کس را باطنی باشد، و خویشتن را به گزاردن احکام شریعت رنجه ندارد، تن او روضة بهشت باشد. پس اگر از باطن و تأویل شریعت خبر ندارد، و به طاعت و عبادت رنجه کشد، تن او گوی است از گواه دوزخ.

و گویند آنچه می گویند درخت طوبی درختی است که در بهشت هیچ جای نباشد که شاخی از آن درخت آنجا باشد و برسد. گویند تأویل آن

خبر آفتاب است که همه عالم هر روز بگیرد، و به هر جای و سرای شاخی از او فرو می‌تابد. و مانند این تأویلها ساخته‌اند قرآن را و شریعت را، و نماز را و روزه را و حج و زکات و ایمان را. و اگر هر یکی علی حده شرح کنیم کتاب مطول گردد، و این قدر که یاد کردیم نمودار را تمام بود.

و بنا مذهب ایشان هفت ارکان است. به هفت پیغمبر مقررند، هر چند به باطن همه را خود منکرند. و امام هفت گویند. و آن را که هنوز بیرون نیامده است و منتظر است والی الزمان خوانند. و روز عید ماه رمضان از [هر] سری درمی و دانگی، یعنی هفت دانگ. [۲۸ پ] و ایشان را به هر شهری کسی است که خلق را بدین مذهب دعوت کند، و آن کس را صاحب جزیره خوانند، و از دست او به هر شهری داعیان باشند و آن کس را که دین بر او عرضه کنند مستجیب خوانند. و دو تن معروف بودند در روزگار ما که ایشان به محل صاحب جزیرگی رسیده بودند. یکی ناصر خسرو که به مکان^(۱۵۴) بدخشان مقام داشت، و آن خلق را از راه بیرد، و امروز آنجا همان طریقت او برجاست.

و دیگری حسن صباح به اصفهان می‌نشست، و اکنون می‌گویند که بهری آمده است و متواری گشته، و خلقی کثیر از مردم خراسان و عراق بی‌راه کرده است و بدین مذهب خوانده. و شخصی که او را محمد ادیب خوانند خلقی بی‌حد را از شهر و رستاق مصر و غزنین بی‌راه کرده است. و این قدر بدان سبب نوشته شد تا اگر کسی از این جنس سخن گوید، داند که سخن ایشان و بدان التفات نکنند، و زرق ایشان نخرند، و گفتم که ایشان

دو گروه‌اند:

النَّاصِرِيَّة [۲۹ ر]

اصحاب ناصر خسرو و او صاحب مذهب بود و صاحب تصنیف و کتاب «وجه دین» و کتاب «دلیل المتحیرین» [۱] او تصنیف کرده است، و بسیار کس را از اهل طخارستان از راه [بدر] شده‌اند، و آن مذهب گرفته‌اند.

الصَّابِحِيَّة

اصحاب حسن صباح، مردی تازی زبان بود، و اصل او از مصر است. و گویند که هنوز زنده است و بهری نشیند، و مدعی عظیم است. کتابی است ایشان را قدیمی که آن را «اخوان الصفا» خوانند، آن را درس گویند، و آن مذهب گرفته‌اند و الله اعلم بالصواب.

الفرقة الخامسة من الشيعة: الامامية الاثنا عشرية

ایشان یک فرق‌اند. و از شیعه هیچ گروه بیش از ایشان نمانده است به عراق. سخت بسیارند، و به خراسان نیز (۱۵۵) و اعتقاد ایشان همان است که از پیش، در مذهب شیعه یاد کردیم. هر روز پنجاه و یک رکعت نماز گزارند. فریضه همان است که معلوم است. دیگر تطوع و سجده شکر پس هر نماز فریضه واجب دارند،* و سوره‌هایی که در او آیه سجده است در نماز نخوانند [۲۹ پ]، تا دو نوع سجده واجب نشود: یکی سجده نماز، و یکی سجده تلاوت.

قربان پیش از نماز عید کنند به روز اضحی و فقاع را همچو خمر حرام

* در شیعه اثنی عشریه واجب نیست (ق. پ)

دارند. و چنین روایت کنند که پیغمبر فرموده: إِنَّهُ نَهَى عَنْ نَبِيذِ الْحَقَّةِ وَ الْحَقَّةِ الشَّعِيرِ. و گوشت خرگوش را حرام دارند. و نکاح بی‌گواه و ولی درست دارند، اما طلاق گویند بی‌گواه عدل نپذیرد. و به ظاهر آیه احتجاج کنند قول تعالی «فَأَمْسِكُوهُمْ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فِرْقَانٍ بِمَعْرُوفٍ وَ أَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلِ مِّنْكُمْ»^(۱۵۶). گویند ایزد تعالی، اشهاد بر طلاق شرط کرد نه بر نکاح. و سه طلاق که بجمله بدهی گویند هیچ یک نیفتد. و بدین آیه حُجَّت کنند قوله تعالی «الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ»^(۱۵۷) و امامت پس از پیغمبر صلعم امیرالمؤمنین علی را گویند، و ابابکر و عمر و عثمان را منکر باشند، و امامت تا حجة الحق القایم محمد المهدی بترتیب گفته‌اند.

و بر نماز جنازه پنج تکبیر گویند بحکم آنکه از نماز نیست، دعاست. و بی طهارت نماز جنازه روا بینند. اما امیرالمؤمنین جز علی را ندانند، و دیگران را امام خوانند. [۳۰ ر] و فدک میراث حضرت فاطمه علیه السلام را گویند، و بدین آیه حُجَّت کنند «و وَرَثَ سَلِيمَانَ دَاوُدَ»^(۱۵۸). و دعا کردن به نیکویی اصحاب خویش را از واجبات دانند.

و اهل مذهب خویش را مؤمن خوانند، از آنکه مؤمن آن بود که به ظاهر و باطن ایمان دارد، باز آنکه به ظاهر ایمان دارد و به باطن به خلاف آن بود آن مسلم باشد، به حکم آنکه از شمشیر سلامت یافته، اما مؤمن نباشد. و بدین آیه حُجَّت کنند: قوله تعالی «قَالَتِ الْاَعْرَابُ اَمَّا قُلُوبُنَا لَنْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا اَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ فِی قُلُوبِكُمْ»^(۱۵۹). و تقدیر نیک و بد از ایزد تعالی دانند، و گویند حکم او راست چنانکه خواهد کند

کس را با حکم او کار نیست.

و درازی غیبت او روا بینند به حکم نص که از امام پیشین بر او بوده است. و در این باب سید مرتضی^(۱۶۰) علوی را کتابی دیده‌ام شرحی تمام که آن را «المقنع فی الغیبة» [۳۰ پ] نام کرده^(۱۶۱).

و دیگر اعتقاد ایشان آن است که این دوازده امام معصوم‌اند و هر یکی را معجزه و کرامتی است، و هر یکی را در حیات خویش با شیعه خویش ظاهر بوده‌اند، و فتاوی و جوابهای ایشان پیداست و هر یک به وقت وفات خویش مر آن دیگر را معین کرده است که امام او، خواهد بود پس از وی تا به حسن العسکری و او امامت بعد از خویشان به پسر خویش ابوالقاسم محمد حواله کرده و گفت او ست مهدی و قایم الزمان. و ولادت او به سامره بود سنه خمس و خمسين و مأتین. و سردابه‌ای است آنجا که می‌گویند که در این گور رفت، و ناپیدا شد. و مردان بدان سردابه فرو شوند، و زیارت کنند و از تاریخ ولادت او تا این غایت که این کتاب تصنیف کرده‌اند دو بیست [و] سی سال قمری باشد.

[۳۱ پ] مذهب الخوارج

ابتداء مذاهب خوارج و پیدا آمدن مقاتل ایشان از وقت حرب صفین بود که میان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و معاویه علیه الهاویه، افتاد و مدت آن حرب دراز کشید. و سبب دراز کشیدن حرب آن بود که علی، علیه السلام، به حرب ایشان ابتدا نکرد هرگز. و چون ایشان از حرب بازگشتندی و فروماندندی، او یاران را از حرب ایشان

بازداشتی، و الا کار به آن درازی نکشیدی. تا یک روز سخت شد، علی [را] آثار نصرت و ظفر پدید آمد، و مالک اشتر النخعی پیش جنگ درآمد، و آن کار در آن ساعت خواست که یک رویه شود.

معاویه مر عمرو عاص را، علیهما الهاویه، گفت که در این هیچ نیرنگ و حیلت مانده است؟ عمرک عاص لعین گفت: به نزدیک من یک حیلت مانده و بس. و آن حیلت آن است که بفرمای تا در لشکر هر مصحف که هست تماماً بر سر نیزه کنند و ندا کنند که میان ما و شما حاکم کتاب خدائی است، و بدانچه از کتاب خدای تعالی بیرون آید ما رضا دهیم. همچنان کردند و یاران علی از حرب باز ایستادند.

و هرچند که علی گفت: [۳۲ ر:] که آن مکر و زرق است و حیلت، سخن او نشنودند و گفتند مردمانی که با ما به کتاب خدای تعالی کار کنند ما با ایشان به هیچ حال حرب نکنیم. و تکلیف کردند تا علی یاران را از حرب بازداشت، و مالک اشتر و یاران او حربی سخت می کردند. یاران علی او را گرفتند اشتر را باز خوان علی کس فرستاد نزد مالک تا دست از حرب بدارد. مالک گفت کار به یک ساعت درآمده است، صبر باید کرد تا این کار یک رویه گردد. و یاران علی، بر علی شمشیر ها کشیدند و گفتند اگر او را بازنداری از حرب، ما ترا یکبارگی حمله کنیم و بکشیم.

علی به نزدیک مالک کس فرستاد و گفت این جنگ اگر از بهر من می کنی مکن که تا به من رسی من نمانده باشم، آنکه رنج تو ضایع ماند. مالک اشتر چون این سخن بشنید، غمناک شد، و دست از حرب

بازداشت، و آنجا آمد که علی بود و آن جماعت را ملامت کرد. ایشان همه شمشیرها بکشیدند، و روی به مالک نهادند تا علی در میان رفت و آن فتنه را بنشانند. آنکه کس فرستاد به لشکر معاویه و گفتند: اکنون آنچه کرده شد از برداشتن مصحف به سر نیزه غرض چه بود؟ [۳۲ پ] گفتند که چندین هزار مسلمان به حیف کشته شد و می شود، حاکم بیرون باید کرد از هر دو لشکر تا در این باب آنچه صواب بینند بکنند، و هر دو گروه بدانچه ایشان کنند رضا دهند. هر چند علی، علیه السلام، گفت که این همه غدر است و تلبیس، فایده نداشت. و یاران او فرمان نبردند و گفتند چنان باید کرد که ایشان می گویند، و بر این جمله قرار دادند. و از آن جانب مر عمرو عاص را اختیار کردند.

علی علیه السلام، گفت: من عبدالله عباس را از جانب خویش فرستم، همه قوم گفتند ما البته رضا ندهیم جهت آنکه او پسر عم توست بیگانه را باید فرستاد. ابو موسی اشعری را اختیار کردند، به اتفاق خویش بی رضای علی علیه السلام، و علی به کره آن رأی امضاء کرد که به دست ایشان درمانده بود، و می گفت: لا رأی لمن لا یطاع.

و ابو موسی اشعری مردی بود سلیم دل، و عمرک عاص از جمله دهاته جهان بود هم به نخستین مجلس ابو موسی را بفریفت، و او را بر خویشتن مقدم کرد، و در رفتن و نشستن تا هر چه گویند ابتدا ابو موسی کند، آنگاه عمرو عاص چنانکه خواهد گوید و ابو موسی این عشوہ بخورد و پیش از عمرو [۳۳ ر] می رفت و زیر دست او می نشست، و مدتی دراز بر این

روزگار بگذشت. عمرک عاص کار به کام خویش دریافته بود، و مراد خویش در دل بوموسی ترتیب کرده تا روزی او را گفت: یا ابوموسی من تدبیری کرده‌ام و اندیشهٔ پسندیده جهت مصلحت مسلمانان نموده‌ام، و آن، آن است که در بزرگی علی سخنی نیست، اما مردمان شام او را نمی‌خواهند، و معاویه خود شایستهٔ این شغل نیست.

و چنانچه من می‌اندیشم هیچ کس بدین شغل شایسته‌تر از تو نیست از آن جهت که تو از صحابه، و ترا حق هجرت است. بوموسی تن به این حدیث اندر نهاد، و عمرک عاص را گفت مرا چون حکم کرده‌اند من خویشتن را اختیار کنم. عمرو گفت، تو خویشتن را اختیار مکن تو مرد خویش را، یعنی علی را از کار خویش بیرون آر تا من ترا بکار درآرم و گویم مصلحت در این است.

بوموسی گفت سخت صواب آمد، و بر این قرار دادند، تا روز وعده فراز آمد، و بسیار خلق از هر دو گروه مجتمع شدند، و بوموسی درآمد و عمرو از عقب او می‌رفت تا بنشینند، و خلائق می‌نگریستند، و منتظر آن تا چه پدید آید. بوموسی خرف برخاست [۳۲ پ] و خطبه خواند، و خدا و رسول را ستایش کرد، و گفت از آن وقت که شما این دو حکم در گردن ما کردید، و ما مدت چهار ماه این کار پس و پیش نگاه کردیم، و تدبیر نمودیم، صواب چنان می‌بینم که علی را از این شغل بیرون آریم چنانکه انگشتی از انگشت، و انگشتی خویش از دست راست بیرون آورد، و در دست چپ کرد.

پس عمرک لعین برخاست و خطبه کرد و گفت: چنان که بوموسی علی، علیه السلام را از این شغل بیرون آورد من معاویه را بدین شغل درآورم. بوموسی چنان طمع می داشت که چنانکه عمروعاص وعده کرده بود بوموسی را بدین شغل درآورد. چون نکرد بوموسی تنگدل شد، و بانگ بروی زد که یا غدار طزار [دروغ] گفتی، و غدر کردی و مثل تو چنانکه ایزد تعالی در قرآن گفت قوله عز و جل «مثله کمثل الکلب ان تحمل یلهث او ترکه یلهث»^(۱۳).

عمروعاص گفت: دروغ زن و طزار تویی، و مثل تو چنان است که ایزد تعالی در قرآن گفت: «کمثل الحمار یحمل اسفارا»^(۱۴)، و گفتگوی در میان قوم در افتاد، و بانگ غدر کردن بلند شد، و از یکدیگر پراکنده شدند، و هر گروهی [۳۴ر] به خان و مان خویش باز شدند.

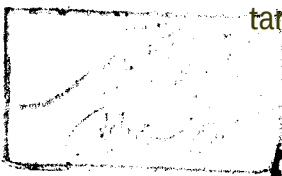
در آن باز گشتن گروهی از یاران علی جمع شدند و گفتند: علی بدین حکم حکمین چرا رضا داد، و از حکم ایزد تعالی چرا اعراض نمود. بدانچه او کرد کافر گشت، خذلهم الله! ما را با او حرب باید کرد. تا مسلمان شود، یا دیگر باره از گناه توبه کند، یا او را بکشیم. و بدین سخن به ایستادند، و این مذهب آنروز پدید آید. و آن جماعت که این سخن ابتدا کرده بودند قاعده این مذهب بنهادند، و خلق را بدین دعوت کردند، و علامت و شعار میان ایشان این بود که لاحکم الا الله تا قوی گشتند، و سه چهار هزار کس در بیعت مجتمع شدند، و علی را خبر دادند آن قوم که مقدم تر بود بخواند، و نصیحت کرد و پند داد، هیچ فایده نداد. و بقول

او کار نکرد. تا آن قوم گفتند مادام که مادر لشکر علی باشیم ما را مقصودی حاصل نگردد، صواب آن است که ما جدا شویم تا کاری توانیم کرد. پس از لشکر علی جدا شدند و به نهر وان گرد شدند، و فساد و غارت بر دست گرفتند.

و علی صبر و احتمال می کرد، تا کار از حد گذشت. علی برخاست و نزدیک ایشان رفت، و چند تن را از معروفات و متکلمان ایشان پیش خواند، و گفت شما یاران من بودید [۳۴ پ] و پشت من به شما قوی بود، به چه حجت این عصیان می بایست نمود؟ ایشان گفتند که ما یاران تو بودیم تا مسلمان بودی، چون تو کافر گشتی ما از تو برگشتیم، اگر به گناه مقرر آیی و توبه کنی و مسلمان شوی، ما همچنان تابع تو باشیم اگر نه با تو حرب کنیم یا ترا بکشیم یا کشته شویم.

علی علیه السلام فرمود من چه گناه کرده ام؟ گفتند: توبه حکم مخلوقات رضا دادی، و از حکم حق سبحانه، روگردانیدی. و خدای تعالی می گوید «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون» (۱۶۳). علی علیه السلام گفت روز حکمین من شما را گفتم این زرق است و غدر که ایشان می کنند، شما قبول نکردید، فرمان من نبردید. و یک ره ما را از حرب ایشان باز داشتید اکنون با من از این جهت سخن می گوید.

ایشان گفتند آن روز نیز ما کافر شدیم و خطا کردیم چنانکه تو کردی، اکنون ما توبه کردیم و دیگر باره مسلمان شدیم تو نیز به گناه خویش مقرر آئی، و دیگر باره مسلمان شو.



علی علیه السلام فرمود سبحان الله پیش از همه خلق روی زمین مسلمان شدم، و با پیغمبر هجرت کردم، و در پیش او مبارز افگندم به پایان پیری به کفر گواهی دهم، [۳۵ ر] و دیگر باره مسلمان شوم، و همه رنج خویش ضایع کنم. و اگر کسی مر کسی را در حادثه [مؤمنی حکم] ^(۱۶۵) کند چرا کافر گردد. و ایزد تعالی در خصومتی که میان زن و شوهر می افتد فرمود: قوله تعالی «فابعثوا حکماً من اهلہ و حکماً من اهلها» ^(۱۶۶). و نه در قیمت صیدی که در حرم کشته شود، به حکم «ذو اعدل» فرمود، قوله عزّ و جلّ [بحکم به ذوا عدل منکم] ^(۱۶۷). و بعد از آنکه به حکم حکمین من رضا ندادم، و شما مرا به ستم بدین کار در افکندید، و آنچه ایشان گفتند معلوم گشت که غدر و تلبیس بود. اگر من خود بدین رضا داده بودم چرا کافر بودی. و مانند این حجتها بگفت تا هزار و پانصد تن به رجعت باز آمدند، و دیگران بر اعتقاد خویش مصر بایستادند، و به نهران لشکرگاه بساختند، و اعتقاد کردند که بنده به کبیره و صغیره کافر شود. و هر که از مسلمانان از زن و مرد و خرد و بزرگ بیافتندی می کشتند.

و علی علیه السلام صبر و تحمل می فرمود و هر روز ایشان را پند می داد، اما سود نداشت، تا روزی خبر دادند که دو مرد و دو زن و دو طفل بدیشان بگذاشتند، ایشان را بگرفتند و از مذهب ایشان پرسیدند یکی گفت که او ترساست، و این زن اوست او را و زنش را بگذاشتند [۳۵ پ] و تعرض نکردند، و آن دیگر را که مسلمان بود بازنش بگذاشتند و هر دو

فرزند او را هلاک کردند.

چون این به علی علیه السلام رسید، گفت دیگر در این کار توقف نشاید کرد، در حال بربست و به حرب ایشان رفت، و ایشان را خدای تعالی خواند به دین و شریعت اجابت نکردند، بلکه تمرد و زیاده نمودند، و به حرب ابتدا کردند تا آن جنگ کرده شد، و ایشان را بکشتند. و صاحب الثَّدِیة^(۱۶۸) را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، و علی را گفته بود که در میان کشتگان بیافتند، پس از آن که بسیار خسته بودند. و این قصه معروف است.

پس این مذهب از آن گاه باز در میان خلق پیدا آمد و ایشان علی را و هر که پس از او بوده است همه را منکرند. و به همه روزگار طایفه ای از ایشان بوده اند، و در میان ایشان فصحا و بلغا و خطبا و مبارزان عظیم خواسته اند چون نافع اَزْرَق و قَطْرِي بن الفجاءة التَّمِیمِی و ضحاک بن قَبَس و مانند ایشان و این جماعت پاتزده فرقه اند.

الازرقیة اصحاب نافع بن الازرق

النجداتیة اصحاب نجد بن عامر الحنفی^(۱۶۹)

العجاردیة اصحاب عبدالکریم بن عَجْرَد [۳۶ ر]

البدعیة اصحاب یحیی بن اصرام

الخاصمیة اصحاب شعیب بن خازم

الثعالبیة اصحاب ثعلب بن عدی

الحروریة اصحاب عبدالله بن حرور^(۱۷۰)

الاباضیه اصحاب عبدالله اباض
 الحفصیه اصحاب حفص بن المقدام
 البیهسیه اصحاب ابی بیهس بن هیصم^(۱۷۱)
 الیزیدیّه اصحاب یزید بن انیسہ
 الشمراخیّه اصحاب عبدالله بن شمراخ
 الفضلیّه اصحاب فضل بن عبدالله
 الضحاکیه اصحاب ضحاک بن قیس

این گروه‌اند خوارج و مذاهب ایشان در اصل یکی است و هر یکی را از این قوم که یاد کردیم قصه و خروجی بوده است عظیم، و حروریان^(۱۷۲) را تهمت کنند گروهی از عوام، به آنچه ایشان خویشان را عمل اذیع کنند، گویند از خشم علی می‌کنیم، و آن سخن را هیچ اصلی نیست.^(۱۷۳)

چنان که گروهی از روافض را گویند دو بز دارند، یکی را بوبکر نام و دیگری را عمر، و هر دو را می‌زنند و عذاب می‌کنند و این نیز هم سخن عوام است، و آن را هیچ اصلی نیست.

اما عبدالله بن حرور را گویند نماز بی شلوار کردی، و قوم او همچنین شعار [۳۶ پ] و علامت ایشان آن بود که بوقت نماز کردن شلوارها بیرون کردند^(۱۷۴). و لفظ حرور اشتقاق از گرماست که به تازی حر خوانند خدای تعالی می‌گوید «قل هل یستوی الاعمی و البصیر و الظلمات و لا النور (و لا الظل و لا الحرور)^(۱۷۵) و لا یستوی الاحیاء و لا الاموات»

الاعمى الکافر البصیر المؤمن، الظلمات الکفر، النور الایمان، الظل الجنة، الحرور النار، الاحیاء العقلاء، الاموات الجّاهل.

اما معنی قول عایشه احروریه آن است، هکذا یفعل علی عهد رسول الله، صلی الله علیه و آله و سلم، مراد از روی (۱۷۶) دیوانگی و کم عقلی خواسته است. و باد گرم را که در تابستان به روز جهد سموم خوانند، و آنچه به شب جهد حرور خوانند.

مذاهب المُجْبَرَة

قاعده و بنای مذهب ایشان بر آن است که بندگان را در آنچه می کنند هیچ فعلی نیست، که بنده مجبور است بدانچه که کند، و همه نیکی و بدی فعل ایزد تعالی است، که بندگان را بدان آرد، تا این کار کنند، آنگاه ایشان را ثواب و عقاب دهد، چنانکه خواهد و فرق نیست در مذهب ایشان میان آدمی و دیگر حیوانات و جمادات [۳۷ ر] از آنچه آدمی را هیچ فعل ننهند و گویند ایزد تعالی یکی را از بندگان بی آنکه طاعت کند در بهشت آرد. و این فعل از او ظلم نباشد، از آن جهت که کس را با او هیچ کار نیست، لا یسأل عما یفعل و هم یسألون.

و نخستین طبقه که این مذهب آشکارا کردند بنو ثمیه بودند از بد فعلی خویش این مذهب ظاهر کردند تا زشتی احوال خویش به ایزد تعالی حواله کردند، تعالی الله عن ذلک، و در اخبار آمده که آن روز که سر مبارک حضرت امام حسین پیش یزید ملعون نهادند، علی اصغر و آن سر پوشیدگان چون اسیران پیش وی ایستاده، یزید ملعون روی به علی اصغر

کرد هذا رأس ابيك الذي قتله الله؟ گفت این سر پدر توست که ایزد تعالی، او را بکشت؟

علی بن الحسین، سلام الله علیها، گفت هذا رأس الذي قتله انت، و الله يتوفى الا نفس حسين بیوتها. این سر پدر من است که تو او را بکشتی، هر چند جان به وقت مرگ ایزد تعالی بردارد. یزید بفرمود تا او را بیرون بردند و گردن بزنند، تا سکینه و آن سر پوشیدگان زاری کردند و در او آویختند [۳۷ پ] و گفتند: ما را این یکی محرم و ولی مانده و او کودک است، و آنچه گفت از کودکی گفت، تا او را معاف کردند، «و جملگی را به سوی مدینه روان کردند» (۱۷۷).

و حجاج یوسف که آن فعلهای زشت کرد و سعید بن جبیر یار پیغمبر را بکشت، و چندین هزار خلق را بکشت، و بر خانه کعبه منجنیق نهاد و ویران کرد، همه مذهب جبر داشت، و این همه فعلهای زشت را به ایزد تعالی حواله کردند.

و ایشان شش فرقه اند:

الْجَهْمِيَّةُ اصحاب جَهَم بن صفوان
الْبَطَّحِيَّةُ اصحاب اسماعيل بن البطيحي
النَّجَارِيَّةُ اصحاب حسين بن محمد النجار
الضَّرَارِيَّةُ اصحاب ضرار بن جَهَم
الصَّبَاحِيَّةُ اصحاب ابي صاحب جَهَم
النَّوَاصِرِيَّةُ اصحاب ناصر زيد و مذهب ایشان آن است که گویند لایکون

* تعبیر نادرست است (ق.پ)

الرجل شيئاً لا ينفذ علينا

مذاهب المشبهه

بناء مذهب ایشان مانند کردن است مر خلق را به حق و ایزد تعالی را
جسم گویند لا کالاجسام، چنانکه ما می‌گوییم شیء کالاشیاء. و عرش را
جای نشست گویند، و کرسی را جای قدم گویند. و همه اعضا از سر و
روی و چشم و مانند [۳۸ ر] آن ایزد تعالی را ثابت کنند. و به ظاهر این
آیه احتجاج نمایند که خدای تعالی گفت «یدالله فوق ایدیهم»^(۱۷۸). و جای
دیگر فرمود «ما فرطت فی جنب الله»^(۱۷۹) و به حلول و نزول و آمد و شد
مقرّند، و ایمان به زبان، و اگر در دل از آن نباشد گویند هیچ زبان ندارد،
تعالی الله عن ذلک، و ایشان ده فرقه‌اند:

الکلائیة اصحاب محمد بن الکلاب

الکرامیة اصحاب ابی عبدالله محمد بن الکرام السجستانی

الهشامیة اصحاب هشام بن الحکم

الجوالیقیة اصحاب هشام بن عبد الجوالقی

البنائیة اصحاب بنان بن اسمعیل

المغیریة اصحاب مغیر بن سعد العجلی

الزازیة اصحاب زیار بن اعلی

المقاتلیة اصحاب مقاتل بن سلیمان، و او گفتی ان الله تعالی عینان

زهران.

المنهالیة اصحاب منهال بن میمون العجلی

المبیطیة اصحاب سفید جامگان که ابی المقنن از ایشان بود و قصه او به جایگاه خویش گفته آید.

مذاهب الصوفیة

بناء مذهب بعضی از ایشان بر آن است که ترک نفس خود بگویند. گویند ما جهت [۳۸ پ] نفس خویش را باطل کنیم، و به حق چنان مستغرق شویم که همگی ما حق گیرد و جهت نفس ما نیست گردد. و از حضرت شیخ با یزید بسطامی روایت کنند که روزی می گفت سبحانی سبحانی ما اعظم شانی. و حسین منصور حلاج از این طبقه بود. و عبادت و طاعت ایشان تفکر است، و آن به نزدیک ایشان بزرگترین طاعتهاست. و گروهی را ریاضی خوانند که خویشان را به رنجها و سختی کشیها ریاضت کنند.

و گروهی را ملامتی گویند که معصیتها آشکار کنند، تا خلق ایشان را ملامت کنند، اما در باطن نهایت خوف از حضرت حق سبحانه و تعالی، داشته باشند.

و گروهی در سماع والهی و تحیر نمایند، به ظاهر بر سر و دست زنند، و به باطن [گویند] ما از حق می شنویم.

و گروهی گویند ما عارفانیم دوبیتیها و شعرهای مانند نهاده‌اند و می خوانند، و بر آن رقص می کنند.

و گروهی را شوقی گویند که سخن ایشان همه از شوق است، و در جمله کسب کردن نکنند، و کاهل پیشه باشند، و دعوی علم غیب و

فراست کنند. چنانکه شیخ ابوسعید ابوالخیر را گفتندی. و مانند او حسین منصور حلاج یکی از ایشان بود که دعوت ربوئیت [۳۹ ر] کرد تا او را بکشتند، تا در میان پارسایان و محققان بسیار افتد، لیکن به نادر پاکیزگی را نیکو بورزند، و حرمت یکدیگر را نیکو نگاه دارند، و طعام خوردن بزرگ دارند. و بر سر سفره طعام دعا را اجابت چشم دارند، و فرایض به وقت بگزارند، و سماع را مشعوف باشند، و حال آرند، و بیهوشی عرضه کنند. و آن اصلی ندارد.

ظاهر ایشان بر دو فرقه اند. بر این ترتیب:

النّوریه

ایشان گویند محبت نوری است ازلی که در دل هر که آید زنگار از دل او برخاست و صافی گشت.

الحلوئیة

گویند جزوی از اجزای الهی است که در بنده آید، چون بنده ترک شهوات نفسانی بگوید تا چنان شود که همه حق گردد.

مذاهب المُرَجّنه

اشتقاق این لفظ از رجاست و ایشان گویند ما به وعد و وعید ایزد تعالی مقیم جز آنکه میل به جانب وعده کنیم. و گویند کریم شاید که کسی را وعید و تهدید کند، و آن رنج چون به آن کس برساند آن را خلاف نگویند، که از کریمی آن کس شمرند باز بدانچه وعده کند از نیکوئی

اکراه نکند [۳۹ پ] آن از او عیب دارند و از لثیمی شمرند. و احتجاج کنند بدین آیه که قوله عزّوجلّ: «قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله» (۱۸۰) و بدین آیت «ان الله یغفر الذنوب جمیعاً» و «ان الله لا یغفران یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء» (۱۸۱). و این لفظ «لمن یشاء» را دیگرگونه تفسیر کنند، و این مشیت را به حق تعالی حواله نکنند، بلکه به خواهنده آمزش و مغفرت حواله کنند از بندگان. و گویند: کافران از خدای تعالی مغفرت نخواهند، و بندگان را به گناه کبیره کافر نگویند، و ایمان به قول بی عمل گویند، و به صحت قیاس و اجتهاد بگویند و ایشان شش فرقه‌اند.

الرأیة اصحاب الرأی، اصحاب ابی حنیفه کوفی

الغیلاتیه اصحاب غیلان بن حرشه

الشیبیه اصحاب محمد بن شیبہ

الصالحیه اصحاب صالح بن عبدالله المعروف لعبه

الشمریه اصحاب ابی شمر سلم بن شمر

الخجدریة اصحاب خجدر بن محمد التمیمی

و این بود شرح هفتاد و سه مذهب اسلامی که مختصر این وجهی پیدا کرده آمد، و مقالت [۴۰ ر] هر گروه یاد کرده شد و از ایزد تعالی خواهیم تا ما را به راه راست نگاه دارد، و از خذلان معصوم دارد، آنه جواد کریم.

باب پنجم

در یاد کردن حکایات و نوادر گروهی که بیرون آمدند و دعوی محال کردند، و گروهی [دعوی] خدائی کردند و گروهی دعوی پیغمبری، و آخر رسوا گشتند، و طرفی از اخبار ایشان یاد کردن و این بابی است از علم که شناختن و دانستن آن همه بر اهل اسلام فریضه است [که] تا حد معجزه از حد مخرقه و زرق جدا کنند، و نبی را از متنبی باز دانند، و دلایل نبوت را از مخاریق و زرق و شعوده باز شناسند.

و بیاید دانست که آنچه از مصالح بندگان خدای است ایزد تعالی ایشان را ارزانی دارد، تا خلق را به روز قیامت بر او هیچ حجت نباشد، و در فرستادن رسولان از آدمیان مصلحت هرچه بزرگتر بود که اگر برخلاف جنس ایشان بودی، این رسولی بودی که طبع ایشان از او نفرت گرفتی و اگر رسول نبودی، خلق اندر گزاردن احکام شریعت و بجای آوردن شرایط عبودیت عاجز بودندی، و متحیر از آنچه ندانستندی که چه باید کرد.

[۴۰ پ] پس ایزد تعالی از بندگان خویش گروهی برگزید، و پاکیزه آفرید، و ایشان را محل پیغمبری و رسالت خویش داد، و در هر عصری

یکی از ایشان را به خلق فرستاد، تا خلق را به حق بخوانند و دعوت و نبوت هر یکی را محکم و مؤکد گردانید به معجزه که آن پیغمبر را ارزانی داشت. چنان که اهل آن روزگار بصورت عقلی بدانستند که آن معجزه برهان است که مخلوقان از آن عاجزند و آن جز به تأیید الهی و تأثیر و قوت آسمانی نیست به ضرورت بدو بگرویدند، الا گروهی که بد دل و ناپینا بودند، یا به حق راه نبردند و ایزد تعالی بدین معنی اشاره کرد در کلام خویش چنان که گفت «لثَلَايَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرِّسْلِ» (۱۸۲) و گوئیم که معجزه هر پیغمبری از آن جنس بوده است که اهل روزگار همه ولوع و اعجاب بدان داشته‌اند.

چنان که به روزگار موسی علیه السلام، علم سحر و جادویی غالب، و همه مفاخرت مردمان بدان روزگار به آن بود، تا موسی بیامد و عصا بیفکند و آن همه جادویها را فرو برد و ناپدید کرد. جادوان را معلوم شد که آن نیز جادو نیست بلکه معجزه آسمانی است و تأیید الهی دید [ند] و بگرویدند.

و به روزگار علی علیه السلام [۴۱ ر] دعوی آن قوم به علم طب بود، و مفاخرت بدان کردند، و خستگان را دوا بودندی تا عیسی علیه السلام بیامد، و ناپینای مادرزاد را بینا کرد، و مرده را زنده کرد و آن همه عاجز آمدند، و بدانستند که آن معجزه آسمانی و تأیید الهی است.

و به روزگار پیغمبر ما، صلی الله علیه و آله و سلم، دعوی عرب به بیان و بلاغت و فصاحت بود، و همه مفاخرت و مباهات بدان نمودندی. و

ایزد تعالی هر چند که او را بسیار معجزه داده بود، بزرگتر معجزه او قرآن بود، کلام حق تعالی که در میان فصحاء عرب و مخالفان خویش می خوانند: «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتو بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله، ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا»^(۱۸۳). و هیچ کس این حق را منکر نمی توانست شد، و یک کلمه را از آن مقابله نتوانستند کرد، و در دستها و دلها کهن بستند است، بلکه هر روز تازه تر است، و هر چند که فروخوانی اعجاز لفظ و معنی او بیشتر مفهوم گردد.

و عجب تر آنکه معجزات هر پیغمبری پس از آن پیغمبر نمانده است و معجزه پیغامبر ما، علیه السلام پس از او به چهار صد و هشتاد و پنج سال هر روز قوی تر و روشن تر و لله الحمد. پس گروهی خواستند تا هم این دعوی رسالت [۴۱ پ] کنند و برهانی مُزور عرضه کنند و کردند لیکن آن تزویر ظاهر گشت و رسوا شدند.

و ما طرفی از احوال ایشان اینجا یاد کنیم و گوئیم آن کسان که این دعویها کردند به دروغ، از سه نوع بیرون نبودند. یکی گروه زرافان و محتالان بودند که از افتعال و زرق به دست آوردند از انواع حیل.

پس دوستی دنیا و حب دنیا و ریاست و مهتری ایشان را بر آن داشت تا دست از این برداشتند، و این دعوی بکردند، تا مگر جاه و مال و نعمت یابند، و از روزگار بهره گیرند، چون مُسیلمه و مُقنّع و برقمی و مانند ایشان که بسیار خلق را بکشتند، و آخر الامر در آن ضلالت هلاک شدند. و گروهی را خستگی مزاج و دیوانگی بر آن حمل کرد تا آن دعویها

کردند و الجنونُ فنون و کار ایشان غیره نباشد که دیوانگی گوناگون باشد. و گروهی از مردمان مسخره و بذال بودند و بدین معنیها و دعویها به مجلس ملوک و بزرگان راه جسته‌اند تا از ملوک چیزی به دست آورده‌اند از نعمت، و آن دعوی را بر سبیل مطایبه بیرون برده‌اند و نیز حدیث «لانی بعدی» یحتمل که نشنیده‌اند.

[۴۲] اما اینجا حکایت هر سه طایفه آنچه معلوم ما بود و لایق حال این کتاب بود آوردیم، تا خواننده فایده خویش را از آنجا می‌گیرد و احوال می‌داند.

اخبار المتنبئين (۱۸۴)

اخبار این مدعیان که پیش از پیغمبر بوده‌اند، و این دعوی کرده‌اند چون مانی و مزدک و مانند ایشان پیش از این یاد کرده شده است، و چون پیامبر علیه السلام از مکه به مدینه هجرت کرد و شأن او قوی گشت، نخستین کسی که به روزگار او این دعوی کرد مُسَیْلِمَةُ کَذَّاب بود.

مُسیلمَةُ کَذَّاب

کنیت او ابویَمَامَه بود. واقدی گفت که او مُسَیْلِمَه بن حَبِیب الحَنَفِی بوده است از اهل یمامه از بنی حنیفه، و گویند داناتر کسی بود در زرقها و مخرقها، و خویشان را در میان قوم خویش «رحمن الیمامه» نام کرده دعوی پیغمبری کرد (۱۸۵).

و چون در مدینه وفد عرب به نزدیک پیغمبر آمدن گرفتند، مسیلمه در [اذر] بنی حنیفه به نزدیک پیغمبر آمد و پیغمبر را بدید، و سخن او بشنید،

و پیغمبر یاران او را که با وی به وفد آمده بودند، به سرای رملة بنت الحرث النجاریة فرود آورد، پس پیغمبر را گفتند که مسیلمه می گوید اگر محمد خلیفگی خویش بمن دهد من بدو بگروم.

پیغمبر در دست چوبی از شاخ خرما داشت، روی بدو کرد و گفت: لو سألتني هذه الشظية ما أعطيناكها و سيقطعن الله و امرک گفت اگر شاخی [۴۲ پ] از بن خرما^(۱۸۷) بخواهی ندهمت، و هر آینه خدای کار ترا بریده گرداند.

و در اخبار آمده که شبی رسول دید که در دست او دودست ورنجن زرین بودی، و هر دو از دست او بریدندی پس، یکی از آن به یمن افتادی و یکی به یمامه. این خواب را روز دیگر پیش یاران خود می گفت. ایشان از تأویل این خواب ترسیدندی، فرمود که تأویل این خواب آن است که دو دروغ زن پس از من از این دو جای بیرون آیند. و همچنان بود که او گفت: مسیلمه به یمامه بیرون آمد و اسود به یمن، و هر دو دعوی پیغمبری کردند.

قصه این خواب را محمد بن جریر طبری در تاریخ خویش نیز آورده است^(۱۸۸) که واقعی گفت مردی که او را رَجَال^(۱۸۹) بن نهشل بن عَنفوة الحنفی گفتندی از بنی حنیفه، در آن وقت به نزدیک پیغمبر آمده بود و مسلمان شده و بسیار از قرآن یاد گرفته، و افعال و سیرتهای پیغمبر را دیده. پس چون به بنی حنیفه بازگشت کار مسیلمه بالا گرفته دید، عشوه او بخورد، و مسیلمه او را بفریفت تا او به دروغ پیش اهل قبله گواهی داد که

محمد مسیلمه را در نبوت شریک خود کرده است و آن مردمان قول او پذیرفتند، و هر چه از سیرت و رسم پیغمبر دیده مسیلمه را می‌گفت تا او همان کرد، تا فتنه او قوی [۴۳ ر] ترگشت و از قرآن آنچه به دست داشت و بدانست پیش او می‌خواند، تا او آن را به یاران خود به قصه می‌گفت و می‌گفت که مرا وحی می‌آید. تا قوم او را گفتند که چرا رسول نفرستی به محمد، تا شرکت تو با او در نبوت درست گردد.

او به ضرورت رسول فرستاد، و نامه نوشت الی النبی محمد رسول الله من مسیلمه بن حبیب رسول الله، اما بعد فاتی قد اشركت معک فی النبوة، وان الارض لک نصفها ولی نصفها و السلم.

چون این نامه و رسول به نزد پیغمبر، صلی الله علیه و آله و سلم، رسید تنگدل شد و گفت اگر نه آن بودی که رسولان را به نص و «ما علی الرسول الا البلاغ»^(۱۱۰) مأمور بودی، من بفرمود تا ترا به خواری بکشتندی، آنکه جواب بفرمود بدین طریق من محمد رسول الله الی مسیلمه الکذاب. اما بعد «وان الارض»^(۱۱۱) لله یورثها من یشاء من عباده، والعاقبة للمتقين»^(۱۱۲) چون رسول باز آمد، و جواب نامه او باز آورد، او رسول را پنهان کرد و به دروغ جوابی دیگر ساخت به مراد خویش و به مردمان برخواند.

و چون یاران او از او معجزه خواستند، او خایه مرغی^(۱۱۳) در شیشه بدیشان نمود و گفت این خایه مرغ را در این شیشه من کرده‌ام و ایشان از آن بسیار تعجب کردند. و آن حیل چنان است که چون خایه مرغ را در سرکه ترش نهند چند شبانه روز نرم شود، چنانکه به سوراخ شیشه [۴۳ پ]

در توان کرد چون آب سرد برو ریزند، بحال اصلی باز شود. و این سخت ظاهر است و معروف.

و دیگر، قوم او از او معجزه خواستند او وعده داد. و با معتمد خویش موضع نهاد تا دیگر روز آن کس بیامد، و یکی کبوتر پربریده در آستین نهاده بیاورد، پرسید که این چیست؟ گفت کبوتری است پربریده. گفت به من نمای! بدو نمود و آن پربریده به مردم نمود. گفت دعا کن تا پر برآورد. او گفت سخت صواب آمد. پیش این قوم در خانه شد، حالی به دعا کردن. پس از آنکه، آن خانه به مردم نموده بود. و آن کبوتر را با خویشان ببرد، و درنگ بسیار کرد، و آواز دعای او مردمان می شنودند. و خلق مجتمع شدند، تا آنگاه که بیرون آمد، و همان کبوتر در دست. چون دست از آن کبوتر بازداشت، کبوتر پیرید. و خلق تعجب کردند، و بر او فتنه بیشتر شدند، چنان بود که او پره‌های کبوتر نگاه داشته بود، چون در خانه شد آن پره‌های بریده را در آن دیگر پرها وصل کرد، تا پره‌های او درست شد، و آلت آن ساخته بود. و این عمل وصل پرها در میان صیادان و بازداران معروف است و معلوم. اما آن قوم ندانستند از غایت حماقت.

و دیگر مسیلمه روزی از رَجَال^(۱۹۳) پرسید که سورت‌های کوتاه که به محمد آمده است چه یاد داری؟ گفت «انا اعطیناک الکوثر»^(۱۹۵)، و تا آخر بخواند. پس او [۴۴ ر] خویشان را گران ساخت، چنان که گفتی که بدان وحی همی آید و آنگاه گفت خواهر این سوره در این وقت

بنزدیک من فرود آمد «انا اعطیناک الخماهر، فصل لربک و هاجر، ان شانتک لکافر».

رجال ازو پرسید که خماهر چه باشد؟ او گفت کوثر چه باشد؟ رجال گفت: کوثر حوضی است در بهشت خماهر [چیست] گفت جویی است که آن حوض از آنجا بیرون آید. (۱۹۶)

و مردمان قبیله روز به روز بر او فتنه شدند، و همه زرقهای او را به جدّ خریداری نمودند. از آن جهت که در همه قبایل عرب مردمانی نبودند به ابلهی و نادانی ایشان، و در جاهلیت به حق معروف بودند. و نادانی ایشان تا به حدّی بود که در جاهلی صورت خویش را از آرد و خرما می ساختند، و آن را می پرستیدند. پس در میان ایشان قحطی عظیم افتاد، آن بت خویش را بخوردند. تا عرب در آن معنی شعرها گفتند:

اکلت حنیفة ربّها، من النقاۃ و المجاعة.

اکلت ربّها حنیفة من جوع، بش ربّ الانام تأکله الناس و سر رکنتها. [نقل] کرده اند. و حکایت مسیلمه کذاب بسیار است، لیکن این قدر

اینجا کفایت بود.

و چون بوبکر از اهل رده و حرب ایشان پرداخت، و لشکری تمام با خالد بن الولید جمع شدند، و او را به بنی حنیفه فرستاد به حرب مسیلمه. پس از آن به بنی تمیم و حرب طلحة بنی اسد فارغ شده بود [۴۴ پ] خالد روی به یمامه نهاد، و آنجا حصنی ساخته مسیلمه سخت محکم و بدان حصن التجاء کرد. و در پیش آن حصن باغی خرّم ساخته بود، و آن را حدیقه نام کرده و قوم او آن را «حدیقه الرحمن» خواندندی. و مقدمه

جیش عدی العجلانی را با دویست سوار بفرستاد، و قران بن جیال الحبلی را بر اثر او بفرستاد، و بکنف بن یزید الحبلی را با برادرش نیز به طلیعه فرستاد، تا کسی را که بیابند بگیرند. پس مجاعة بن فزاره الحنفی را بگرفتند با بیست و سه تن، و پیش خالد آوردند، و او را از حال ایشان پرسید، بیست و یک تن بر نبوت مسیلمه گواهی دادند همه را گردن بزد. و روز دیگر لشکر به اطراف و جوانب متوجه شدند، و قوم مُسَیْلِمَه به عدد بسیار بودند. گفتند ما را در حصار شدن عار باشد. بیرون از حصار در پیش آن باغچه لشکرگاه بزدند، و مسلمانان در رسیدند حربی سخت کردند.

مُسَیْلِمَه در باغ بر تختی نشسته بود، و گلیمی در سر کشیده یعنی او را وحی می آید. تا خلقی کثیر از مسلمانان و یاران پیغمبر، صلعم کشته شدند. و اهل اسلام قوت گرفتند و ایزد تعالی آثار نصرت و قوت پدید آورده، و کافران تمام رو به هزیمت نهادند، و مسلمانان به در باغ آمدند. و دیوارهای باغ سخت محکم بود. مسلمانان جنگی عظیم در باغ کردند، و خیلی کشته شدند. در باغ سخت [۴۵ ر] از کافران بستند و خویشتن را در باغ افکندند، و شمشیرها کشیدند. و اول کسی که مسیلمه را به شمشیر زد و کشت وحشی بود که حمزه عبدالمطلب را کشته بود. و گفت در کافری اگر بهترین خلق را من کشتم، در مسلمانی بدترین خلق را بکشتم و این حرب در ماه ربیع الاول سنه اثنی عشر من الهجرة بود. و آن روز که مسیلمه را بکشتند گفتند که صد و پنجاه ساله بود.

اخبار طلیحة بن خویلد الاسدی

یکی از مبارزان و مقدمان عرب بود از بنی اسد به عهد پیغمبر، صلی الله و آله و سلم، مسلمان گشته بود. چون پیغمبر از دنیا بیرون شد، او مرتد شد، و دعوی پیغمبری کرد. و خلقی برو گرد شدند و رکوع و سجود از نماز برداشت، و گفت به من آورد فرشته، که او را بورائیل نام است. و این بر خلق خواند. «ما یفعل الله بتغیر و جوهکم و فتح ادبارکم فی الصلوة، اذکروه اغفر قیاما».

وزکات و صدقه از خلق برداشت، تا مردم با او متفق شدند، تا خلقی از بنی اسد و غطفان و عیینة بن حصن با همه اهل قبیله فزاره با او مجتمع شدند. و خالد بن ولید روی بدیشان نهاد، و حربی سخت کردند. و طلیحة با برادر خویش آن شب به طلیحة رفته بود، و بر طلیحة مسلمانان زده، و طلیحة مسلمانان آن شب عکاشة بن محصن اسدی بود و ثابت اقوام و این هر دو از یاران پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، بودند. [۴۵ پ] و از بدریان بودند، و آن شب هر دو بر دست طلیحة کشته شدند و از آن حال مسلمانان خبر نداشتند، تا روز دیگر خبر یافتند، و مسلمانان بدان خشم حربی کردند، از هر چه گمان بری سخت تر، و طلیحة در خیمه نشسته بود، و گلیم در سر کشیده، و خلق را به نصرت و آمدن فرشتگان وعده می کرد، بمدد حرب از جهت کافران عیینة بن حصن از پیش حرب بازگشتی هر ساعت، و به نزدیک طلیحة آمدی گفتی هنوز نیامدند، و هم اکنون بیایند. و او بود و جماعتی بنی فزاره که جهش می کردند و غلبه ایشان را بود.

پس چون مسلمانان غلبه کردند، عَیْنَه باز آمد، و همان سؤال کرد، و همان جواب یافت. لگدی محکم بر سر طلیحه بزد و گفت: و یحک یا کذاب. آنگاه بازگشت و بنی فزاره را از حرب بازگردانید، و گفت از بهر این کذاب خویشان را به باد می دهید. خود بازگشت به هزیمت، و همه بنی فزاره بازگشتند و عَیْنَه را دریافتند و او را بگرفتند اسیر، و مردم پراکنده شدند، و مسلمانان کشتن گرفتند عظیم، و طلیحه اسبی دوده به دست آورده بود، و اشتری رونده. چون حال بر آن جمله دید، خود بر آن اسب نشست، و زن را بر آن اشتر نشانید و روی بر بست به رسم عرب [۴۶] تا کس او را نشناخت و بگریخت و او را دریافتند، به شام رفت به خدمت آل حنیفه که ملوک غسان بودند التجاء کرد، و در تمام مدت خلافت ابوبکر، طلحه آنجا بماند.

و چون خلافت به عمر بن الخطاب رسید، و شهرهای شام بر دست خالد و بوعبیده جراح بیشتر گشاده شد، طلیحه مسلمان گشت و نیت احرام بست و به مکه آمد و حج بگزارد و از آنجا به مدینه آمد، و عمر را بدید و حال خویش باز نمود. عمر گفت چگونه توانم ترا دوست داشتن، تو چنان دو مسلمان را بکشتی عَکَّاشَه بن مِخْصَن و ثابت بن اقوم. والله که هرگز دل من ترا نتواند دوست داشت.

طلیحه جوابی نیکو داد و گفت: اگر دو مسلمان را خدای تعالی بر دست من شهادت کرامت فرمود و عزیز گردانید و من در آن وقت جوانی کافر و جاهل بودم، و امروز که مل و مسلمانم و تائب. ممکن است که ایزد

تعالی ایشان را شفیع من گرداند و گناه و خطای من ببخشد و عفو کند، و دل تو را بر من رحیم گرداند. و به روایت دیگر گویند گفت چون من عدل و انصاف تو دانسته‌ام باک ندارم اگر مرا دوست نداری، دانم که بر آن دوست نداشتن بر من ظلم بکنی. و اندر اسلام او را مرتبه تمام پدید آمد، و بسیار [۴۶ پ] کارهای بزرگ، خاصه در حرب جُلولا بالشکر فارسیان در محل قادیّه و بسیار مبارز گشت، او و عمرو معدیکرب به حرب با هم بودند، و مبارزتها می‌کردند، و آخر در مسلمانی رفت.

قصه سجاح بنت سوید^(۱۹۷)

این زنی بود که او را سجاح بنت الیربوعه گفتندی از قبائل بنی تمیم و شریفه و شاعره بود، و کتب اوایل خوانده و نعمت بسیار داشت. پس پیغمبری دعوی کرد، و بر در سرای، حاجبان نشانید و خلق او را اجابت کردند، و مردمانی معروف با او جمع شدند. چون زیرقان بن بدر و عطارد بن حاجب و عمر بن الامیم و غیلان بن حرشة الضبی، و همه اهل قبیله بنی تمیم.

پس چون مردم گرد کرد خواست تا کاری بکند گفت مرا وحی آمد از ربّ السحاب مادکم ان یغرو الزّباب مردم او روی به رباب آوردند و رباب پنج قبیله بودند چون خبر یافتند هر پنج به یک جای عهد کردند و سوگند خوردند و لشکر سجاح را بزدند. چون از آنجا بازگشت، و خبر مُسئله یافته بود که او پیغمبری دعوی می‌کند، قوم خویش را گفت مرا فرموده‌اند تا به نزدیک این مردم شوم [۴۷ ر]، یعنی مُسئله، و آنچه او

گوید بشنوم و از حال او بدانم و لشکر بکشید و روی به یمامه نهاد و مُسَیْلِمَه را خبر دادند مُسَیْلِمَه از لشکر او بترسید و به حصار یمامه در شد. و رسولان و سفیران میان ایشان می شدند و می آمدند و بر آن قرار دادند که بر در حصن خیمه بزنند، و هر دو در آنجا شوند، و در نبوت مناظره کنند. پس هم بر این جمله رفتند، و هر دو در آن خیمه شدند، و مُسَیْلِمَه مردی فصیح و نیکو دیدار بود، روی سوی سجاح کرد و گفت:

مرا به زنی باش تا هر دو همهٔ عرب را زیر دست آریم، و بخوریم به راحت. سجاح گفت در این معنی سوی تو از آسمان چه وحی آمده است؟ مُسَیْلِمَه گفت:

وحی چنین آمده است: ان الله تعالى خلق النساء افواجا، و جعل الرجال لهن ازواجاً، فiolج فيهن ايلاجاً، و يخرجها اذا شيئا اخراجا، فيلحن لهن بناجا.

سجاح گفت که گواهی دهم که تو پیغمبر راست گوئی، اندر معنی من سوی تو هیچ وحی آمده است؟ مُسَیْلِمَه گفت: بلی، قومی فسادخلی المخذع، فقد هیئت لی لکن المضجع، فان شئت بثلیه وان شئت علی اجمع. سجاح گفت: بل به اجمع، فانه اجدران ینفع. و به سوی جامهٔ خواب رفتند و مسیلمه [۴۷ پ] با او فراز آمد. پس گفت اکنون به نزدیک قوم خود بازگرد^(۱۹۸) و او را روانه کرد، و خود به حصار شد چون نزدیک قوم خود آمد گفتند او را که چه کردی گفت او را پیغمبری صادق یافتم بدو گرویدم و او به من بگروید، و مرا بزنی کرد، و با او خلوت کردم. گفتند

پس کاوین^(۱۱) چه داد؟ که ما را ننگ درشتی باشد، که چون تو کریمه‌ای را بزنی کند، و کاوین ندهد. این عار هرگز از میان ما بدر نرود باز گرد و کاوین بخواه.

سجاح بازگشت و مسیلمه در حصار محکم بسته بود از بام آواز داد که به چه کار باز آمدی، سجاح گفت قوم من کاوین همی خواهند از تو، و می گویند که ما را عار باشد که ترا باز بریم بی کاوین. مسیلمه گفت نماز بامداد و نماز خفتن از شما باز افکندم تا شما را تخفیفی باشد و سبکباری کاوین تو گزارده باشم. آن قوم همه از آن [کرده خویش]^(۱۰) پشیمان شدند. خاصه عطارد بن حاجب که وی مردی معروف بود. از آنجا بازگشت، و به مسلمانی باز آمد، و این ایات او گوید:

اصبحت نثا اثنی لطیف بها و السلت انبیا الناس دگرا
فلعنة الله والا قوام کلهم علی سجاح و من بالافک اعوانا
اعمی مسیلمه الکذاب لاسبقت اضداده ما هزن حیث ما کنانا
[۲۸ ر] و اقدی گفت^(۱۱): مسیلمه کشته شد، و اهل رده نماندند، و به نزدیک خالد آمد و به قبیله خود باز شد.

قصه و اخبار اسود کذاب به یمن

این اسود به یمن بیرون آمد، و پیغمبری دعوی کرد، حضرت مقدس نبوی، صلوات الله و سلامه علیه، مریض بود. و معاذ بن جبل و جماعتی از اصحاب پیغمبر به یمن بودند. چون او غلبه کرد همه بگریختند. و آن خبر به رسول رسید. رسول بدان اطراف نامه ها فرمود نوشتند، تا او را بگیرند و

بکشند. و او زنی به زنی کرده بود از زنان معروف با نعمت و با عشرت، و تبع بسیار از آن زن پیدا شده که او پیغمبر است. چون با او نشست و احوال او معلوم کرد بدانست که او دروغ زن است.

برادر آن‌آن کس فرستاد و ایشان را بر آن داشت تا او را بکشند، تا هم این زن از او خلاص یابد، و هم به نزدیک حضرت رسالت پناه ایشان را حقی باشد.

ایشان اجابت کردند و هر شب خلقی مردم در سرای و بر در خانه آن ملعون خفتندی به حراست، و او را نگاه داشتندی. آن زن آن شب او را در خانه دیگر جامه خواب باز کرد که یک دیوارش بسوی کوی بود، و در را بست، و با برادر آن و جماعتی از مسلمانان که پنهان شده بودند [۴۸ پ] سخن یکی کردند. و دیوار را سوراخ کردند و درآمدند، و سر او بیریدند. و او یک غریبانی بغرید چنانکه همه پاسبانان او از او شنودند. به در خانه جمع شدند و گفتند این چه بانگ بود؟ زنش گفت پیغمبر خدای است و بدو وحی آمده شما را چه بوده است؟ ایشان بازگشتند.

روز دیگر معاذ بن جبل که حاکم یمن بود و دیگر مسلمانان پیدا آمدند، و بر در سرای، اسود را بیرون آوردند، و بینداختند، و مسلمانی به یمن آشکارا شد. و گویند که خبر کشتن اسود به مدینه رسید، حضرت مقدس نبوی، صلوات الله و سلامه علیه، هنوز زنده بودی. و گویند که بدین خبر شادی کردی، و خلق را به کشتن مُسیلمه وعده داد و گفت که چنانکه آن کذاب را کشتند این دیگر را بکشند. و بعضی چنین گویند که

آنکه اسود را کشتند، پیغمبر علیه السلام، از دنیا بیرون شده بود. والله اعلم.

قصه اخبار اخلط صبعی کذاب

این مرد را اخلط صبعی خواندندی از بنی قیس بن صبعة بن ثعلبة بود و در عهد عمر خطاب بود که دعوی پیغمبری کرد. خلقی را از بکرین وائل از راه بیرد و گفت: نبوت میان من و قریش بدو نیم بود، ایشان نیمه خویش برد اکنون^(۲۰۲) [۴۹ ر] نوبت من است. و خبر او به عمر بفرمود تا او را حاضر بکردند و او را بازداشت تا او را روزی پیش خود خواند و گفت این توئی که دعوی نبوت می کنی؟ اخلط از آن حبس تنگدل گشته بود. گفت منم که این دعوی [می کنم] و این شعر خواند.

و من عجب الایام انک حاکم
علی و انا فی الوثاق اسیر
و عمر او را بفرمود تا او را گردن بزدند. و جاحظ حکایت او آورده است در کتاب تبصره.

اخبار مختار ثقفی

محمد بن یزید المبرد در کتاب کامل آورده است^(۲۰۳) که مختار بن ابی عبید بن مسعود الثقفی در اصل هیچ مذهبی نداشت که بر آن اعتمادی بودی، و کس بر طریقت و مذهب او واقف نبودی. اول از جمله خوارج بود باز دعوی رفض کرد، و خلق را به امام محمد بن الحنفیه خواند باز پیغامبری دعوی کرد، و علم وحی، و در آن کشته شد. و عمّ او سعد بن مسعود الثقفی از جمله خدمتکاران و شاگردان امیرالمؤمنین علی بن ابی

طالب، علیه السلام بود، و اغلب بنی ثقیف در آن حدود تقیه نمودند.
و شاعر در شأن او گفته:

لو تتبعت او لنا علی لا تجد فی جمعهم ثقیفاً (۲۰۴)

و عباس بن سهل الساعدی روایت کرد که در آن وقت که ولایت مرزید معاویه را [۴۹ پ] بود، و عبدالله زیر به مکه بود، مختار آنجا آمد و گفت: دست پیش آر تا با تو بیعت کنم به خلافت. به شرط آنکه هیچ کاری نگذاری بی من، و نخستین کس پیش تو من درآیم. و چون کار تو تمام گردد، ولایتی نیکو به من دهی عبدالله زیر گفت با من بیعت کن به کتاب خدای و سنت رسول، صلی الله علیه و اله و سلم، این دیگر شرطها ندانم. مختار خواست که باز گردد، عبدالله زیر به مراد او بیعت او بستند.

و مختار پیش او بایستاد، و حصین بن نمیر را یزید به جنگ عبدالله زیر فرستاد. و مکه حصار گشت. و مختار در آنجا بود و یاران حصین بن نمیر جنگها کردند تا خبر رسد که یزید (۲۰۵) پلید به جهنم واصل شد، و حصین بن نمیر بازگشت، و پنج ماه مختار پیش عبدالله بماند، چشم نهاده تا او را ولایتی دهد چنانکه وعده کرده بود.

چون وعده را وفا نیافت، برخاست و به کوفه آمد و به مردمان شیعه کوفه خویشان را چنان نمود که او رسول محمد بن الحنفیه است، و او را داعی نام کرده است تا خون امام حسین (ع) طلب کند.

و شیعه اهل بیت را مجتمع ساخت، و به هر جای می رفت، و خلق را دعوت می کرد، تا خلقی او را اجابت کردند.

و چون عبدالله بن زبیر [۵۰ ر] ابراهیم بن محمد بن طلحة را به امیری به کوفه فرستاد، عمر بن سعد بن ابی وقاص به نزدیک وی آمد و گفت مختار اینجاست، و خلق را به مذهب شیعه می خواند. اگر خواهی تا این عمارت به تو بازماند او را بخوان، و بگیر و بند کن و گرنه در فتنه او درمانی. (۲۰۶)

ابراهیم بن محمد بن طلحة آن چنان کرد، و مختار را بگیرف و به زندان بازداشت، و مدتی دراز در زندان بماند، و عبدالله بن عمر الخطاب خواهر مختار را به زنی داشت. مختار بدو نامه نوشت بر دست غلام خود که او را زرین نام بود. و در آن نامه یاد کرد که مرا بی جرم و گناه قید کرده اند، اگر ثواب بیند بدین ظالم رقعہ نویسد به لطایف نکت آراسته، تا مگر مرا [از این زندان] (۲۰۷) خلاصی بود، ان شاء الله تعالی.

عبدالله بن عمر را بدو دل بسوخت، و به ابراهیم بن محمد طلحة نام نوشت و شفاعت کرد تا او را از زندان بیرون کند. و ابراهیم را از رضای عبدالله چاره نبود، مختار را از زندان بیرون کرد، و سوگند مغلفه داد که هیچ خروج نکند و با هیچ مفسد و خارجی یار نباشد.

چون بیرون آمد به سرکار خویش باز شد، و خلق را بیعت به محمد بن علی الحنفیه باز خواندن گرفت، [۵۰ پ] و چنان نمود که او رسول وی است، و محمد از حال وی هیچ خبر نداشت، تا چند تن از مہتران شیعه کوفه او را اجابت کردند چون ثابت بن ملک و یزید بن انس و احمد بن سمط و رماعة بن شداد الغسانی و عبدالله شداد الحتمی. و کار او قوی

گشت. و در این میان عبدالله بن زبیر ابراهیم را از امیری کوفه معزول کرد، و عبدالله بن مطیع را فرستاد در ماه رمضان سنه خمس و ستین، چون عبدالله بن مطیع به کوفه درآمد، در زمان مختار را بگرفت و بازداشت. رؤساء شیعه به نزد عبدالله بن مطیع باز شدند و گفتند او را بی گناه چرا بازداشتی، ترا با او همان باید کرد که پیش از تو ابراهیم کرد. سوگندش ده و دست از او بدار. عبدالله مطیع همچنان کرد او را سوگند داد و دست از او بازداشت، او هم بدان کار خویش باز شد.

پس جماعت شیعه نامه نوشتند به محمد حنفیه، و از کار مختار و آمدن او خبر دادند، و گفتند:

او چنان می نماید که رسول توست. اگر این سخن را حقیقتی هست، باید که ما را خبر کنی تا او را اطاعت کنیم. و این نامه بدست عبدالرحمن بن سرع بن هانی روانه کردند.

[۵۱ ر] محمد بن علی جواب نامه ایشان باز نوشت، و در آنجا یاد کرد که کاشکی از قیروان مغرب و یا از هندوستان کسی بیرون آمده، و خون ما از دشمنان ما طلب کردی و السلم.

پس ابراهیم بن مالک الاشر النخعی با او یار شد، و دو هزار مرد با هم آمدند، و خروج کردند و عبدالله بن المطیع را از قصر امارت بیرون آوردند، و مختار را بجای او بنشانند. و کار او قوی گشت، و شیعه بدو گرد آمدند، هر چند که می دانستند که او دروغ می گوید، و محمد الحنفیه او را هیچ شغل نفرمود. لیکن شیعه آرزومند و حاجتمند بودند به رئیسی و

مقدم می تا بر او جمله شوند، و کاری کنند که غصه ها از دل بیرون کنند. چون او را یافتند با او موافقت کردند. و او دعوی وحی و الهام نیز می کرد، و سجعها گفتن گرفت، و چنان نمود که او را در الهام بدان وحی می آید. و از سجعهای او این است اما والسمیع العلیم انوار الکریم رب العرش العظیم.

شعبی روایت کرد و گفت مختار نامه نوشت به احنف بن قیس و در آن نامه یاد کرد: ان لا حنف قد اورد قوته سفرحت سفلا یسطیع بهم الصدور و انی لا املک القدر، و ذلک قد کتب فی الزبر، و لعمری لبرکد همونی لقد کذب الانبیا [۵۱ پ] من قبلی و اوردنا انا نخبر منهم والسلام.

و یکی کرسی از دکان بقالی به دست آورد و گفت این کرسی علی ابن ابی طالب است و در او سکنه ای است شیعه را چنانکه در روزگار داود بود. آن تابوت که خدای تعالی در قرآن یاد کرده، قوله تعالی «ان یأتیکم التابوت فیه سکنه من ربکم» (۲۰۸) و آن میرز را موکلان و نگاهبانان برگماشت و غلافها کرد از دینار. و چون به حربی رفتی، آن کرسی را فرمودی تا بر پشت ستوری در پیش لشکر می بردند، و بدان نصرت خواستی.

و چون عبدالله زبیر را معلوم گشت که مختار در کوفه دعوت امام محمد الحنفیه می کند. محمد الحنفیه را حاضر کرد و در خانه چاه زمزم بازداشت، تا بر او بیعت کند، و پنج روزش ضمان داد. و سوگند یاد کرد که چون این پنج روز گذرد، او را در آن خانه بفرماید که تا آتشی (۲۰۹)

زنند. با شیعه امیرالمؤمنین علی این حال را مستنکر داشتند، و مجتمع شدند، و فوجی مردم از کوفه پیامدند، و محمد را از آنجا بیرون آوردند، و او برخاست با همه خویش و تبع به کوه رضوی رفت، و قصد کرد تا به کوفه شود، تا از عبدالله زیر ایمن شود.

مختار را خبر دادند از قصد امام محمد او را آن حال خوش نیامد و دانست که چون آنجا شود [۵۲ ر] بازار مختار درهم شود، و نیز مختار آن دروغها نتواند گفت، و دعوی وحی نتواند کرد. خلق را جمع کرد، و خطبه خواند. گفت که مژده باد شما را که امام شما نزدیک آمد، تا روی زمین از جور و طغیان پاک کند، به عدل آراسته گرداند. و علامت او آن است، شمشیر او را نبزد، هیچ سلاحی بر تن او کار نکند.

چون این خبر به محمد حنفیه رسید دانست که خلق را بر کشتن او همی انگیزد. آنجا نتوانست رفت، و هم به جبل رضوی مقام کرد. و مختار چون از این کارها پیرداخت، هر که روزی در خون امام حسین سعی کرده بود همه را بگرفت و بکشت. هر یکی را به عذابی الیم غیر مکرر.

و از مختار هیچ خبری در راه دین سر نزد جز آنکه ایزد تعالی خواست که بر دست او کشندگان امام حسین، علیه السلام، را انتقام کند. و چون آن کار به آخر آمد، مصعب بن زیر پیامد به حرب مختار و او را در سرای امارت به کوفه در حصار بگرفت، و او با همه یاران کشته شد.

قصه و اخبار بن بیان بن سمعان التمیمی^(۲۱۰)

ابوالقاسم عبدالله بن احمد الکعبی در کتاب مقالات از ثمار بن دثان

روایت کرد که ابن بیان دعوی پیغمبری کرد و گفت که من هرگاه که ستاره زهره را بخوانم به نزدیک من در آید و گفتم [۵۲ پ] امامت مخصوص محمد بن الحنفیه است، و او وصیت کرده پسر خویش عبدالله بن محمد، و مراقیم و وصی پسر خویش کرد.

و او گفت که محمد حنفیه به جبل رضوی زنده است، و هرگز نمیرد، و مونس او فرشتگانند، و پاسبانان او دو شیرند و دو پلنگ.

کثیر بن عبدالرحمان الخزاعی گوید که او مذهب کیسانی داشت. «الا ان الائمة من قریش، ولاة الحق اربعة سواء، علی و الثلاثة»^(۱۱) من بنیه، هم الاسباط لیس بهم خفاء، فسبط سبط ایمان و بر، و سبط غیبة بکربلاء، لعبت فلا یری عنهم سیئاً، برضوی عنهم غسل و ماء»^(۱۲). این قصیده دراز است، و اخبار معروف است.

باز آمدیم به حدیث بیان، و دعوی او آن بود که جان امام محمد مهدی که خلق در انتظار وی اند بر طریق تناسخ در تن او آمده است، و خلقی از اهل کوفه بروگرد آمدند، تا خبر وی باین هبیره رسید و او امیر عراق بود از جانب بنی امیه بیان را بگرفت و گفت: تو چه مردی؟ گفت: من پیغمبر خدایم، و خدای عزوجل مرا در قرآن یاد کرده است. گفت: «هذا بیان للناس و هدی»^(۱۳) و مراد من بوده ام. این هبیره بفرمود تا او را بردار کردند.

اخبار عبدالله بن حرب بن عمر

جاحظ گوید عبدالله بن حرب بن عمرو [۵۳ ر] دعوی نبوت کرد، و

گفت: جان محمد حنیفه در شخص او آمده است و او [را] علم غیب است و از همه دفینه‌ها و گنجها خبر دارد. و این حال در سنه تسع و عشرين و مائة بود به اول خروج بومسلم در ولایت مروان حمار، و خلقی گرد کرد، و اصفهان بگرفت و هیچکس بدو نپرداخت، تا [به] ضلالت هلاک شد.

قصه مغیره بن سعید الکوفی

این مرد در اول مذهب شیعه دعوی کرد، و باز نبوت دعوی کرد، و گفت: جان امامان اگرچه در تاریخها پراکنده باشد همه یکی اند.

اول امامان آدم بود. چون او برفت روح او در تن نوح آمد. چون او برفت روح او در تن ابراهیم آمد. و همچنین تا به موسی و عیسی و محمد، علیهما السلام.

آنگاه آن جان به علی آمد. پس به حسن و پس به حسین، پس به خویشان اضافه کرد و گویند ابوهریره العجلی الکوفی این بیتها بگفت، و به نزدیک جعفر محمد بن علی الباقر، علیهما السلام، فرستاد:

ابا جعفر انت الولی (۱۳) اخیه و ارضی لما یرضی به و ابایع
انبیاء رجال یحمون علیکم احادیث قد صافت علیه الاصابع
احادیث افشاها المغیره فیکم و شرالامور المحدثات البدایع
و خروج این مغیره در آن روزگار بود که [۵۳ پ] خالد بن عبدالله
البشری امیر کوفه بود، و او مردی فصیح و خطیب بود، و گویند او روز
آدینه در منبر کوفه بود، و خطبه می خواند که مغیره با پنجاه تن در مسجد
جامع خروج کردند، و نمره زدند. خالد بن عبدالله گفت این چیست؟

گفتند که مغیره بن سعید است که خروج کرده است او بر سر منبر مدهوش شد، و از این دهشت گفت اطعمونی فیالیتنی که گفتمی که اسقونی مردمان بخندیدند و او را به بدلی منسوب کردند و در آن معنی شعرها گفتند. چون مردم او را در آن سخن بسیار ملامت کردند، از آن عذر خواست و گفت من خطا نگفتم، و به آیه قرآن احتجاج کردم. قول تعالی «فمن شرب منه فلیس منی، و من لم یطعمه فانه منی»^(۲۱۵) و مغیره را بگرفت و بکشت.

اخبار ابی منصور المعروف بالكسف^(۲۱۶) لعنة الله علیه

این مرد از کوفه بود، و لقب او کسف بود و او گفت من به آسمان هفتم بودم، و حق دست بر سر من فرود آورد، و گفت برو ای فرزند خلق را به من خوان و گفتمی در معنی این آیه که «و ان یروا کسفا من السما ساقطاً»^(۲۱۷) گفتمی هر دو قرآن است، و معنی قطعاً باشد و واحد او کسف بود.

باز آمدیم به شرح مذهب او حرامها را حلال کرد، و همه طاعتها از خلق بیفکنند و گفت صانع [۵۴ ر] بر صورت مردی است از نور، تاجی بر سر نهاده، قرآن ردای اوست، و پیراهن او از توریه است، و شلوار او از زبور است، تعالی عن ذلک. چون خبر این مرد به یوسف بن عمر رسید و او امیر عراق بود، بفرمود تا او را بردار زدند.

خیبر الراعی

کتابی است که آن را کتاب مقالات خوانند. فراز آورنده آن کتاب ابو عیسی بن هارون الوراق، که در عهد ایالت و حکومت سلیمان بن

عبدالملک اموی مردی بیرون آمد، که او را جهودان رعنا می خواندند، اما به راعی معروف تر بود. و خلقی از جهودان بروگرد آمدند. و خلق را به زهد و پارسائی و ترک مظالم دعوت کرد، و گفت من مقدمه مه‌دیم، و خلق را به دین جهودی خواند. و شیعه او از جهت او دعویها و برهانهای عظیم کردند، گفتند روزی در خانه نماز کرد، چوب آن خانه همه سبز گشت و برگ برآورد. و گفت در یک روز او را بچند شهر بدیدند، و به تاریخ آن روز از شهرها نامه‌ها آمد. و گفتند که او را به دمشق به زندان کردند. هر روز به نزدیک او یک خوردنی یافتند و یک روز از آنجا غایب شد و در زندان بسته بود و چون جهودان او را [۵۴ پ] بسیار رنجه نمودند، ناپیدا گشت، و خلقی از جهودان بدو بگرویدند، و هنوز از طبقه او هستند، و گویند که او، فرشته بود.

اخبار ابو عیسی اصفهانی

در روزگار^(۲۱۸) ابو جعفر منصور مردی از جهودان بیرون آمد که او را ابو عیسی اصفهانی خواندندی. او مردی درزی بود از اهل نصیبین که او را ابو اسحاق بن یوسف نام بود. و خلق را گفت که او رسول مسیح است پیش از رسول، پنج مسیح بخواهند آمدند، و از آنجمله یکی راعن^(۲۱۹) را گفتی که او خود عیسی بن مریم بود. و گفتی که ناحیتی است که یاران موسی آنجا باشند. و میان دنیا و آنجا دریایی است که از ریگ می رود، و در هفته شش روز چنین است، و روز شنبه آن ریگ بایستد بر جای، و نرود. و از این جنس ترهات بسیار می گفت. و خلق بروگرد آمدند.

و در شبانه روزی ده نماز فریضه کرد، و گفت هر که را در شب جنابت افتد و خویشتن را نشوید تا هفت روز پاک نشود. و دو خمس واجب کرد یکی از بهر یاران و یکی از بهر خزینه مسیح تا به وقت بیرون آمدن، او را خزینه باشد. و آخر الامر بکشتندش.

اخبار وقصه ابن المقفع

این مردی بود از مرو [۵۵ ر] از دهی که آن را «کازه» خوانند، و نام او هاشم حکیم بود. و بگاه کودکی در آموختن شعبده و نیرنجات بسیار رنج برده بود. چون بزرگ شد مردی جلد و شوخ^(۲۲۰) برآمد. و اول دبیر خالد بن ابراهیم الدهلی بود، و بعد از آن دبیر عبدالجبار بن عبدالرحمن الاروزی بود^(۲۲۱) که خلیفه بومسلم بود. و در آن اوان جنگ افتاد میان عبدالجبار و ضرب بن زیاد بمروالروود، و مقفع با او در آن حرب بود، او را زخمی رسید، و یک چشمش ناقص شد، و پس از آن برفعی^(۲۲۲) بر روی فرو گذاشت. و از آن گاه باز او را مقفع خواندن گرفتند.

و چون حمید بن قحطبه به ولایت خراسان آمد، مقفع در ده خویش متواری شد، و ابتدا مذهب خود در چند مکان و محل ظاهر کرد. و خلق را به خویشتن خواندن گرفت. و داعیان برپای کرد، و جماعتی را به نخشب^(۲۲۳) فرستاد، تا خلق را از راه ببرند.

و مردی عیار بود از نواحی دیه ها که او را عمر نسوجی^(۲۲۴) خواندندی، او خلق را بر مذهب او راست داشت، پس بدو کس فرستاد، و او را بخواند به ده نیازی مردی او را اجابت کرد. نام او سعدکان^(۲۲۵)، و با

مقنّع رسید، این قوم آنجا خروج کردند، و خلقی را بکشتند.

[۵۵ پ] و سلطان از ولایت برون تاخت، و به مقنّع رسول فرستاد او به نزدیک ایشان رفت و منکر شد. و ایشان همه لب گذارها نگاه داشتند که کس عبور نکند، تا مقنّع بگردید، و آخر آن ملعون از لب آب بگذشت. چون در میان آن قوم کار او قوی شد، و دعوی خویش ظاهر کرد و گفت ایزد تعالی در صورت آدم، خویشتن را به خلق نمود، و باز در صورت نوح باز در صورت ابراهیم، باز در صورت موسی، و باز در صورت عیسی، و باز در صورت محمد، علیه السلام، و باز در صورت بومسلم، و باز در صورت بوهاشم که مقنّع بود. و بر سر نامها نام خویشتن چنین فرمودی نوشتن «مِن السَّيِّدِ الْهَاشِمِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و از آن شعبدها و حیلهای خویش به خلق نمودن گرفت، تا آن ابلهان و سلیم دلان^(۲۲۶) ماوراءالنهر بر وی فتنه شدند، و هر کجا که بودی او را سجده کردند، و در حرب به نام او نصرت خواستندی، و ندا کردند «یا هاشم انصرنا».

و چیزی از کسی بفرمودی تا بدزدیدی و به جایی که معلوم او بودی پنهان کردندی، پس چون طلب کردندی گفتی که من دانم که آن کجاست و از آنجا بیرون آوردی که او نشان داده بود، بودی. و اگر لشکری به حرب مسلمانان فرستادی، ایشان را به فتح و ظفر وعده دادی [۵۶ ر] اگر فتح و ظفر ایشان^(۲۲۷) را بودی، گفتی که مرا [از] شما کراهیت آمد، شما را خذلان کردم.

و شأن او عظیم شد، و کارهای بزرگ او را برآمد. و در ماوراءالنهر

موضعی است که آن را سنام خوانند. حصاری بنا کرد عظیم و بسیار مسلمانان را بکشت و ملک ترکستان را بخواند و او را به غارت ماوراءالنهر وعده داد، تا خلقی بدان سبب هلاک شدند. و هر روز لشکر و مرد او زیاده گشت، و روی نیز به کس ننمود و پنجاه هزار کس از اعیان با او متفق شدند.

روزی آن بزرگان لشکر او جمله شدند، و سجده کردند، و تضرع و زاری نمودند و از او دیدار خواستند. گفت یکبار موسی از من دیدار خواست من تجلی خویش به کوه افکندم، تا موسی بی هوش گشت و طاقت نداشت. و یکبار قوم موسی دیدار خواستند من صاعقه به ایشان گماشتم. و اگر شما دیدار من خواهید حال همین خواهد بود. ایشان گفتند باید که ما تو را یک دیدار^(۲۲۸) ببینیم. آنگاه اگر همه هلاک شویم روا داریم. چون دانست که استقصاء می کنند، گفت اکنون چند تن از میان قوم اختیار کنید تا ایشان را دیدار خویش بنمایم. اگر ایشان طاقت آرند، شما را نیز بنمایم.

ایشان هفتاد تن [۵۶ پ] از پیران و مقدّمان بگزیدند. و او بفرمود تا ایشان سه روز پیوسته روزه دارند، و بامداد روز چهارم پیش او روزه [بگشایند]^(۲۲۹)، و طعام بخورند، و او را ببینند. آن قوم چنان کردند. و آن ملعون فرموده بود تا شربت‌ها ساخته بودند با زهر قاتل آمیخته و جای نشست خویش در صفّه ساخته بود، و در مقابل آفتاب و آن صفّه‌ها به دیبا و جامه مصقول آراسته بود، و آئینه درخشان و چراغ‌ها و قندیلها

آویخته و تعبیه کرده، و در آن میان خویشتن را تختی بلند ساخته، و پردهٔ مکمل فرو آویخته در مقابل آن هفتاد کرسی نهاده بود، بعد از آن مردمان را طلب کرد، و بدان کرسیها نشاند. و هر یکی را شربتی داد. و آنگاه آن حجاب را برکشیدند، تا چشم ایشان در میان آن شعله‌ها و سرخیها بر مفتح افتاد، همه به یک بار بروی در افتادند، و بیشتر را مرده برداشتند، و دیگران بعد از لحظه همه بمردند. و دعوی او بدین سبب عظیم تر شد، و کس دیگر حدیث دیدار نیاراست کرد.

ابتداء دعوت او در سنهٔ احدی خمسين و مائه بود. تا سنهٔ ثلث و ستين و مائه بکشید، و هلاک او در این سال بود، بعد از آنکه چندین آدم از مسلمانان را بکشت. و یک چند ابو عون عبدالملک بن یزید با او حرب کرد و به اتفاق زُهير الضبی (۲۳۰).

و همیشه [۵۷ ر] صد زن با جمال در حصار داشتی و شب و روز با ایشان شراب خوردی و عشرت کردی. و کس را در آن حصار نگذاشتی و هر چه آرزو و در بایست او بود، می آوردند تا به در حصار و به خادم می سپردند، تا او به جایگاه می رسانید.

چون دانست که اهل اسلام غلبه کردند، و به گرد حصار درآمدند، بفرمود تا آن زنان را بر عادت گرد کردند و طعام دادند. چون طعام بخوردند، شراب آوردند، زهر قاتل در او کرده، هر زنی را یک شربتی بداد. ابو محمد هارون الکنتشی (۲۳۱) گفت از آن زنان یکی جدّه من بود که آن زن مگر از آن گمانی برده بود و آن شربت نخورد و به گریبان فرو

ریخت، و همچون آن زنان خویشان را بیفگند، و دزدیده می نگرست. گفت مقنع برخاست و شمشیر بکشید و آن خادم و ساقی را بکشت، پس آتشی بزرگ در تنوری عظیم افکند و خویشان را در آن آتش انداخت. چون یک زمان شد من برخاستم، او سوخته بود، و از او هیچ اثر نمانده و در همه حصار جز من کس نبود. به در حصار آمدم، و بانگ کردم، و خویشان را با رخت و اسباب امان خواستم، و از خویشان سوختن مقنع، خلق را خبر دادم، و در بگشادم، و مسلمانان درآمدند، و آن فتنه به آخر آمد، والله اعلم.

[۵۷ پ] قصه بابک خرم دین

ابوالحسن علی سهل گوید که پدر بابک بود از ناحیه سواد که او را عامر بن احید^(۲۳۲) خواندند، در ناحیه اردبیل افتاد به دهی که او را عالو بالود [می گفتند]^(۲۳۳). و یکی زن چشمه لابه کار از آن ده به زنی کرد، که آن زن را ماه روی نام بود. و او را از این زن بابک آمد، و پسری دیگر، و آن مرد بمرد. آن زن دیگری را شوهر کرد و بابک را پرورد تا بزرگ شد، و قابضی آن ده او را دادند.

و بابک ساز زدن بیاموخت، و سرود خوش گفتی، و همه روزگارش آن بود. تا به اردبیل کار بدیشان دشوار گشت، و نیز نتوانستند آنجا بودن، از آنجا برفتند، و به ناحیتی آمدند که آن را میمه^(۲۳۴) خواندند، و آنجا مقام کردند. و این بابک خریزه و میوه و هر چیزی در آن دیه ها بگردانیدی و بفروختی، و مردمان را طنبور زدی و سرود گفتی.

تا روزی به موضعی افتاد که آن را نوالند خواندندی. و آن چند پاره دیه است که از آن محمد بن داود الازدی بود، و اهل آن دیه مزدکیان و خرم دینان بوده‌اند. و مذهب مزدک پیش از این گفتیم، و ایشان خارجیان مغان باشند. و رئیس ایشان مردی بود که او را حادان بن شعرک (۳۳۵) گفتند. بابک به‌خانه ایشان افتاد، و خرواری خربزه داشت [۵۸ ر] و رئیس آن خربزه از او بخريد، و بهاء او داد.

لختی طنبور زد، و سرود گفت. آن رئیس را سخت خوش آمد، از آنچه بابک سخت ملیح بود و نیکو روی، و نیز آوازی خوش داشت، رئیس او را به‌تزدیک خویش بازداشت، و به‌جهت کفاف او ضمان شد و بابک آنجا ماند در خدمت حادان، و زن حادان بر بابک عاشق شد و با او ناحفاظی اندر گرفت پس در [این] میان حادان بمرد. و گویند که زنش زهر داد تا مُرد.

پس زنش یاران حادان را گرد کرد و گفت حادان چنان وصیت کرده که ریاست و تقدّم این کودک را دهند، یعنی بابک را. ایشان همه او را قبول کردند. و نخستین کاری که کرد این بود که جماعتی را از یمن عرب جمله شده بودند، و مقام کرده، برایشان تاختن کرد، و همه را بکشت، و آن نواحی را بگرفت.

پس دست به غارت و کشتن مسلمانان برگشاد. و محمد بن داود با لشکری قصد او کرد، و شکسته باز آمد. و ولایه و امراء ذریحکان (۳۳۶) قصد او کردند، و همه به‌هزیمت بازگشتند، و آن همه ولایتها بگرفت، و

مالی سخت بی قیاس برو گرد آمد، و خلقی برو مجتمع شدند، و همه روزگار مأمون مستولی بود، و مسلمانان می کشت، و غارت می کرد، و قرب صد هزار مرد [۵۸ ر] بر او گرد آمدند، و او خویشان را الهادی المتقم روح الانبیاء نام کرد، و دعوی خدایی نمود، و خلقی کثیر از مردم را هلاک کرد.

و معتصم دو امیر بفرستاد با لشکری بسیار، همه منهزم باز آمدند. تا معتصم افشین را بفرستاد و او پسر خیزر بن کاوس الاسروشنی بود. بودلف عجلی را با او بفرستاد و گفت آنچه کنی به مشورت بودلف کن، و لشکر را در مضایق مبر، و به آهستگی آن کار پیش گیر و مدت سه سال در آن حرب بماند، و معتصم نامه نوشت به همه امراء اطراف و گفت هر که بابک را یا سز او را به نزدیک من آرد او را صد هزار درهم بدهم.

چون کار بابک تنگ شد، قصد کرد که بگریزد، و به ملک روم پیوندد. و کیا او مواضعت نهاده بود، و رسولان فرستاد. سهل بن اسباط که والی ارمنیه^(۲۳۷) بود از آن حال خبر یافت و به معاصفه راه بر او گرفت، و به معتصم نامه نوشت، و گفتند که او خود بزنها سهل آمده بود.

سهل با افشین از حال او نامه نوشت. و گویند که افشین صد بدره درم به سهل فرستاد و بابک را با برادرش بستد، و به نزدیک معتصم آورد به سامره، و آنجا ایشان را به دار کردند، و برادرش را به بغداد فرستاد تا آنجا به دار کردند. و این قصه در سنه [۵۹ ر] ثلث و عشرین و مائین بود، و مدت غلبه بابک بیست دو سال بود.

و محمد بن ایوب روایت کند و از واقد بن عمرو که بابک در این مدت دوست و پنجاه و پنجهزار مسلمان را کشته بود. و عادت چنان داشتی که هر کرا بخواستی کشت بفرمودی تا شلوارش را بیرون کردند، و نگاه داشتندی. و چون کار او به آخر آمد و آن شلوار شمردندی بدین عدد مردم. و در جهان سخت دل تر و بی رحم تر از وی کافری نبوده. و جامه او حریر سرخ بودی و کمرها ساخته بود، او و یاران او کمرها بر بستندی و دست به دست گرفتندی، و پا فرو کوفتندی. لعنهم الله ابدا لابدین.

اخبار علی بن محمد البرقی (۲۳۸)

این مرد به بصره خروج کرد، و دعوی امامت نمود، و خلقی برو گرد آمدند، و مردی صعلوک و بازنده بود. و روایت کرد محمد بن الحسین از محمد بن سمان که او گفت من طیب محمد البرقی بودم. روزی او مرا گفت چند باری حق تعالی نبوت بر من عرضه کرد، من نپذیرفتم. گفتم چرا نپذیرفتی گفت: که انکار (۲۳۹) [را] عقلیها بسیار است، و بارهای گران برستم که حق آن به تمامی نتوانم گزاردن، هم بدین امامت قناعت کردم به وحی و الهام به خواب. و چهارده سال [۵۹ پ] بدین کار بماند، و چندین لشکر را بکشت، تا موثق خلیفه عباسی او را در معرکه بگرفت، و بکشت و سرش را به بغداد [فرستاد].

اخبار جهود (۲۴۰) گشتن اهل خزر

آن چنان خواندم در کتب که اهل خزر را در روزگار هیچ مذهبی نبود

که ایشان را بدان بازخواندندی، تا به روزگار متوکل ایشان جهود شدند به سبب طرفه. و اصل آن سبب آن بود که بازرگانان از مسلمانان و جهودان و ترسایان آنجا بسیار شدند از راه خشک از ناحیه باب الابواب و از راه دریا از نواحی گرگان و طبرستان.

و ملک ایشان آن قوم از بازرگانان بیش خواندی و تعبد و طریق هر یکی و پیرسیدی. چون با ایشان بسیار روزگار کار کرد او را نیز رأی به این افتاد که او را دینی و مذهبی باشد. رسولی فرستاد به متوکل و از او کسی درخواست که او را مسلمانی و شریعت درآموزد.

متوکل استاد و دبیرستانی با او روانه کرد، و آن معلم را در علم کلام و جدل و قوفی نبود. چون رسول مسلمان بیامد، ملک خزر، جهودان بازرگانان یکی را که دین جهودی نیک دانستی بیاورد، و یکی از ترسایان بیاورد، و این معلم را [۶۰] بیاورد، و همه را گرد کرد، و اهل بصارت را از ناحیه خود بخواند. و چون جمله جمع شدند، ملک روی به رسول عرب کرد و گفت دین خویش را صفت کن. معلم، توحید ایزد تعالی گفتن گرفت، و حدیث آدم و عصیان او و آمدن رسولان یکی بعد از یکی دیگر، چون نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد، علیهما الصلوة، پس شریعت محمد را صفت کرد و از پیش صفت موسی و توریت و عیسی و انجیل گفته بود به شرح تمام.

پس روی به ترسا کرد و از او پرسید. او همان جوابها داد، و صفت پیغمبران و موسی پس صفت عیسی و شرح مذهب او تماماً بگفت. و

به آخر بدان باز آمد که عیسی را جهودان بکشتند. پس روی به جهود کرد و از او پرسید: جهود گفت هر چه در صفت موسی که پیغمبر من بود بیاست گفتن، ایشان هر دو بگفتند و با من در نبوت موسی موافق آمد. و من عیسی و محمد را منکر، حجت من بر ایشان ظاهر گشت، و حجت ایشان باطل شد. آن هر دو فرو ماندند و جواب نتوانستند داد.

ملک گفت: در نبوت موسی هیچ خلاف و شبهه نماند که هر سه گروه اتفاق کردند در نبوت او، و در دین دیگران [۶۰ پ] خلاف است، فی الحال دین جهودی پذیرفت، و اهل خزر بدین جهت جهود شدند.

و هم در این مجلس، در میان مسلمان و ترسا این مناظره رفت، و ترسا هم این دعوی کرد بر مسلمان، و گفت من بر نبوت عیسی مقرم، و حجت من بر تو لازم است، و مرا به دلیل و برهان حاجت نیست، و من بر نبوت محمد مقرم نیستم ترا دلیل حاجت آید.

مسلمان گفت من بر نبوت آن عیسی مقرم^(۲۴۱) که قوم خویش را به آمدن محمد بشارت داده بود. قوله تعالی «و مبشرا برسول یأتی من بعد اسمہ احمد»^(۲۴۲). اگر این عیسی آن است که من به نبوت او مقرم، و اگر آن نیست من آن را منکر ترسا متحیر شد و جواب او ندانست.

اخبار حسین بن منصور بن محمد الحلاج

در رساله [ای] که هارون عبدالعزیز الکتاب الاوراجی تصنیف کرده در اخبار او چنین خواندم که او حسین بن منصور بن محبی^(۲۴۳) الحلاج بود، از بیضای فارس. و پدرش منصور آنجا صنعتی داشت، و عمرو بن

اللیث آن خراج او بخواست. او جوابی بی وجه داد. عمرولیث او را بکشت. و جدش مغ بود و در مغی مرد.

اما حسین حلاج یک چند حلاجی کرد، و بعد از آن خدمت خانقاه صوفیان از او درآموخت «و شاگرد ابوالادیان صوفی بود و در مکه علم طامات صوفیان از او درآموخت» (۲۴۲) و آخر الامر [۶۱ ر] میان او و عمرو عثمان مکی لجاجی افتاد، و عمرو او را بزد، و سوگند خورد که او را پیش والی مکه برد تا او را ادب کند. و حسین حلاج از آنجا گریخت، و به هندوستان افتاد، و شش سال آنجا بماند، و نیز نجات و مخاریق و احتیالها بیاموخت، و دعوی علم کیمیا کرد.

و پنجاه مرد با او متفق شدند. از این قوم هر یکی را صوفی در پوشاند و عصا و زکوة بداد، و به بصره درآمد، با این قوم. او زهد و تقوی و پارسایی ظاهر کرد. و از سخنان سهل بن عبدالله التستری طرفی یاد گرفت، و خلق را نصیحت کردن گرفت و پند داد، تا دو تن از معتمدان بصره او را مرید شدند. یکی محمد بن بسر الجلاب البصری، و دیگر شاکر بن احمد بن عبدالله بن عمران، و هر دو مردمانی توانگر و منعم بودند، و نعمت از او دریغ نداشتند. و او دعوی خویش ظاهر کرد، و گفت هر که در طاعت تن خویش را مهذب گرداند، و بر مفارقت لذتهای نفس صبر کند، به درجهٔ قربان برسد، و به تدریج بشریت و به جز شخص نماند.

آنگاه روح ایزد تعالی در او آید چنانکه در عیسیٰ مریم آمد. و آن شعبده‌ها و نیرنجاتها به مردمان نمودن گرفت، و باز خویشتن را مهدی

خواند، و خلقی بر او فتنه شدند، و کار او بکشید تا سنه احدى [۶۱ پ] و ثلثمائة، و آخر الامر بکشتندش. و او دعویهای عظیم کرد، و پیشتر طریق او شریعت بود.

و عبدالله محمد الاصفهانی روایت کرد که حسین حلاج قصد اصفهان کرد، و در هشت فرسنگی نزول نمود با جماعتی از یاران خویش، و جای فراخ و خوش بگرفت، و کار خویش آنجا ساخت. پس نامه نوشت به اعیان اصفهان و ایشان را با خویشتن دعوت کرد، و گفت حق به نزدیک شما آمد. و خلقی مردم روی بدو نهادند. یکی از اعیان اصفهان به دیدن او آمد، و سخن او شنید، گفت مرا کرامات و برهانهای خویش یکی بنمای. حسین حلاج گفت برهانها بسیار است، لیکن ترا هم اکنون یکی بنمایم. پس غلامی را که در پیش او بود گفت ما را یکی بزبچه فربه بخر و بیاور. و غلام برفت و یکی بزبچه بیاورد ابلق. پس حلاج بفرمود تا پیش او آن بزبچه را بکشتند، و پوست بکشیدند، و هم در مقابل ایشان در این سرای تنوری بود. بفرمود تا آن تنور را بتافتند، بزبچه را در تنور نهادند و بر تنور به گل کردند. پس چون زمانی دیر آمد، و اصفهانی برفت و سر تنور را باز کرد، و بنگریست بیفتاد، هوش از وی برفت. باز به هوش آمد، و حسین حلاج می خندید، و گفت: چه بوده است؟ [۶۲ ر] گفت آن بزبچه را بعینه زنده می بینم، در آن تنور در کناره سبزه چرا می کند. و از پیش حلاج بیرون دوید. چون از مدهوشی به هوش باز آمد، آنگاه او را گفت که ای جان مادر مگر آن بزبچه را دیده [ای]؟ گفت: آری. گفت

زینهار تا بدان فریفته نشوی که آن حیلست و زرق.

و دست اصفهانی بگرفت. و در سرای خویش آورد که پهلوی سرای حلاج بود، او را نمود که زیر آن تنور را سوراخ کرده و گفت هم آنگاه که آن بزبچه کشته فرود آویختند از آن جانب سر تنور به گیل کردند، از جانب سرای من کسان او بیامدند و آتش و آن بزبچه کشته را از این راه سوراخ بیرون کشیدند. و گیاه سبز بیاوردند، و در این تنور نهادند، و هم بدان رنگ بزبچه بدست آورده بود در آنجا کردند، و سوراخ ببستند. آنگه ترا بفرمود تا سر تنور باز کردی. گنده پیر چون این به اصفهانی نمود، اصفهانی به حال خویش باز آمد.

دیگر هم به اصفهان روزی حسین حلاج از بامی به بامی می پرید. و آن حیل از هندوستان به دست آورده بود که ایشان عادت دارند که از چوب رمح یا خیزران چوبهای باریک بسازند و بتراشند، و حریر چینی را بر آن چسبانند، تا همچون پر مرغان شود، و در زیر بغل استوار [۶۲ پ] کنند تا پای در زیر آن نشود.

آنگاه آن هر دو پر را که در زیر بغل استوار کرده باشند بچسبانند، و روزی که باد آید پریدن گیرند. و چنین بسیار بوده است. و مردی به روزگار معتصم از مناره سامره^(۲۳۵) فرو پرید، و آن درازترین مناره است، هیچ گزندش نرسید.

دیگر گویند روزی حلاج بر روی آتش سوزان رقص کرد پای برهنه، و پای او را هیچ گزند نرسید. و حیل آن از طلق است که چون طلق را حل

کنند به گِل سرخ و سرکه آتش براو کار نکنند، و ما خود این را بسیار دیده‌ایم.

دیگر ابوالحسن کاتب مروزی گوید روزی حلاج را گفتم که تو دانی که حق صحبت و دوستی من با تو چگونه مؤکد است، و مدتهاست که ترا معتقدم و می‌خواهم که یکی از کرامات خویش، مرا نمائی، گفت سخت صواب آید. و شبی وعده کرد، پس آن شب ترتیب صحبتی کرد، و انواع اطعمه حاضر کرد. و بعد از طعام شراب آوردند، چون قدحی چند خورده شد من وعده خویش را به تقاضا^(۲۲۶) کردم و گفتم: الحرّ ما وعد وفا. حلاج مرا گفت که می‌خواهی که حورالعین را برای العین ببینی. گفتم چرا نخواهم؟ گفت: چیزی بلند بخواند، و دست بر دست زد. از گوشه آن خانه گفتمی که زمین بشکافت، دو کنیزک پیدا آمد [۶۳] که هرگز از آن نیکوتر ندیده بودم جامه‌های حریر سبز پوشیده، هر دو بر جای بایستادند زمانی نیک، لیک هیچ حرکتی از ایشان پیدا نیامد.

و من به تعجب در ایشان نگاه می‌کردم، و شراب می‌خوردم و چون شراب در من اثر کرد، من حلاج را گفتم: چرا نفرمائی تا ایشان با ما کرشمه کنند، و سخنی گویند، تا راحت ما زیاده گردد. حلاج بانگ بر من زد و گفت اگر نه حق صحبت و خدمت بودی، بدیدی که ترا چه بر سر می‌آید، ندانی شخص روحانی را دستوری نباشد تا در عالم جسمانی سخن گوید، و خویشتن را خشم آلود کرد، و دست به دست برزد، و بانگ کرد، هر دو صورت در حال ناپدید شدند، و زمانی متحیر بماندم. و یاران پراکنده

شدند و ما مستان شدیم، و من و حلاج بماندیم.

پس آنکه گفتم که تو دانی که من ترا شناسم و دانم که همه کار تو حیلست، باید که به حق دوستی که مرا معلوم کنی تا در این پیدا کردن دو صورت چه حیلست کردی؟ بخندید و گفت: مرا از تو چه پنهان باید کرد، شرط آنکه مرا رسوا نکنی. من آن شرط و عهد بکردم مرا بخانه دیگر برد، و به من نمود که دو باخه عظیم که بزیر آن دو صورت استوار کرده بودند. چون آن دو باخه بجنبانیدی آن دو صورت [۶۳ پ] برپای شدند و برخاستندی، باز چون راه بگشادندی. و آخر الامر بکشتندش، و گویند خاکسترش را بر روی دجله پراکندند.

اخبار الایران شهری^(۲۴۷)

این مرد محمد بن محمد الایران شهری بود، و دعوی نبوت عجم کرد. و چیزی جمع کرد به پارسی، و گفت این وحی است به من به جای قرآن بر زبان فرشته. نام او هستی داد و گفت چنانکه محمد به عرب رسول بود، من به عجم رسولم. و بدین آیه حجّت کرد قوله عزّ و جلّ «و اسئل من ارسلنا»^(۲۴۸). و گفتم که این پیوسته بوده است، و سلمان [من] ارسلنا، یعنی سلمان فارسی رسول بوده است، حسد کردند، و آن پیوستگی را بیریدند. و مذهب او آن بود که همه شریعتها یکی بیش نیست. و این همه خلافتها قوم و ائمان پیغمبران بیرون آورده اند به غرض خویش و چندین کتاب و رساله به پارسی و تازی تصنیف کرد، و بعضی مردم با او جمع شدند، و آخر هلاک شد.

اخبار کمال

این مرد احمد بن زکریا کمال بود، و اصل او از نیشابور بود، از دیهی که آن را بیهقی^(۲۲۹) خوانند. و پیدا آمدن او در سنهٔ مائین و خمس و تسعین بود. و چنین گفت مرا فرموده‌اند که این شریعت را فرو نهم، و شریعت دیگر پیدا آورم. و چندین سال در این بودم، تا این شریعت را پدید آوردم. و چیزی بساخت و آن را قرآن نام کرد به پارسی. و حروف معما نهاد، که جز وی کسی ندانستی، و به نزدیک محمد بن محمد الجیهانی [۶۴ ر] آمد و او را وزیر بود به بخارا، و او مردی بود در کار دین متعاطی و با تقصیر دوست داشتنی که در پیش وی در مذهبها سخن گفتندی.

کمال نزد وی آمد، و حال خویش بگفت، و مذهب خویش عرض کرد. جیهانی گفت یا کمال، تو کتابی تصنیف کردی به حروف معما و سخت دراز بیاید تا کسی را بدین واقف توانی گردانیدن و این مدینه بخارا است، و در جهان هر فاضلی و متکلمی و مناظری و مبارزی است اینجاست، و این کار ترا اینجا به هیچ وجه پیش نرود. و صواب آن است که کتاب خویش را ترجمه و روشن بکنی پس به نواحی کش و نخشب و حدود ترکستان روی، تا مگر دعوت خویش آنجا ظاهر توانی کرد چنانکه مقنّع کرد.

کمال را این تدبیر^(۲۵۰) خوش آمد و نامه‌های جیهانی بستد به عتال و ولایهٔ آن نواحی، تا او را حرمت دارند، و دست او را در آنچه او خواهد

قوی دارند، و او را تعرض نکنند. چون به نزدیک کش رسید، حوضی و سایه [ای] دید و آب روان، آنجا فرود آمد و بیاسود، و این حال روز پنجشنبه بود نماز دیگر، از رستاق رسیدند که به شهر درخواست رفت و آنجا فرود آمدند جماعتی روی بشتند، و بر این صفا آمدند و نماز کردند. چون فارغ شدند، روی بدیشان کرد و گفت این چه بود که شما کردید گفتند ما طهارت کردیم، و فریضة ایزد تعالی بگزاریم، به شهر رویم، تا فردا نماز آدینه بگزاریم.

کیال [۶۴ پ] گفت که این گران باری است که برگردن شما نهاده‌اند، و صعب کاری است، هر روزی چندین بار دست و روی شستن، و نماز گزاردن. اگر شما [خواهید] تا من این بار گران از شما بردارم، و شما را از این رنج خلاص دهم. ایشان گفتند که تو کیستی که این [بار] از شما توانی برداشت، تو نهاده [ای] این را که تا هم تو برداری.

پس گفتند این شهر را می‌بینی، یعنی کش را، در این شهر حاکمی است که هر چیزی نانهاده بگیرد، او را دست ببرد، و برفتند. کیال خجل شد. یک ساعت از این بگذشت، قومی دیگر رسیدند و همچنان طهارت کردند و نماز گزاردند و او همان سخن به ایشان بگفت اگر خواهید من این بار گران از شما بیفکنم. یک مرد از آن قوم گفت با ما به شهر باید آمد به مسجد جامع که آنجا فقها و امامان بسیارند، تا سخن خویش با ایشان بگوئی، اگر ایشان قبول کنند، ما تابع ایشان باشیم، و برفتند. کیال با خویشتن گفت شهری که رستاق و عوام ایشان چنین باشند که به این طریق

جواب دهند، سخن من نزد ایشان مقبول نباشد، البته.
 پس بازگشت و به نزد جیهانی آمد، و حال با او بگفت. جیهانی گفت
 صواب کار تو آن است که به مرو روی که در رستاقهای مرو ابلهانند، زود
 بدست آیند، چنانکه بومسلم را به دست آمدند. و ابتداء کار مقتنع هم از
 آنجا بود. نامه ها نوشت او را به عمال مرو و نواحی آنجا. او به مرو رفت،
 و در میان رستاقها بنشست و دعوی ظاهر کرد، [۶۵ ر] و خلقی بدو گرد
 آمدند، و همه حرامها را حلال کرد، و در همه معانی به مراد خلق رخصت
 داد، و بمرد. لعن الله علیه و من تابعه. و قصابی را ولّی عهد خویش کرد. و
 در این اثنا جیهانی هم بمرد، و آن مذهب مذموم مفقود شد، والله الحمد
 والمنة.

فصل

بعد ازین چندین هم بدین نوع دعویها و خروج کردند.
 سلامی^(۲۵۱) گوید یکی بیرون آمد بیاسند^(۲۵۲) از دیه و روی به در بند
 آهنین، در سنه اثنی و عشرين و ثلث مائه و این خبر به نصر بن احمد رسید
 به بخارا. او به امیر ابوعلی احمد بن المظفر الصنعانی نامه نوشت، تا او
 لشکر فرستاد او را بگرفتند و بکشتند.

و یکی به کوفه بیرون آمد احمد بن محمد الشاعر گفتندی و دعوی
 پیغمبری کرد به روزگار سیف الدوله. چون خبر به او رسید او را با دو یار
 او بگرفت. او در این باب قطعه شعر مناسب بگفت و عذر خواست و توبه
 کرد، سیف الدوله او را عفو فرمود.

و آن دو یار او را گفت شما چرا او را متابعت نمودند ایشان گفتند که
 مردی است که سخن نیکو می گوید، و دعوی بزرگ می کرد، ما نیز او را
 موافقت کردیم و گفتیم اگر او محمد باشد، ما ابوبکر و عمر او باشیم.
 سیف الدوله بخندید و ایشان را عفو کرد.

و اکنون مانند این اخبار و حکایات ایشان بگوئیم که این دعوی به هزل
 کردند از بهر طمع تا به مراد رسند.

حکایت

ابوالطیب تبریزی حکایت کرد که به روزگار هادی یکی را گرفتند که او دعوی نبوت کرد و پیش او آوردند. هادی از او پرسید تو کیستی؟ گفت من پیغمبرم.

گفت ترا به کدام قوم فرستادند [۶۵ پ]

گفت مرا به مغرب فرستادند.

گفت پس چرا به مغرب نرفتی؟

گفت مرا چاشتگاه پیغمبری دادند، نماز پیشین مرا به زندان کردید، اگر مهلتی یافتمی، برفتمی.

هادی بسیار بخندید و گفت اکنون اگر دست از تو بازدارند به مغرب روی؟

گفت نروم که پشیمان شدم از این کار، هم به حرفت خویش باز شوم.

گفت چه حرفت داری؟

گفت رسن تابی کنم و پای گشاده به هر جا خواهم روم به از آن که پیغمبری کنم و مرا به زندان کنند.

حکایت

جاحظ گوید روزی من و ابراهیم نظام و ابن هیثم به یمامه قصد کردیم به تماشا که به صحرا بیرون رویم، و من از همه به سال خردتر بودم. ایشان بیرون رفتند و مرا [سیمی] دادند تا کار خوردنی و طعام ایشان ساخته کنم،

اگر مطربی یابم یا کسی که انیس بود با خود به همراه ببرم، و کار خوردنی و آنچه بایست ترتیب کردم، هر چند مطربی جستم نیافتم. در بازار بر جمعی بگذشتم مردی دیدم بانگ می کرد که انی رسول الله علیکم جمیعاً به نزدیک او فراز شدم گفتم صلی الله علیک، این مثنی عام و بازاری اند قدر تو ندانند. جماعتی اهل فضل و دانش در باغی گرد شده اند، اگر قبول کنی ترا آنجا برم. گفت بسیار خوب است. آن مرد به نزد ایشان بردم. ایشان چو از دور مرا دیدند لختی دشنام دادند. باز چون صورت حال معلوم ایشان شد و مؤانست کردند و تن در دادند، و هر کسی سه پیاله شراب بخوردند. پس روی بدو آوردند [۶۶ ر] و گفتند که تو نیز سه جام شراب بخور یا ما را از معجزات خویش خبر بنمای. گفت اگر من بگویم که این ساعت در ضمیر و خاطر هر یکی از شما چه خبر است چنانکه شما مقرر آید به من ایمان آرید؟ گفتند آریم.

گفت هر یک از شما در ضمیر و خاطر دارند که من مردی دروغ زنم خاصه در این دعوی که می کنم. ایشان بخندیدند، و گفتند اشرب صلی الله علیک. هنوز شراب تمام نخورده بود که به اقرار آمد و گفت دروغ گفتم.

حکایت

در کتاب یحیی بن علی ندیم متوکل خواندم که مردی به روزگار متوکل دعوی پیغمبری کرد او را پیش متوکل آوردند.

گفت چه می‌گویی؟
 گفت برادرم محمد چنین گفت که حَبِّ (۲۵۳) الی من دنیا کم ثلث،
 الطیب و النساء قره عینی فی الصلوة.
 من چنین گویم حب الی من دنیا کم ثلث، الغلمان و الخمر و قره عینی
 فی النوم.
 متوکل بخندید و گفت این کاهل مردکی باشد او را به زندان باید برد
 بجای کاهلان.

حکایت

ابو مشعر یمامة بن الشرس النمیری گوید:
 روزی مأمون خلیفه مرا گفت که در زندان باب الشام چهار تن مجتمع
 شده‌اند و دعوی پیغمبری می‌کنند، باید که به نزدیک ایشان بروی و سخن
 ایشان شنوی.
 گفت برفتم و زندانبان مرا به نزد ایشان برد.
 هر چهار را با هم یافتم مردمانی پاکیزه و با همت و با وقار، و یکی از
 ایشان پیرتر بر صدر [۶۶ پ] نشسته. او را پرسیدم که تو کیستی؟
 گفت من ابراهیم خلیل الرحمن..
 گفتم تو آن ابراهیمی که آتش بر تو گلستان گشت و نمرود بسبب تو
 هلاک شده پدر اسحاق و اسماعیلی؟
 گفت بلی.

گفتم پس از تو یک مسئله پرسم.

گفت من مردی پیرم، باید که پیری و تقدّم من نگه داری، و آن هر سه فرزندان من اند، هر چه خواهی از ایشان پیرس.

گفتم ایشان کیستند؟

گفت آن موسی و عیسی و محمد است. روی به موسی کردم گفتم: تو کلیم الله صاحب فرعون و خداوند عصا؟
گفت آری.

گفتم پس از تو یک مسئله پرسم.

گفت تو دانی که من مردی تنگدلم من ریش برادر بزرگتر خویش هارون بگرفتم و یکی را به یک مشت بکشتم، و الواح به زمین برزدم، نباید که بر تو تنگدل گردم، و به یک مشت ترا از این زندان به زندان آخرت افکنم. از این دیگران هر چه خواهی پیرس.

پس روی به محمد کردم و گفتم تو آن محمد قریشی هاشمی صاحب المعراج و القرآنی؟
گفت بلی.

گفتم از تو یک مسئله پرسم؟

گفت ای برادر حسن و حسین فرزندان من کشته شده اند من از غم خویش به هیچ کار نپرداختم و سر مسئله تو ندارم، از این برادرم هر چه خواهی پیرس.

رو سوی عیسی کردم و گفتم تو عیسی بن مریم روح الله و کلمه و

صاحب الانجیل و الحواریین و مسیحی؟ گفت بلی.

گفتم از تو یک مسئله پرسم؟

گفت پیرس از هر چه خواهی.

گفتم از این معجزه و [۶۷ ر] کرامات خویش از مرده زنده کردن و ناینارا بینا کردن و مانند آن چیزی بنمای.

گفت اگر خواهی هم اکنون ترا بکشم و در وقت زنده کنم.

گفتم آن بهتر که این معجزه در یکی از یاران خویش نمایی، اینک موسی را بکش و بار زنده گردان.

گفت احمق مردی تو، ندانی که معجزه پیغمبران با پیغمبران راست نشود. و گفتم این حدیث رها کن و معجزه دیگر بنمای.

گفت بلی برو هم اکنون گنده پیری بیار که حیض او بریده شده باشد و نو مید شده، تا او را آبستن کنم، و هم پیش تو بزاید.

گفتم من در این ساعت گنده پیری از کجا یابم؟

گفت کدبانو والده تو صانها الله چنان دانم که به سلامت است.

چرا او را نیاری؟

گفت مرا خجل گردانید به صفتی که ندانستم از آن مجلس چگونه برخیزم یا چه گویم. آخر برخاستم خجل و متحیر می رفتم، و او می گفت «فبهت الذی کفر والله لا یهدی القوم الظالمین» (۲۵۳).

چون نزدیک مأمون آمدم حکایت بگفتم، بسیار بخندید و ایشان را حاضر کرد و هر چهار توبه کردند، و چیزی بستند و برفتند.

حکایت

مأمون گفت: من به سه وقت از سه جواب متحیر گشتم و عاجز بماندم، چنانکه ندانستم تا چه گویم. یکی آنکه اهل کوفه بیامدند و به من از جور عامل آنجا تظلم نمودند.

من گفتم یک تن را از میان خویش اختیار کنند بدین خصومت تا پیش من آید. ایشان یک تن اختیار کردند. آن کس پیش من آمد.

گفت: ایدالله الخلیفه مردی را بر ما مسلط [۶۷ پ] کردی که در مدت سه سال ما را مستأصل گردانید. نخستین سال ملک و مال از ما بستد، و سال دوم ضیاع و عقار از ما بستد، سال سوم قصد زن و فرزند ما کرده است، از بهر ایزد تعالی که ما را از شر او نجات ده.

من گفتم که تو دروغ می‌گوئی و بهتان می‌بندی او مردی پسندیده است و کوتاه دست و نیکو معامله، لیکن عادت شما آن است که همیشه بر والیان خویش بیرون آید و طعن زنید و تقریر نمائید.

آن مرد گفت همچنان است که خلیفه می‌فرماید او راست گوشت، و ما دروغ زن. لیکن به همه عالم عدل خلیفه باید که یکسان باشد، و یک عالمی را به نعمتی مخصوص ندارد که دیگران را از آن هیچ نصیب نباشد. و ما از عدل و انصاف این عامل و سیرت او سه سال پیوسته نصیب گرفتیم، وقت آن آمد که او را به ولایت دیگر نامزد کنی تا اهل آن ولایت از عدل و امانت او نصیب گیرند چنانچه ما گرفتیم.

مأمون گفت

من از جواب او درماندم، و جز معزول کردن آن عامل وجهی ندیدم.

دیگر چون فضل سهل را بکشتند، مادر او بسیار جزع می کرد، او را تعزیه دادم و گفتم تنگدلی مکن که اگر او برفت من بدل او فرزند توام. آن زن جوابی گفت که من خجل شدم.

گفت چون نگریم به مرگ فرزندی که چون تو فرزندی مرا کسب کرده بود به حیات خویش.

دیگر مردی سیاه و دراز نزد من آمد و گفت که من موسی پیغمبرم. [۶۸] او را گفتم که موسی را بد بیضا و عصا بود، از این معجزها ترا چیست؟ گفت آن برهانها بدان حاجت آمد که فرعون دعوی بزرگ کرد و گفت انا ربکم الاعلی، اگر تو این دعوی می کنی من آن برهان بنمایم، و اگر تو این دعوی نمی کنی مرا بدین برهانها چکار. و با این همه هر چه خواهی بکنم. و اگر به مثل مرده زنده کردن بود. گفتم روا باشد.

گفت بفرمای تا خری بیاورند، آوردند. آن مرد خر را پیش من به خانه برد، و یک زمان توقف کرد و بیرون آمد، و گفت خر را بیرون آرید. پس خر را بیرون آوردند، و به احتیاط نگاه کردند مرده بود. پس بفرمود تا به خانه باز بردند و او در آنجا شد، بعد یک ساعت خر را زنده از خانه بیرون آوردند. ما متعجب بماندیم، جهت آن که هیچ ندانستیم که چه

کرد. چون تعجب ما بدید گفت من موسی و پیغمبر نیستم، مردی ام که این علم شعبده و حيله نیکو دانم، و به نزدیک تو از آن آمده ام که از این چنین بسیار مردم بینم که نزد تو می آیند، تا ترا برمانند. این حیلها جهت آن کردم که بر او واقف گردانم، تا زرق هیچ کس نزد تو مقبول نیفتد و چون کس خیزد و بدین خرا اندر کند آن خرا چنان بیهوش گردد که گویی مرده است و هیچ حرکت و نفس از او نیاید و چون آن خیزد او را از آنجا بیرون کند، در حال، برخیزد و گویی زنده گشته.

مأمون گفت من از آن حیلها بسیار بیاموختم، اما از [۶۸ پ] جواب اول او خجل و متحیر گشتم، چنانکه هیچ جواب ندانستم داد.

حکایت

مردی نزد مأمون آمد و گفت من پیغمبرم.

مأمون گفت هر پیغمبری را معجزه و برهانی بوده، معجزه تو چیست؟ سنگی سیاه از آستین بیرون آورد و گفت این سنگ هست. گفتند بلی.

پس طشتی بخواست و پر آب کرد، و آن سنگ را به آب فرو گذاشت، بر روی آب بایستاد. مأمون بفرمود تا از آن سنگهای منقله بساط یکی بیاوردند، و آن مرد را گفت این را بیازمای تا درستی دعوی تو بدانیم.

مرد گفت ترا این بر من واجب نیاید، از آنچه موسی نزد فرعون آمد

برهان و معجزه خویش بنمود در عصا، هیچ کس او را تکلیف نکرد تا معجزه خویش را در عصای دیگر نماید.

مأمون بخندید و گفت: مردی جلد و ظریف می‌نمائی، شود که دست از این کار بازداری و عطای ما بستانی. لحظه [ای] سرفرو افکند و تفکر کرد [و گفت] انعام خداوند خوش‌تر از بار نبوت کشیدن، خاصه در روزگار چنین پادشاه [است] صله بستند و برفت.

حکایت

روزی مردی به‌در سرای مأمون آمد و گفت انا نبی الله. او را پیش مأمون بردند، از او پرسید که چه دعوی می‌کنی؟ گفت دعوی نبوت. گفت معجزه تو چیست؟

گفت آن که در آسمان هیچ آثار باران و ابر می‌بینید؟ گفتند نی، امروزی روزی خوش است و پر صفا. گفت اگر خواهی هم اکنون ابر آرم [۶۹ ر] باران و برق ورعد. اگر این بکنم بمن مقرر آید، یا پنج هزار درم صله دهید. مأمون گفت سخت صواب آمد.

مرد طشت و آب و اشنان و صابون بخواست، بیاوردند. پس شستن آغاز کرد، ناگاه ابری عظیم و باد پدید آمد، و باران قوی آغاز شد.

مأمون بخندید و گفت قصه گوی تا حال چیست؟

گفت یا امیر از آن روز بار که من تعقل آمده‌ام تا امروز هیچ وقت قصد جامه شستن من نکرده‌ام] الا که باران آمده است. و من برهنه یک شبانه روز در خانه مانده‌ام. چون حال بر این منوال بود گفتم که من این را معجزه سازم، و به نزدیک امیر آیم تا از او انعام یابم.

مأمون او را دو هزار درم بداد و گفت زنهار تا روزی که من قصد شکار کنم، جامه نشویی. آن مرد گفت شرط پنج هزار درم بوده است، اگر یک درم کم کنی روز صید بیایم و جامه خویش و فرزندان بشویم و طوفانی بر تو و لشکر تو فرو آورم. مأمون بخندید و فرمود تا پنج هزار درم بدو دادند.

فصل

اکنون بعضی از حکایات گروهی که ایشان را خشکی دماغ بر آن حمل کرده که از این جنس دعویها کرده اند و آنچه در او هزلی بود بیاوریم.

حکایت (۲۵۵)

مردی را به نزد یک اسحاق بن ابراهیم بن مصعب آوردند و گفتند که دعوی پیغمبری می کند. فرمود تا با او مناظره کردند به حجّت. سخنی نداشت جز آنکه از سر سودا و دیوانگی چیزی می گفت. اسحاق بفرمود تا خونی چند سخت بردند [۶۹ پ] و برهنه به خری نشانند تا به زبان خویش بر خویشتن ندا می کرد، و خون از او می چکید. انا حالی و النبوة لیس لی.

حکایت

به روزگار مهدی مردی بود شوریده گونه به بازارها می کشتی تا یک وقت چنان افتاد که شوریده تر گشت و دعوی خدایی کرد، او را بگرفتند و پیش والی بردند. مهدی، فقها و اهل علم را طلب کرد و با ایشان در این

باب مشورت نمود. گفتند

بیاید کُشت. گروهی گفتند دیوانه است محبوس باید داشت تا بهتر شود. او را محبوس کردند. مدتی مدید در زندان بماند و تعقل باز آمد و از گفته خویش پشیمان شد و هیچکس سخن او نمی‌گفت و او را از زندان بیرون نمی‌کردند، تا وقتی چنان افتاد که مردی بیرون آمد عبدالله نام و دعوی پیغمبری کرد.

آن مرد را بیاوردند و هم بدین زندان بازداشتند. شخص پیشین با خویشتن اندیشه کرد که اگر حیلی بکنم در این زندان جاوید نمانم. پس پیش آن عبدالله شد و گفت: گو کیستی؟

گفت: من پیغمبر خدایم، و مرا خدا به خلق فرستاد.

گفت نام تو چیست؟

گفت عبدالله.

در جست و ریش او بگرفت استوار، و گفت ای سگ زن گدا، اگر تو بنده منی من ترا هرگز پیغمبری کی دادم و ترا به کدام قوم فرستاده‌ام و در همه پیغمبران [۷۰ ر] نام عبدالله که بود و سیلی چند برو زد و مردک قوی بود و عبدالله ضعیف و زندان بان و مردمان برو گرد آمدند هرچند که خواستند تا او را از دست او بستانند نتوانستند و کس از خنده خویشتن را نگاه نتوانست داشت. خبر به مهدی بردند بسیار بخندید و بفرمود تا هر دو را از خزانه منعم گردانیدند.

حکایت

یمامه گوید روزی تنگدل بودم که حسین بن علی البزاز و جماعتی از متکلمان نزد من آمدند. گفتم برخیز تا بیرون رویم و از اهل دیه کسی

بدست آریم و با او مناظره کنیم تا روز بر ما بگذرد. به طلب این چنین کس بیرون آمدیم. مردی دیدیم پیر و نیکو روی دراز بالا صوفی پوشیده و کاسه و انبانی در دست و پای برهنه:

گفت: از او پرسیدم که از کجایی؟

گفت از شام.

گفتم اینجا چه می‌کنی؟

گفت تو پیغمبری.

گفت مرا به اهل این ده فرستادند تا ایشان را به خدای خوانم.

ما گفتیم تو پیغمبری؟

گفت آری.

گفتم دلیل بر نبوت تو چیست؟

گفت گنده پیر صد ساله را آبتن کنم.

یمامه گفت کیست آن کس که گنده پیر خویش به نزد یک تو آرد؟

گفت چون تو قوادی و مانند تو یمامه، و همه قوم بخندید و او را

بردند [۷۰ پ] ^(۲۵۶) شراب دادند و آن روز اوقات بر آن نوع بگذشت.

حکایت

و هم یمامه گوید مأمون مرا در بغداد مرا به محلتی فرود آورده بود که او را خلد خوانند و در همسایگی من یکی جولاهه بود مندر نام و من شب و روز در بلا و محنت او مانده بودم، از آنچه همه روز کار کردی و همه شب قرآن خواندی به آواز بلند و ناخوش و درشت، چیزی که هرگز خدای تعالی به محمد صلی الله علیه و آله و سلم نفرستاده بود. و مرا روز و شب قرار نبود.

گفت چون بلیت او بر من دراز گشت، به حلیت کار او در ایستادم و بر بام او رفتم و سوراخی بساختم خردک و آن سوراخ به کلوخی پیوشیدم. سپیده دم پگاه بر سر آن سوراخ آمدم و جولاهه در دعا [ی] مناجات آمده بود. من دهان^(۷۷) بر آن سوراخ نهادم و گفتم یا منذر قم فانذر. جولاهه خیره گشت و مدهوش و متحیر فرو ماند و من برفتم و دیگر بانگ او نشنودم و آن روز و آن شب بیاسودم. تا سپیده دم هم بدان وضع باز آمدم آن جولاهه را دیدم با یاری از آن خویش نشسته و می گفت دوش هم بدین وقت چنین [۷۱ ر] شنودم که یا منذر قم فانذر.

آن جولاهه دیگر گفت اگر دوش شنوده، هم بشنوی و من بشنوم ناچار تو پیغمبر باشی و من به نبوت تو گواهی دهم. ایشان در حدیث بودند که من دهان به سوراخ نهادم و گفتم یا منذر قم فانذر. منذر مر آن یار خویش را گفت شنیدی؟ گفت شنیدم.

و هر دو در سجده افتادند و تضرع کردند. آنگه آن یارش گفت که اکنون هیچ شک و شایبه نماند و بیش از این توقف نباید کردن. فردا بیرون آی خلق را به خدای تعالی خوان تا من ترا گواهی دهم.

گفت من دیگر [روز] به در سرای مأمون شدم. چون نیم روزگاه باز آمدم و به جسر بگذرم مردی را دیدم صاحب جسر به عقابین برکشیده بود و چوب می زد و این صاحب جسر را عباس نام بود و دوست من بود. چون نیک نگاه کردم منذر همسایه من بود که او را به چوب می زدند و یار او با او همی خروشید و می گفت من گواهی دهم که او پیغمبر است، کس پیغمبر را بزند و بیازارد. چون چشم من برو افتاد بشناختم خنده بر من افتاد.

عباس گفت چه می‌خندی؟

گفتم از آن می‌خندم که این پیغمبری است که این را [۷۱ پ] من فرستاده‌ام و قصه از اول تا به آخر بگفتم. عباس بسیار بخندید و بفرمود تا منذر را از عقابین فرو گرفتند و قصه به مأمون نوشت. در وقت از مأمون کس آمد به طلب من و مرا بخواند. چون به خدمت او رفتم و مرا بدید بسیار بخندید و گفت ابلیس نتواند کرد آنچه تو کردی تا بیچاره را از راه ببرد.

گفتم از آن کردم که سخت به تنگ بودم.

پس بفرمود تا منذر را پیش او آوردند. از او پرسید که تو کیستی؟ گفت مردی ام جولاهه اما ایزد تعالی مرا پیغمبری داد و به من وحی فرستاد و من سخن جبرئیل و وحی شنیدم، که مرا گفت یا منذر قم فاندرو این یار من شنید و داند که من پیغمبرم.

مأمون گفت ترا از راه، این مرد همسایه تو برده است و این سخن تو از او شنوده و قصه با او بگفت. البته آن جولاهه را استوار نمی‌آمد تا مأمون بفرمود مریمامه را و جولاهه را با ایشان به سرکار بردند و آن سوراخ و کلوخ بدو نمودند و هم از آن سوراخ یمامه بانگ کرد یا منذر قم فاندرو تا به تحقیق آن جولاهه را معلوم شد.

بعد از آن یمامه گفت که هرگاه که من بر آن جولاهگان برگزاشتمی مرا به یکدیگر نمودند و گفتندی، [جبرئیل آمد]. (۲۵۸).

حواشی بیان الادیان^(۱)

- ۱- هامش «برگزینده و فرستنده» در تصحیح اقبال همین آمده است.
- ۲- اقبال: مصطفی و مجتبی و معلی
- ۳- تصحیح اقبال دین به شمع اضافه نگردیده که کسروی در نقد خود بر تصحیح اقبال «هدایت» را مراد دانسته است (اصلاح اغلاط بیان الادیان که آقای یحیی ذکاء آن را در کاروند کسروی ص ۵۲۱ - ۳۵۴ سال ۱۳۵۲ به چاپ رسانده است)
- ۴- مج: ابوالمعالی محمد بن عبدالله بن [سفید] حسن بن حسین بن ابی طالب علیهم السلام
- اقبال: ابوالمعالی محمد بن عبیدالله بن علی الحسن بن الحسین بن جعفر بن

* علامت اختصاری نسخه‌های مورد استفاده:

- اقبال: بیان الادیان، در شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلامی تألیف ابوالمعالی محمد الحسین العلوی تصحیح عباس اقبال طهران ۱۳۱۲ ش، مطبعة مجلس
- مج: نسخه مجلس
- نسخ: نسخه کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی (ره) نسخه حاضر
- نم: نسخه دکتر اصغر مهدوی

عبداللہ بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم

۵- معج و اقبال (مجلس پادشاهی) اسم امیر نیامده است

۶- نسخ: السلم

۷- اقبال: استقصا

۸- هامش: ایاکم

۹- سورة لقمان، (آیه ۲۵)

۱۰- هامش: بودن

۱۱- از اینجا تا (۴ ر) در چاپ اقبال نیامده است

۱۲- هامش: اهل

۱۳- هامش

۱۴- هامش

۱۵- هامش

۱۶- معج و اقبال: نیامده است

۱۷- نسخ: پرسندند

۱۸- هامش: الله

۱۹- معج و اقبال: یاد نگردیده است

۲۰- هامش: تفاسیر است

۲۱- نسخ: سلامی

۲۲- هامش: تلفظ

۲۳- سورة الاسرى، (آیه ۱۱۰)

- ۲۴- هامش: غیر او را به این
- ۲۵- مج: بسمک الله نوشتندی ولی چون وحی آمد بفرمود تا «بسم الله الرحمن الرحيم» بنوشتند
- ۲۶- سورة هود، (آیه ۴۱)
- ۲۷- سورة الأسرى، (آیه ۱۱۰)
- ۲۸- سورة النمل، (آیه ۳۰)
- ۲۹- سورة الزمر، (آیه ۳)
- ۳۰- نسخ: «ما پرستیدیم» هامش «نه»
- ۳۱- کسروی چون «بتان» جمع است ارجاع ضمیر مفرد صحیح نیست پس «گردانند» درست است (اغلاط ص ۵۲۵)
- ۳۲- مقدسی: البدء و التاریخ (ج اول، ص ۶۲ و ۶۳)
- ۳۳- اقبال: فی گمان هی رستخیز هی بهستی هر مزد و امشاسپندان و مقدسی، مطهر بن طاهر: البدء و التاریخ (آفرینش و تاریخ) ترجمه دکتر شفیع کدکنی، ص ۱۶۹: «فیگماز هم بهسته هر مز و بشتاسپندان فکماز هم رُستخیز»
- ۳۴- مکرر
- ۳۵- اقبال: الفارسیة الدرّیة
- ۳۶- گویا همان «خودای»
- ۳۷- مج: یعنی او بخودی خود خویشان است و اقبال: یعنی او بخودی خویش است و مقدسی: «خُدَست و خُوذُ بُوْذُ یعنی او به ذات خود است»

البدء و التاريخ ترجمه دکتر شفیعی کدکنی ص ۱۶۹

۳۸- نسخ: اساطیر الحکمة

۳۹- اقبال «ابوالحسن عامی» که در نسخه حاضر صحیح آن «ابوالحسن

عامری» صاحب کتاب الامد علی الابد آمده است

۴۰- «الامد علی الابد» عامری ص ۷۴ (چاپ سال ۱۹۸۸ - Romson با

ترجمه انگلیسی)

در نسخه و نیز چاپ اقبال الابد علی الابد آمده است مرحوم اقبال در

حواشی چون نام صاحب کتاب را «عامی» خوانده است اسم کتاب را

تصحیح نموده اند هرچند که از ابوالحسن عامری نیز سخن گفته است

کسروی در اصلاح اغلاط این را نقد و تصحیح داشته اند.

۴۱- ابوالخیر حسن بن سوار بن بابا بهرام خَمار نصرانی از فلاسفه و

علمای معتبر منطق (متولد ۳۳۱) در بغداد و از مترجمین سریانی به عربی

است برای اطلاع از او، بنگرید به الفهرست ابن الندیم، ص ۲۶۵ و چهار

مقاله عروضی، ص ۷۶ چ لیدن و حواشی علامه قزوینی، ص ۲۴۵ و

۲۴۶ و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه، ج ۱، ص ۳۲۲ و المقابسات، ص

۱۶۰ و ۲۰۵ (اقبال ص ۵۳)

۴۲- اقبال در ص ۵۳ آورده است: استیطکین در میان تألیفات افلاطون

کتابی به این نام نیست گویا مقصود کتاب فدرس Phedrs است که موضوع

آن بحث در جمال و زیبایی است و کلمه استیطکین باید تحریف

استیطکس AistheTilKos یونانی باشد که EsTheTique در السنة اروپائی

از آن اشتقاق که به معنی جمال شناسی و درک جمال است

۴۳- نسخ: گر

۴۴- نسخ: سکندر

۴۵- مقدسی: البدء و التاريخ ترجمه دکتر شفیعی کدکنی، ص ۵۰۸

۴۶- هامش: هم

۴۷- مج: بعبری

۴۸- اقبال: ایلوهیم آذونای و مقدسی: البدء و التاريخ، ترجمه دکتر

شفیعی کدکنی، ص ۱۶۹

۴۹- اقبال: تنکری

۵۰- مقدسی: البدء و التاريخ، ترجمه دکتر شفیعی کدکنی، [«شیناوابت

مهادیر»] ص ۱۶۹

۵۱- نسخ: مهادیر بنگرید به ماللهند بیرونی، ترجمه صدوقی سها، ج ۱،

ص ۶۸

۵۲- ماللهند بیرونی، چاپ ۱۹۵۸ دکن، ص ۲۰ و چاپ تهران،

مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۱، ص ۱۶

۵۳- نسخ: بنجل، اقبال: پاتنجل (ماللهند بیرونی) ترجمه صدوقی سها، ج

۱، ص ۱۶

۵۴- نسخ: مکرر

۵۵- هامش: بزرگی بحقیقت و قدرت تمام او راست و هیچ مکان و زمان

بر او محیط نیست و هیچ نادانی بدو متوجه نه (نسخه بدل)

۵۶- اقبال: ابراهیم

۵۷- نسخ: شانک (ماللهند بیرونی) ترجمه صدوقی سها، ج ۱، ص ۱۸

۵۸- نسخ: الشقر اقبال: اسفر (ماللهند بیرونی) چاپ دکن، ص ۲۱ و ۲۳

و چاپ تهران ترجمه صدوقی سها، ج ۱، ص ۱۹

۵۹- اقبال: فلکوی و مقدسی: البدء و التاریخ، ترجمه دکتر شفیمی

کدکنی، «ملکوی و جلوی»، ص ۱۶۹

۶۰- ابو عیسی محمد بن هارون و زاق (متوفی ۲۴۷) صاحب کتاب

المقالات که از مشهورترین کتابهای مسلمانان در معرفت ملل و نحل است

(اقبال ص ۵۴)

۶۱- نسخ: بو حی و بنگرید به ملل و نحل شهرستانی تصحیح محمد رضا

جلالی نائینی، ج دوم، ص ۴۰۵

۶۲- سورة نوح (آیه ۲۳)

۶۳- سورة نجم (آیه ۱۹)

۶۴- اقبال: یغوث، همدان را بوده است

۶۵- اقبال: یعوق، مذحج و یمن را بوده است

۶۶- اقبال: سعد ملکان کنانه را بوده است و بنگرید به سیرت رسول الله

تصحیح دکتر اصغر مهدوی، ج ۱، ص ۱۰۳

۶۷- سورة الجاثیة، (آیه ۲۴) در نسخ «حیواتنا» بعد از دهر آمده است.

۶۸- نسخ: نخبرنا الرسول بان سبحا و کیف حیوة اصیدر او هام

۶۹- سورة الاسراء، (آیه ۴۳)

- ۷۰- سورة النحل، (آیه ۵۷)
- ۷۱- نسخ: اركبوا
- ۷۲- نسخ: مستوشقین بنگرید به ملل و نحل شهرستانی تصحیح دکتر محمد رضا جلالی نائینی، ج دوم، ص ۴۰۶ (متساوقین)
- ۷۳- نسخ: کلنکر
- ۷۴- نسخ: القسم
- ۷۵- نسخ: عمر
- ۷۶- نسخ: قیس بن ساعدة الاباری بنگرید به شهرستانی ملل و نحل، ج دوم، ص ۴۰۰
- ۷۷- نسخ: ضمرة
- ۷۸- نسخ: بنی عیس بن نعیم
- ۷۹- اقبال: زید بن عمر نفیل
- ۸۰- نسخ: بد
- ۸۱- این دعا در نسخه‌های دیگر نیامده است
- ۸۲- نسخ: اغالی
- ۸۳- سورة توبه، (آیه ۳۱) (نسخ، واتخذو)
- ۸۴- اقبال: شارح مذهب او مردی از اسقفان نام متی بن التمیم الیمقوبی
- ۸۵- نسخ: حاملینی
- ۸۶- نسخ: جا
- ۸۷- اقبال: فسطیار

- ۸۸- نسخ: دافرح در تصحیح اقبال زواج بعد از عسرتنج آمده که او را ده مرد فرمانبردارند
- ۸۹- نسخ: شهر
- ۹۰- نسخ: استا
- ۹۱- نسخ: بسا
- ۹۲- نسخ: بحرایی
- ۹۳- نسخ: اندوه
- ۹۴- نسخ: مفرط
- ۹۵- اقبال: لاتجمع
- ۹۶- نسخ: پازهر
- ۹۷- در هامش آمده است
- ۹۸- اقبال: موشی
- ۹۹- اقبال: صابیون
- ۱۰۰- اقبال: سرور
- ۱۰۱- اقبال: ابوالحسن نویزی
- ۱۰۲- نسخ: آذر
- ۱۰۳- اقبال: گوشت شتر و درّاج و کبوتر نخورند و ماهی نخورند
- ۱۰۴- نسخ: نفع
- ۱۰۵- هامش: که از کاهلی بی دینی اختیار کرده اند و همه را منکر بوده اند
- ۱۰۶- اقبال: و سعد ... (که سعد باید باشد)

- ۱۰۷- اقبال: و اخذنی بیدی
- ۱۰۸- اقبال: بیعض
- ۱۰۹- سورة الاعراف، (آیه ۱۵۹)
- ۱۱۰- سورة الحديد، (آیه ۲۷)
- ۱۱۱- اقبال: تنجوا
- ۱۱۲- سورة الاعراف، (آیه ۱۵۷)
- ۱۱۳- نسخ: جهل (کسروی: جَبَل)
- ۱۱۴- نسخ: یفترقا
- ۱۱۵- مکرر
- ۱۱۶- مکرر
- ۱۱۷- سورة الاعراف، (آیه ۱۵۹)
- ۱۱۸- سورة الحديد، (آیه ۲۷)
- ۱۱۹- سورة الاعراف، (آیه ۱۵۷)
- ۱۲۰- هامش
- ۱۲۱- نسخ: الهزلیة
- ۱۲۲- نسخ: الذکینه
- ۱۲۳- اقبال: الغرابیّة و البُرغیّة والیعقوبیة والاسماعیلیة والازدریّة
- ۱۲۴- نسخ: أَلْغَلَاتِیَّة، الشَّیْبَة، الصَّالِحِیَّة، الشَّمِیْرَة، الحَجْدِیَّة
- ۱۲۵- سورة الزخرف، (آیه ۳۲)
- ۱۲۶- نسخ: مقاربة

۱۲۷- اقبال: اقتدوا هذا الشاب المهدی

۱۲۸- اقبال: گروهی از او به جهت فرق بگویند

۱۲۹- ابو عبدالله محمد بن حسن شیبانی (درگذشته ۱۸۹) مدفون در ری،
ابومطیع بلخی قاضی بلخ، متوفی (۱۹۷)، ابویوسف یعقوب بن محمد
قاضی القضاة دستگاه هارون الرشید (درگذشته ۱۸۲) مزار وی در بغداد
است. اقبال: «زُفر بن هُذیل» قاضی بصره (درگذشته ۱۵۸)

۱۳۰- سورة الانعام، (آیه ۱۰۳)

۱۳۱- سورة ابراهيم، (آیه ۴۸)

۱۳۲- اقبال: نگویند

۱۳۳- نسخ: الهزلیة

۱۳۴- اقبال: عَبَاد

۱۳۵- اقبال: الْمُعْتَمِر

۱۳۶- اقبال «و امامت او بنص گویند و نص بدو گویند یکی نص جلی»

۱۳۷- نسخ: افضاکم

۱۳۸- سورة مائدة، (آیه ۶)

۱۳۹- اقبال: المغیریة

۱۴۰- نسخ: کثیر المولی «کثیر بن اسماعیل التّوّاء ابتر» فرق الشیعه نوبختی

ص ۵۷ و المقالات الفرق، قمی، ص ۷۳ (دکتر جواد مشکور)

الفرق بین الفرق بغدادی ص ۳۳ و شهرستانی ملل و نحل (ترجمه دکتر

محمد رضا جلالی نائینی) ج ۱، ص ۲۱۱

- ۱۴۱- نسخ: اکرکنیه اصحاب رکن الدین صفان
 ۱۴۲- نسخ: خلیف
 ۱۴۳- نسخ: حنیفیه
 ۱۴۴- نسخ: تهلک
 ۱۴۵- نسخ: البرنغیه
 ۱۴۶- نسخ: برنغ
 ۱۴۷- نسخ: الاروزیه
 ۱۴۸- هامش «و اهل مشهد»
 ۱۴۹- کسروی: عبدالله بن میمون
 ۱۵۰- نسخ: چهاربختان
 ۱۵۱- سورة التین، (آیه ۱ و ۲)
 ۱۵۲- نسخ: بوحدان
 ۱۵۳- سورة الاسراء (آیه ۴۳)
 ۱۵۴- نسخ: مهتکان
 ۱۵۵- اقبال: و مازندران را
 ۱۵۶- سورة طلاق، (آیه ۲) نسخ و اقبال: فانکحوهن
 ۱۵۷- سورة بقره، (آیه ۲۲۹) (نسخ: سفید و اقبال: یعنی دفتان)
 ۱۵۸- سورة نمل، (آیه ۱۶)
 ۱۵۹- سورة الحجرات، (آیه ۱۴)
 ۱۶۰- نسخ: مراضی

۱۶۱- دو زایچه دوازده امام در نسخه تصحیح اقبال آمده و نسخه حاضر صفحه (۳۱) سفید است

۱۶۲- سورة الاعراف، (آیه ۱۷۶)

۱۶۳- سورة المجمعه، (آیه ۵)

۱۶۴- سورة المائدة، (آیه ۴۴)

۱۶۵- اقبال (مؤمنی حکم)

۱۶۶- سورة النساء، (آیه ۳۵)

۱۶۷- سورة المائدة، (آیه ۹۵)، نسخ [میکنم]

۱۶۸- نسخ: الندوة بنگرید به البدء و التاريخ (ترجمه دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی) ص ۸۲۴ و تاریخ یعقوبی ترجمه آیتی ج ۲ ص ۹۷ و فرق الشیعه نوبختی (نجف ۱۹۳۶)، ص ۶ و الفرق بین الفرق بغدادی (مصر ۱۹۲۴)، ص ۷۲ و المقالات و الفرق قمی (مشکور) ص ۵

و ۱۲۹

۱۶۹- نسخ: جکرة بن غاب بنگرید به شهرستانی ملل و نحل (دکتر محمد رضا جلالی نائینی) ج ۱، ص ۱۵۵ و الفرق بین الفرق بغدادی (مصر ۱۹۲۴) ص ۷۶، و تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام رازی (اقبال)،

ص ۳۹

۱۷۰- اقبال: الجرودية بنگرید منابع ارجاع شماره ۱۶۸

۱۷۱- نسخ: البیهشیة اصحاب بیہش

۱۷۲- اقبال: جرودیان

۱۷۳- نسخه تصحیح اقبال در اینجا پایان می‌پذیرد

۱۷۴- مکرر

۱۷۵- سورة فاطر، (آیه ۲۱)

۱۷۶- نسخ: وی

۱۷۷- هامش

۱۷۸- سورة فتح، (آیه ۱۰)

۱۷۹- سورة الزمر، (آیه ۵۶)

۱۸۰- سورة الزمر، (آیه ۵۳)

۱۸۱- سورة نساء، (آیه ۴۸)

۱۸۲- سورة نساء، (آیه ۱۶۴)

۱۸۳- سورة الاسراء، (آیه ۸۸)

۱۸۴- نسخ: المتقین

۱۸۵- واقدی: مغازی (اکسفورد ۱۹۶۶) ج ۱، ص ۸۲

۱۸۶- نسخ: وابرک

۱۸۷- مکرر

۱۸۸- تاریخ طبری (مصر ۱۹۶۲ - محمد ابوالفضل ابراهیم) ج ۳، ص

۲۸۳

۱۸۹- نسخ: ارجال و مقدسی (البدء والتاریخ ترجمه دکتر شفیع کدکنی)

ص ۸۴۴

۱۹۰- سورة مائده، (آیه ۹۹)

- ۱۹۱- نسخ: فان
- ۱۹۲- سورة الاعراف (آیه ۱۲۸)
- ۱۹۳- نسخه دکتر مهدوی (نم) از اینجا شروع می شود
- ۱۹۴- نم: نام شخصی که از معتقدان او بود
- ۱۹۵- سورة کوثر
- ۱۹۶- در نسخه دکتر مهدوی حکایت مسیلمه در اینجا پایان می پذیرد
- ۱۹۷- این خبر در نسخه دکتر مهدوی نیامده است. سجاح دختر حارث تمیمی یعقوبی، ج ۲، ص ۴ و طبری (مصر ۱۹۶۲) ج ۳، ص ۲۶۷
- ۱۹۸- نسخ: بازگشت
- ۱۹۹- نسخ: کابین
- ۲۰۰- نسخ: سفید
- ۲۰۱- واقعی: مغازی (اکسفورد ۱۹۶۶) ج ۱، ص ۲۸۷ و ج ۲، ص ۸۶۳
- ۲۰۲- مکرر
- ۲۰۳- کامل مبرد (چاپ مصر ۱۳۰۸) ج ۲، ص ۱۶۴
- ۲۰۴- نم: نقیضا
- ۲۰۵- نسخ: سفید و ناخوانا
- ۲۰۶- در نسخه دکتر مهدوی اخبار مختار تا اینجا آمده است
- ۲۰۷- نسخ: کمی ناخوانا
- ۲۰۸- سورة بقره، (آیه ۲۴۸)

۲۰۹- نسخ: باسق

۲۱۰- نسخ: بنان بن سمان المتنبی - مقدسی: البدء و التاريخ ترجمة دکتر شفیعی کدکنی، ص ۸۱۹ والفرق بین الفرق بغدادی، ص ۳۷ و شهرستانی ملل و نحل (دکتر محمد رضا جلالی نائینی) ج ۱، ص ۱۹۹ و مقالات الاسلامیین الاشعری (مصر ۱۹۵۰) جزء اول، ص ۶۶

۲۱۱- نسخ: الثلاثة

۲۱۲- در نسخه دکتر مهدوی نیامده است

۲۱۳- سورة آل عمران (آیه ۱۳۸)

۲۱۴- نم: ابوی

۲۱۵- سورة بقره، (آیه ۲۴۹)

۲۱۶- نسخ: کشف و بنگرید به مقدسی: البدء و التاريخ (ترجمة دکتر شفیعی کدکنی) ص ۸۲ الفرق بین الفرق بغدادی ص ۱۳۴ شهرستانی ملل و نحل (دکتر محمد رضا جلاله نائینی) ج ۱، ص ۲۴۰ المقالات و الفرق قمی (دکتر جواد مشکور) ص ۴۷ و ۱۸۷ تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنعام رازی (تصحیح اقبال) ص ۱۷۰ و مقالات الاسلامیین الاشعری (مصر ۱۹۵۰) ج ۱، ص ۷۴

۲۱۷- سورة طور (آیه ۴۴)

۲۱۸- نسخ: در روزگاری که

۲۱۹- نم: راعی

۲۲۰- شوخ جلد

- ۲۲۱- نسخ: الازدری
- ۲۲۲- نسخ: قناعی
- ۲۲۳- نم: جماعی بکمبل و مسعد (گویاکش و سفد و نخشب)
- ۲۲۴- نم: عمر فروخی (دکتر صدیقی: جنبش‌های دینی ایرانیان ص ۲۱۶): «سوبخ مهتر آن ده عمر و سوبخی»
- ۲۲۵- مسعدکان
- ۲۲۶- نسخ: سلیم
- ۲۲۷- نم: وی مسلمانان را
- ۲۲۸- نسخ: یک دینار
- ۲۲۹- نسخ: چهارم
- ۲۳۰- نم: مسیب بن زهیر
- ۲۳۱- نم: الکشی
- ۲۳۲- نم: احد [مقدسی: البدء و التاریخ (ترجمه دکتر شفیعی کدکنی) ص ۹۷۴، مردی از نبط سواد]
- ۲۳۳- هامش
- ۲۳۴- نسخ: میمد
- ۲۳۵- نسخ: بماند و مقدسی: البدء و التاریخ (ترجمه دکتر شفیعی کدکنی) ص ۹۷۵ «اسم رئیس جاویدان است» بنگرید به جنبش‌های دینی ایرانی دکتر صدیقی ص ۲۸۹
- ۲۳۶- نم: اویحکان (گویا آذربایجان)

- ۲۳۷- نم: از میر
- ۲۳۸- نم: المبرقعی
- ۲۳۹- نسخ: آن کار
- ۲۴۰- این خبر در نسخه دکتر مهدوی نیامده است بنگرید به مقدسی:
البدء و التاريخ (ترجمه دکتر شفیعی کدکنی) ص ۵۹۷
- ۲۴۱- نسخ: مقری
- ۲۴۲- سورة صف، (آیه ۶)
- ۲۴۳- نم: محمی
- ۲۴۴- هامش
- ۲۴۵- نسخ: منامره
- ۲۴۶- نسخ: نقضا
- ۲۴۷- از او در ماللهند بیرونی ص ۴ و ۱۶۶ و الآثار الباقیه ص ۲۲۲ و
۲۲۵ و زادالمسافرین ناصر خسرو ۷۳ و ۹۸ و ۱۰۲ و اختیارات
مظفری (قطب الدین شیرازی) و نیز علامه قزوینی در یادداشتها ۱: ۱۵ و
راهنمای کتاب ۳۰: ۵: ۵ یاد گردیده است (به نقل از فرهنگ ایران زمین ج
۱۰ ص ۳۰۶)
- ۲۴۸- سورة الزخرف، (آیه ۴۵)
- ۲۴۹- نم: بهق
- ۲۵۰- نسخ: تدبیر را
- ۲۵۱- ابوعلی الحسین بن احمد بن محمد السلامی الخوارزمی البیهقی

النیشابوری صاحب کتاب التاریخ فی اخبار ولاة خراسان و النتف
والطرف و المصباح و الثار و استاد ابوبکر خوارزمی در گذشته سی چهل
سال پس از ۳۰۰ هجری (یادداشت‌های قزوینی ۵: ۱۴۲)

۲۵۲- نم: از نا [حیه] سند از دیهی

۲۵۳- نم: حبیب

۲۵۴- سورة بقره، آیه ۲۵۸

۲۵۵- این حکایت در نسخه دکتر مهدوی نیامده است

۲۵۶- پایان نسخه دکتر مهدوی: تم الكتاب بعون الملك الوهاب فی يوم
یکشنبه (۱۹) نوزدهم شهر جمادی الاول سنه ۱۰۶۳ (جنگ ش ۴۸۲
کتابخانه آقای دکتر اصغر مهدوی گردآورده محمد علی بن حاج محمد
مهدی کاشانی در روز پنج شنبه ۹ جمادی الثانیه ۱۲۵۱)

۲۵۷- نسخ: در آن

۲۵۸- هامش (سطر اول ص ۷۲ ر)

فهرست و مراجع

- ۱ - فهرست نامهای کسان
- ۲ - فهرست جایها
- ۳ - فهرست ادیان و مذاهب
- ۴ - فهرست قبایل و اُمم
- ۵ - فهرست اسامی پنهان
- ۶ - فهرست اسامی کتابها
- ۷ - کتابهایی که در حواشی بدان ارجاع گردیده است

فهرست نامهای کسان

ابوالحسن عامری ۲۵	آدم (أبوالتَّيَّسَر) ۱۱۳ و ۱۱۷
ابوالحسن علی سهل ۱۲۰	آغازیمون ۳۴ و ۴۷
ابوالحسن کاتب مروزی ۱۲۹	آل حنیفه ۱۰۱
ابوالحسن وزیری ۴۷	ابالحسن ۵۳ و ۵۴
ابوالحنیفه نعمان بن ثابت بن المرزبان	ابراهام ← ابراهیم
الکوفی ثم الفارسی ۶۲	ابراهیم (خلیل الرحمان)
ابوالخیر خمار ۲۵	۲۸ و ۳۳ و ۴۵ و ۱۱۳ و ۱۱۷ و ۱۲۴ و ۱۳۸
ابودلف عجلی ۱۲۲	ابراهیم بن مالک اشتر النخعی ۱۰۹
ابوریحان بیرونی ۲۸ و ۲۹	ابراهیم بل محمد بن طلحة ۱۰۸
ابوسعید ابوالخیر ۸۸	ابراهیم نظام ۱۳۶
ابوالطیب تبریزی ۱۳۶	ابراهیم یسار النظامی ۶۴
ابوعبدالله بن الحسن بن محمد الکوفی ۵۱	ابن المقنّع (ابی المقنّع) ← المقنّع
ابوعبدالله محمد بن ادريس شافعی	ابن هبیره ۱۱۲
المطلبی ۶۱	ابن هیثم ۱۳۶
ابوعبیده جراح ۱۰۱	ابوالادیان صوفی ۱۲۶
ابوعلی احمد بن المظفر الصنعانی ۱۳۳	ابواسحاق بن یوسف ۱۱۵
ابوعون عبدالملک بن یزید ۱۱۹	ابوبکر صدیق ۶۰ و ۷۴ و ۸۳ و ۹۸ و ۱۰۱ و
ابوعیسی اصفهانی ۱۱۵	۱۳۵
ابوعیسی بن هارون الوراق ۳۱ و ۱۱۴	ابوجعفر محمد بن علی الباقر ۱۱۳
ابوالفتح عبدالرحیم بن عبدالله ۵۱	ابوجعفر منصور ۱۱۵
ابوالفضل بن عبدالصمد بن محمد	ابوالحسن الدینوری ۵۱

العاصمی ۵۱	ابی حنیفه کوفی ۸۹
ابوالقاسم عبدالله بن احمد اللکمی ۱۱۱	ابی شمر سلم بن شمر ۸۹
ابوالقاسم کعبی بلخی ۶۴	ابی صحاب جهم ۸۵
ابوالقاسم محمد ← محمد مهدی (ع)	ابی عبدالله محمد بن الکرام السجستانی ۸۶
(امام -)	
ابوقیس صرحة بن ابی انس ۳۳	ابی کامل ۶۷
ابومحمد هارون الکشی ۱۱۹	ابی کرب القریر ۶۷
ابومسلم ۱۱۶ و ۱۳۳	ابی منصور الکسف ۱۱۴
ابومطیع بلخی ۶۲	احمد بن زکریا کمال ۱۳۱ و ۱۳۲
ابوالمعالی محمد بن نعمت بن عیدالله بن	احمد بن سمط ۱۰۸
محمد بن عیدالله بن علی بن حسین بن	احمد بن محمد الشاعر ۱۳۵
جعفر بن عیدالله الحسین بن علی ابن ابی	احمد حنبل ۶۲
طالب ۱۷	احنف بن قیس ۱۱۰
ابومعشر یمامة بن الشرس النمیری ۱۳۸	اخطل صبعی کذاب ۱۰۶
ابوموسی اشعری ۶۲ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹	ادانی ۴۷
ابوهاشم المقنع ← المقنع	ارسطاطاليس ۲۶ و ۳۴
ابوالهذیل علاّف ۶۴	الازدری ← علی الازری
ابوهریره المجلی الکوفی ۱۱۳	اسحاق بن ابراهیم بن مصعب ۱۴۷
ابویمامه ← مُسَیْلِمَه کذاب	اسحاق بن عمر ۶۷
ابویوسف القاضی ۶۲	اسکندر ۲۶
ابی بن منصور المجلی ۶۷	اسماعیل بن البطیحی ۸۵
ابی بیهس بن هیصم ۸۳	اسماعیل بن علی ۶۸
ابی الجارود زیاد بن ابی زیاد ۶۶	اسود کذاب ۹۵ و ۱۰۴

اصفهانى ۱۲۸	جاحظ، عمر بن بحر ۶۴ و ۱۰۶ و ۱۱۲ و ۱۳۶
اعانى ۳۷	
افشين ۱۲۲	جالينوس ۲۵
افلاطون ۲۵ و ۳۴ و ۴۷	جعفر بن محمد الصادق ۵۱ و ۵۳
اميرالمؤمنين ← على بن ابى طالب (ع)	جهنم بن صفوان ۸۵
امية بن ابى الصلت الثقفى ۳۳	حادان بن شمرك ۱۲۱
الايرانشهرى ۱۳۰	حجاج يوسف ۸۵
بابک خزرم دين ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۳	حسن بن على (ع) (امام) ۵۱ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۱۱۳
بايزيد بظامى ۸۷	حسن بصرى ۶۴
بدوه ۴۲	حسن صباح ۷۲ و ۷۳
برقى ← على بن محمد	حسين (ع) (امام) ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۸۴ و ۱۰۷ و ۱۱۱ و ۱۱۳
بريغ بن يونس ۶۸	حسين بن على البزاز ۱۴۸
بشر بن معمر ۶۴	حسين بن محمد التجار ۸۵
بكر بن وائل ۱۰۶	حسين بن منصور الحلاج ۸۷ و ۸۸ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰
بكنف بن يزيد الحبلى ۹۹	حصين بن نمير ۱۰۷
بنان بن اسماعيل ۸۶	حنيفه ۹۸
بوميمون قذاح ۶۹	حفص بن المقدم ۸۳
بيان بن سمان التميمى ۱۱۱ و ۱۱۲	حمدان بن قرامطه ۴۸
ثبغ بن كليكرب الحميرى ۳۳	حمزة عبدالمطلب ۹۹
ثابت بن اقوام ۱۰۰ و ۱۰۱	حميد بن قحطبه ۱۱۶
ثابت بن ملك ۱۰۸	
ثعلب بن عدى ۸۲	
ثمار بن ديان ۱۱۱	

رملة بنت الحرث النجارية ۹۵	خالد بن ابراهيم الدهلي ۱۱۶
زيرقان بن بدر ۱۰۲	خالد بن سنان ۳۳
زردشت ۲۴ و ۴۱ و ۴۲	خالد بن عبدالله البشري ۱۱۳
زرين ۱۰۸	خالد بن وليد ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱
زندگ ۴۸	خجدر بن محمد التميمي ۸۹
زهير بن ابي سلمى ۳۱	خلف بن عبدالصمد ۶۶
زهير القبي ۱۱۹	خليل بن احمد ۲۲
زيار بن اعلى ۸۶	خيزر بن كاوس الاسروشنى ۱۲۲
زيد بن على ۶۶	خير الزاعى ۱۱۴
سجاح بنت سويد (سجاح بنت اليربوعه)	دارا بن دارا ۲۶
۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴	داود ۳۷ و ۱۱۰
سعد بن مسعود الثقفى ۱۰۶	داود بن على الاصفهاني ۶۱
سعدكان ۱۱۶	دندان ۶۹
سعيد بن جبير ۸۵	الدينورى ۵۱
سقراط ۳۴	ذُكَيْر بن صفوان ۶۶
سلامى ۱۳۵	راعن ۱۱۵
سلمان ۱۳۰	راعى ۱۱۵
سليمان بن عبدالملك امرى ۱۱۵	رَجَال بن نهشل بن عتفوة الحنفى ۹۵ و ۹۷
سولن ۴۷	و ۹۸
سهل بن عبدالله التستري ۱۲۶	رحمان اليمامة ← مُسيلمه كذاب
سهيل بن اسباط ۱۲۲	رسول الله ← محمد بن عبدالله (ص)
سيف الدولة ۱۳۵	رعنا ۱۱۵
شاهپر اردشير ۴۲	رمامة بن شداد الغسانی ۱۰۸

عبدالله بن زبیر ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۱۰ و ۱۱۱	شافعی ۶۲ و ۶۵
عبدالله بن سبا ۶۷	شاکر بن احمد بن عبدالله بن عمران ۱۲۶
عبدالله بن شمراخ ۸۳	شمعی ۱۱۰
عبدالله بن عمر بن حرب ۶۷	شمیب بن خازم ۸۲
عبدالله بن عمر بن الخطاب ۱۰۸	شیث ۴۲
عبدالله بن مطیع ۱۰۹	صاحب النّدیة ۸۲
عبدالله شداد الحتمی ۱۰۸	صالح بن عبدالله المعروف به لعبه ۸۹
عبدالله عباس ۷۷	صرخاب الطبری ۶۶
عبدالله محمد الاصفهانی ۱۲۷	ضحاک بن قیس ۸۲
عبدالجبار بن عبدالرحمن الازدی ۱۱۶	ضرار بن جهم ۸۵
عبدالرحمن بن سریع بن هانی ۱۰۹	ضرب بن زیاد ۱۱۶
عبدالکریم بن عَشرّد ۸۲	طلیحة بن خویلد الاسدی ۱۰۰ و ۱۰۱
عدی المجلاتی ۹۹	طلحة بنی اسد ۹۸
عطارد بن حاجب ۱۰۲ و ۱۰۴	عامر بن احید ۱۲۰
عُکّاشة بن میخَصَن الاسدی ۱۰۰ و ۱۰۱	عامر بن الظرب العدوانی الحکیم ۳۴
علاف ← ابوالهذیل	عایشه ۸۴
علوی ۶۶ و ۶۸	عباس ۱۵۰ و ۱۵۱
علی الازدری ۶۸	عباس بن سهل الساعدی ۱۰۷
علی اصغر ۸۴	عثمان بن عفّان ۶۱ و ۷۴
علی بن ابی طالب (ع) ۵۱ و ۵۳ و ۵۴ و ۶۱	عبدالله ۱۴۸
و ۶۴ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۴ و	عبدالله اباض ۸۳
۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲	عبدالله بن حرب بن عمر ۱۱۲
و ۸۳ و ۹۲ و ۱۰۶ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۳	عبدالله بن حرور ۸۲ و ۸۳

فاطمه (س) ۷۴	علی بن اسماعیل الاشعری ۶۲
فرعون ۶۳ و ۱۴۳	علی بن الحسین ۸۵
فضل بن عبدالله ۸۳	علی بن محمد البرقی ۹۳ و ۱۲۳
فضل بن سهل ۱۴۲	علی یوطالب (سید) ۶۸
قباد ۴۱	عمر بن الامیم ۱۰۲
قران بن جبال العبلی ۹۹	عمر بن خطاب ۵۳ و ۵۴ و ۶۱ و ۷۴ و ۸۳
قُتُس بن ساعدة الایادی ۳۳	و ۱۰۱ و ۱۰۶ و ۱۳۵
قطری بن الفجاءة التمیمی ۸۲	عمر بن سعد بن ابی وقاص ۱۰۸
قیصر ۳۹ و ۴۰	عمر بن الیث ۱۲۵
کثیر بن عبدالرحمان الخزاعی ۱۱۲	عمر بن نفیل ۳۴
کثیر التواء ۶۶	عمر نسوجی ۱۱۶
کیال - احمد بن زکریا	عمرو بن بحر الجاحظ - الجاحظ
کیسان ۶۷	عمرو بن عاص ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹
کیومرث ۴۰	عمرو بن یزید الکلبی ۳۴
مالک اشتر ۷۶ و ۷۷	عمرو عثمان مکی ۱۲۶
مالک بن انس بن مالک ۶۱	عمرو معدیکرب ۱۰۲
مأمون ۴۲ و ۴۳ و ۹۴ و ۱۲۲ و ۱۳۸ و ۱۳۹	عنانی زاهد ۳۷
و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵	عیسی بن مریم ۳۶ و ۳۸ و ۹۲ و ۱۱۳ و
و ۱۵۰ و ۱۵۱	و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و
مانی ۴۱ و ۴۲ و ۹۴	۱۳۹
ماه روی ۱۲۰	عیسی چهارلختان ۶۹
متوکل ۱۲۳ و ۱۳۸	عُیْنَةُ بن حصن ۱۰۰ و ۱۰۱
مجااعة بن فزاره الحنفی ۹۹	عَیْلان بن حرشة الاصبی ۸۹ و ۱۰۲

محمد بن محمد الجیهانی ۱۳۱ و ۱۳۳	محمد ادیب ۷۲
محمد بن یزید المبرد ۱۰۶	محمد بن ایوب ۱۲۳
محمد بن زکریا رازی ۳۵ و ۳۶	محمد بن بسر الجلاب البصری ۱۲۶
محمد المهدی (ع) (امام-) ۷۴ و ۷۵ و ۱۱۲	محمد بن جریر طبری ۹۵
مختار بن ابی عبید بن مسعود ثقفی ۶۷ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰	محمد بن حسن الشیبانی ۶۲
مرتضی علوی (سید-) ۷۵	محمد بن الحسین ۱۲۳
مروان حمار ۱۱۳	محمد بن الحسین الشیبانی ۲۲
مریم ۳۹	محمد بن الحنفیه ۶۷ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۹
مزدک ۴۱ و ۹۴	و ۱۱۰ و ۱۱۲ و ۱۱۳
مسیح ← عیسی مسیح	محمد بن داود ۱۲۱
مَسْلَمَةُ كَذَّاب (رحمان الیمامة) ۲۳ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴	محمد بن داود الازدی ۱۲۱
مصعب بن زبیر ۱۱۱	محمد بن سمعان ۱۲۳
المظفر بن قوام الدین ۱۸	محمد بن شبیه ۸۹
معاذ بن جبل ۱۰۵	محمد بل علی الحنفیه ۱۰۸
معاویة ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۹	محمد بن عبدالله (ص) ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۶ و ۴۵ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۷ و ۵۸ و ۶۰ و ۶۴ و ۶۹ و ۷۱ و ۷۴ و ۷۸ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۴ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۷ و ۱۱۷ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۳۰ و ۱۳۵ و ۱۳۹ و ۱۴۹
معنم ۱۲۲ و ۱۲۸	محمد بن علی ۱۰۹
معمّر بن غیاث السلمی ۶۴	محمد بن الکلاب ۸۶
مغیر بن سعد المجلی ۶۶ و ۸۶	محمد بن محمد الایران شهری ۱۳۰
مغیره بن سعید الکوفی ۱۱۳ و ۱۱۴	

مقاتل بن سلیمان ۸۶	نوح ۴۲ و ۱۱۳ و ۱۱۷ و ۱۲۴
مقدسی، مطهر بن طاهر ۲۶ و ۲۸	نوشزوان ۴۱
المُتَّقِع، هاشم حکیم ۸۷ و ۹۳ و ۱۱۶ و	واقد بن عمر ۹۴ و ۹۵ و ۱۰۴ و ۱۲۳
۱۱۷ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۳۱ و ۱۳۳	وحشی ۹۹
ملکا ۳۹	هادی ۱۳۶
منذر ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱	هارون ۳۶ و ۳۷ و ۶۴ و ۱۳۹
منهال بن میمون العجلی ۸۶	هارون بن یزید ۵۱
مورق خلیفه عباسی ۱۲۳	هارون عبدالعزیز الکتاب الاوراجی ۱۲۵
موسی ۳۶ و ۳۷ و ۵۲ و ۵۴ و ۶۳ و ۶۴ و	هرمس ۳۴ و ۴۷
۹۲ و ۱۱۳ و ۱۱۵ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۲۴ و	هشام بن الحکم ۸۶
۱۲۵ و ۱۳۹ و ۱۴۳	هشام بن عبدالجوالقی ۸۶
موسی بن جعفر ۵۱	موشنگ ۴۴
مهدی خلیفه ۱۴۷	یحیی بن اصرام ۸۲
مهدی قائم الزمان (ع) ← محمد مهدی	یحیی بن زید ۶۶
(امام-)	یحیی بن علی ندیم متوکل ۱۳۷
ناصر خسرو ۷۲ و ۷۳	یزید بن انس ۱۰۸
ناصر زید ۸۵	یزید بن اُنیس ۸۳
نافع أَرْزَق ۸۲	یزید بن معاویه ۸۴ و ۸۵ و ۱۰۷
نجد بن عامر الحنفی ۸۲	یوسف بن عمر ۱۱۴
نسطورس ۳۸	یوشع بن نون ۳۶ و ۳۷
نصر بن احمد ۱۳۵	یعقوب ۳۸
نصر سِتَار ۶۶	یمامة ۱۳۶ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۱

فهرست جایها

جزیره العرب ۲۵	آذربایجان ← ذریکانه
جَلُولاء ۱۰۲	اردبیل ۱۲۰
چشمه لابه کار ۱۲۰	ارمنیه ۱۲۲
حدیقه ۹۸	ازغویه ۶۶
حدیقه الرحمن ۹۸	اسکندریه ۳۹
حمیر ۳۲	اصفهان ۷۲ و ۱۱۳ و ۱۲۷ و ۱۲۸
خزر ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵	انطاکیه ۳۹
خراسان ۳۹ و ۴۵ و ۶۶ و ۷۲ و ۷۳ و ۱۱۶	باب الابواب ۱۲۴
دارالخلافة بغداد ۳۹	بدخشان ۷۲
دمشق ۱۱۵	بخارا ۱۳۱ و ۱۳۵
دومة الجندل ۳۲	بصره ۱۲۳ و ۱۲۶
ذریکانه ۱۲۱	بغداد ۳۹ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۴۹
رأس الجالوت ۳۷	بلخ ۴۴
رضوی ← جبل رضوی	بلدالامین ۷۰
رضوی ← شعب رضوی	بیاسند ۱۳۵
الروم ۲۷ و ۳۹ و ۱۲۲	بیضای فارس ۱۲۵
رومیه ۳۹	بیهق ۱۳۱
ری ۷۲ و ۷۳	بیت الله ۲۲
زمزم ۱۱۰	پارس ۴۸
سامره ۷۵ و ۱۲۲ و ۱۲۸	ترکستان ۱۱۸ و ۱۳۱
سردابه مهدی ۷۵	جبل رضوی ۱۱۱

سنام ۱۱۸	۱۱۳ و ۱۳۵ و ۱۴۱
شام ۷۸	کوه رضوی ۱۱۱
شعب رضوی ۶۷	گرگان ۱۲۴
صفا ۳۲	ماوراءالنهر ۱۱۷ و ۱۱۸
صفین ۷۵	مدینه ۹۴ و ۱۰۱
طائف ۳۲	مرو ۱۱۶ و ۱۳۳
طبرستان ۱۲۴	مروالروء ۱۱۶
طخارستان ۷۳	مروه ۳۲
عالوبالرد ۱۲۰	مصر ۶۹ و ۷۲ و ۷۳
عراق ۴۵ و ۶۲ و ۷۲ و ۷۳ و ۱۱۲ و ۱۱۴	مغرب ۱۳۶
بازار عکاظه ۳۳	مکه ۹۴ و ۱۰۷ و ۱۰۱ و ۱۲۶
غدیر خم ۵۳ و ۵۴	میمه ۱۲۰
غزنین ۴۲ و ۷۲	نخشب ۱۱۶ و ۱۳۱
فارس ۲۴ و ۴۲	نسا ۴۱
قاب قوسین ۶۰	نصیبین ۱۱۵
قادمیه ۱۰۲	نوالند ۱۲۱
القبط ۲۷	نوبهار بلخ ۴۴
قسطنطنیه ۳۹	نهروان ۸۰ و ۸۱
قیروان مغرب ۱۰۹	نیازی ۱۱۶
کازه ۱۱۶	نیشابور ۱۳۱
کربلاء ۱۱۲	هندوستان ۴۲ و ۴۵ و ۱۰۹ و ۱۲۶ و ۱۲۸
کش ۱۳۱ و ۱۳۲	یمامه ۹۴ و ۹۵ و ۹۸ و ۱۰۳
کعبه ۲۲ و ۳۱ و ۳۲ و ۴۴ و ۸۵	یمن ۳۲ و ۶۱ و ۹۵ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۲۱
کوفه ۶۸ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و	یونان ۴۷

فهرست ادیان و مذاهب

آتش پرست ۲۴	تشیع ← شیعه
اباحتیان ۴۸	تعطیل ← دهری
الاباضیة ۸۳ و ۵۶	تناسخ ۴۶
احرورية ۸۴	التومنیة ۵۷
الازارقة ۵۶	الثعالیة ۸۲ و ۵۶
الازردیة ۶۸	ثنوی ۴۲
الازرقیة ۸۲	الجاحظیة ۶۴ و ۵۵
الاسحاقیة ۶۷ و ۵۶	الجازمیة ۵۶
اسلام ۱۱۹ و ۹۱ و ۱۰۲ و ۳۳	الجارودیة ۶۶ و ۵۵
الاسماعیلیة ۶۸	الجوالیقیة ۸۶ و ۵۶
الاشعرية ۶۲ و ۵۵	الجهمیة ۸۵ و ۵۷ و ۵۶
بت پرستان (بت پرستی) ۲۲ و ۲۴ و ۳۳	جهود ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵
۴۴ و ۴۵	الحربیة ۶۷ و ۵۶
البتریة ۶۶	حرانیون ۴۷
البدعیة ۸۶ و ۵۶	الحروریة ۸۳ و ۸۲ و ۵۶
البریغیة ۶۸	الحسنیة ۶۴ و ۵۵
البشریة ۶۴ و ۵۵	الحفصیة ۸۳ و ۵۶
البطحیة ۸۵ و ۵۶	الحلولیة ۸۸ و ۵۷
البنانیة ۸۶	الحنبلیة ۶۲ و ۵۵
الیهیسة ۸۳ و ۵۶	الحنفیة ۶۷ و ۵۵
ترسا ۲۷ و ۱۲۵	الخازمیة ۸۲

الخجدرية ٨٩	الشافعية ٥٥ و ٦١
حرم دينان ٤٨ و ١٢١	الشمراخية ٥٦ و ٨٣
الخشبية ٥٥ و ٦٤	الشمرية ٥٧ و ٨٩
الخلفية ٦٦	الشفعية ٦٩
الخليفية ٥٥	الشيعة ٨٩
خوارج ٥٥ و ٥٦ و ٧٥ و ٨٣ و ١٠٦	الشيعة ٥٥ و ٦٤ و ٦٦ و ٦٩ و ٧٣ و ١٠٧ و
الدوادية ٥٥ و ٦١	١٠٩ و ١١٠ و ١١٣ و ١١٥
دهرى ٣٢	صابى ٤٧
الذكرية ٥٥	صابيان ٤٢ و ٤٧
الذكيرية ٦٦	الصباحية ٥٦ و ٧٣ و ٨٥
الرائية ٨٩	الصحاية ٥٦
الراعية ٣٧ و ٥٦	الصالحية ٥٧ و ٨٩
الرزامية ٥٧	الصفريه ٥٦
روافض ٨٣	الصفريه ٥٥ و ٥٦ و ٨٦
الزارية ٥٦ و ٨٦	الضحاكية ٥٦ و ٨٣
زناده ٤٨	الضرارية ٥٦ و ٨٥
زنديق ٤٨	المجاردة ٥٦ و ٨٢
زيدية ٥٥ و ٦٦	العنايه ٣٧
السائية ٦٧	الغالية ٥٦ و ٦٧
السائية ٥٦	الغراية ٦٧
السامرية ٣٧	الغيلاتية ٥٧ و ٨٩
السامية ٥٦	الفضلية ٥٦
سنت و جماعت ٥٥ و ٥٩ و ٦١ و ٦٢	الفضلية ٨٣
سوفسطائيه ٤٨	فلاسفة ٤٨

المغيرة ٨٦	قراطة ٢٨
المقاتلة ٨٦	الكاملية ٥٦ و ٦٧
المقاعة ٥٦	كاهنان ٣٤
ملكاني ٣٨	الكلاية ٥٦ و ٨٦
الملكانية ٣٩	كرامى ٥٥
المالكية ٥٥ و ٦١	الكرامية ٥٦ و ٨٦
المنصورية ٥٦ و ٦٧	الكريية ٥٦ و ٦٧
المنهالية ٥٦ و ٨٦	الكمية ٥٥ و ٦٤
الناصرية ٥٦ و ٧٣	كيسانى ١١٢
النجارية ٥٦ و ٨٥	الكيسانيه ٥٦ و ٦٧
النجادات ٥٦	المالكية ٥٥
النجدياته ٨٢	المبيضة ٥٦ و ٨٧
النسائية ٥٦	مجبرة ٥٥ و ٥٦ و ٨٤
نسطورية ٣٨	المختاربه ٥٦ و ٦٧
النظاميه ٥٥ و ٦٤	مرجئة ٥٥ و ٨٨
النواصريه ٨٥	مزدكيان ١٢١
النوريه ٥٧ و ٨٨	مسلمان ١٢٤
الوائيه ٥٦	المشبهه ٥٥ و ٥٦ و ٨٦
الهذيليه ٥٥ و ٦٤	المعتزله ٥٥ و ٦٢ و ٦٥
الهشاميه ٨٦	المعريه ٥٥
اليعقوبيه ٣٨	المعمرية ٥٦ و ٦٤
اليزيديه ٥٦ و ٨٣	معطلة ٢٨
	مغان ٣٤ و ٤٠ و ٢١

قبایل و اُمم

سَطِیح ۳۴	آل حنیفة ۱۰۱
شَق ۳۴	بنی اَسَد ۱۰۰
العبرية ۲۷	بنی اُمیّة ۶۶ و ۱۱۲
بنی عبس بن غیث ۳۳ و ۳۴	اوس ۳۲
المعجم ۲۴	بت پرستان ۲۲ و ۲۴ و ۴۴ و ۴۵
عرب ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و	پارسی ۵۳
۴۴ و ۴۵ و ۵۳ و ۷۳ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۸	ترسایان ۲۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۱۲۵
و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۱ و ۱۲۱	بنی تغلب ۳۴
بنی عَسّان ۳۲ و ۳۴ و ۱۰۱	ترک (ترکان) ۲۷
عَطْفَان ۱۰۰	بنی تمیم ۳۴ و ۱۰۲
الفرس (فارسیان) ۲۴ و ۱۰۲	بنی ثقیف ۳۲ و ۱۰۷
بنی فزاره ۱۰۰ و ۱۰۱	بنو ثَمیة ۸۴
اهل قبط ۲۷	جهودان ۲۷ و ۳۶ و ۳۷ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و
فریش ۳۲ و ۱۱۲	۱۲۵
بنی قیس بن صبعة بن ثعلبة ۱۰۶	اهل الحبشة ۲۷
بنی کلب ۳۲	بنی حنیفة ۲۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۸
کنانه ۳۲	خزرج ۳۲
بنی مذحج ۳۲	ذی کلاع ۳۲
بنی هذیل ۳۲	اهل ردّه ۹۸
هندوان (هندیان) ۲۸ و ۲۹ و ۴۴ و ۴۵	اهل روم ۲۷
بنی النجار ۳۳	زنگیان (الزّنج) ۲۹

فهرست اسامی کتابها

توریه (توراة) ۳۷ و ۳۸ و ۱۱۴ و ۱۲۴	آرای هندوان ۲۸
توریه الثمانین ۳۷ و ۳۸	آفرینش و تاریخ ← تاریخ مقدسی
دلیل المتحیرین ۷۳	اختصارات ۴۷
زبور ۳۷ و ۱۱۴	اخوان الصفا ۷۳
زند ۲۴ و ۴۱	ارجن ۲۹
سانک ۲۹	ارژنگ مانی ۴۲
علم الهی ۳۵ و ۳۶	الانجیل ۱۲۴ و ۱۴۰
قرآن ۲۱ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۹ و ۶۳ و ۶۵ و ۶۶	اوستا ۴۱
و ۷۱ و ۷۶ و ۹۳ و ۹۵ و ۱۱۰ و ۱۱۲ و ۱۱۴	ایشفر ۲۹
و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۴۹	اسطیکس ۲۵
کامل ۱۰۶	الامد علی الابد ۲۵
گیتا ۲۹	اوستا ۲۴
مغاریه ۶۱	باسدیر ۲۹
مقالات ۱۱۱ و ۱۱۴	البدء والتاریخ ۲۴ و ۲۶
المُقعِن فی الغیبة ۷۵	بیان الادیان ۱۸
مُوطا ۶۱	پاتنجل ۲۸
وجه دین ۷۳	پازند ۲۴ و ۴۱
هارث ۲۹	تاریخ طبری ۹۵
هستی ۱۳۰	تاریخ مقدسی ← البدء والتاریخ
	تبصرة ۱۰۶

اسامی بت‌ها

نسر ۳۱ و ۳۲	اساف ۳۲
ود ۳۱ و ۳۲	سراع ۳۱ و ۳۲
هبل ۳۲	المزى ۳۱ و ۳۲
یغوث ۳۱ و ۳۲	اللات ۳۱ و ۳۲
بعوق ۳۱ و ۳۲	المنات ۳۱ و ۳۲
	نائله ۳۲

کتابهایی که در حواشی بدان ارجاع گردیده است

- ۱- سیرت رسول الله: اسحاق بن محمد همدانی، به تصحیح دکتر اصغر مهدوی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۱
- ۲- تاریخ طبری (مصر ۱۹۶۲)
- ۳- البدء والتاریخ (آفرینش والتاریخ): مطهر بن طاهر مقدسی، ترجمه دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، ۱۳۷۴
- ۴- ماللهند بیرونی، چاپ ۱۹۵۸ دکن و چاپ تهران مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ترجمه صدوقی سها
- ۵- ملل و نحل شهرستانی: به تصحیح دکتر محمدرضا جلالی نائینی، تهران ۱۳۵۸ - ۱۳۶۲
- ۶- تاریخ یعقوبی: ترجمه عبدالحمید آیتی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲
- ۷- تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام: رازی، به تصحیح اقبال، تهران، ۱۳۱۳
- ۸- کامل میرد، مصر ۱۳۰۸
- ۹- فرق الشيعة نوبختی، نجف ۱۹۳۶
- ۱۰- المقالات والفرق: سعد بن عبدالله اشعری قمی، به تصحیح دکتر محمد جواد مشکور، تهران، ۱۹۶۳

- ۱۱- الفرق بین الفرق: ابو منصور بغدادی، مصر ۱۹۲۴
- ۱۲- مقالات الاسلامین: الاشعری، به تصحیح محیی الدین عبد الحمید، مصر ۱۹۵۰
- ۱۳- کاروند کسروی: یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۲
- ۱۴- فرهنگ ایران زمین: دفترهای ۱-۴ جلد ۱۰، سال ۱۳۴۱
- ۱۵- یادداشت‌های قزوینی، به کوشش ایرج افشار
- ۱۶- جنبش‌های دینی ایرانی: دکتر غلامحسین صدیقی، تهران، ۱۳۷۲
- ۱۷- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، جلد ۲۴
- ۱۸- فهرست میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش پژوه، ۱۳۵۳
- ۱۹- مغازی واقدی، اکسفورد ۱۹۶۶
- ۲۰- نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، دفتر دوم
- ۲۱- الغدیر، علامه عبدالحسین احمد امینی، تهران، چاپخانه حیدری، ۱۳۷۲ ه.ق.

وقت کہ مجاز عمر کی غرض آیت اللہ اہل اسرار بن ہوئے
تجلیوں، ۲۰۱۳ء، ص ۱۵۸

میں نے اس سے پہلے اس کی طرف سے کوئی خط نہیں دیکھا تھا۔

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

این احوال سلام علیکم در دسترس و حضور آن محترم ائمه اهل بیت علیهم السلام است
اندر خیر الملك البلیغ المظهور فی الدین و الامم علیما بحسن کد
شرح ادیان و مذاهب عالمی و اسلامی و روشنی خیر که بر او گفت
که است من بعد از من بقصد و سرزده شود و در پیش رو است
که زده ما این نعمت و سرور که در دست و دل و عقل است به هر یکی نماند
و سر یکی را به آنکه در حدیث آن خبر از آن حدیث که در حدیث است
که جامع اینها می باشد و از درون و از کتب که در کتاب آن افراد را به
مرا فایده می بخشند که در این متن حدیث در آمد و این از او است
بعد از آنکه این حدیث می تواند که در حدیث آن حدیث را که
از وقت که در وقت خود تمام شود و در بعد از قصود باشد
و از دست و خطا و صوم که در این حدیث است که بر این حدیث
شود و می گویند که در این حدیث که در حدیث آن حدیث را که
بیان آن حدیث که در حدیث آن حدیث را که در حدیث آن حدیث را که

نسخه کتابخانه موسی حضرت آیت الله العظمی (ره)
 ششم

من فرستاده ام و قصه از اهل باکو که هم عباس سار جندید و نو بود تان
 از عتاقین نزد فرشته و قصه بامون نوشت در وقت از مامون
 کس که طلب من مرا خواند چون بخت ادرقم قدر اندید
 و گفت ایس تواند کرد آنچه تو کردی تا بجان را از راه بر دی کفم از
 کردم که سخت نیک بودم پس نبود تا مندر آبش آوردند او سر
 که تو گیتی گفت مری ام جلاسه لایزال و متالی مرا بفری و صلیح می
 فرستاد و من بحی حلال و می شنیدم که مرا گفت تا مندم ماند و
 این تا من شنید و دانند پس بنهم مامون گفت ترا از راه این مرد
 تو بر است و از بعضی نوار و شوره و قصه با او بگفت ایس
 استوارنی آن تا مامون نبود و مرا در راه و جلا به ریایان بر کار
 بر اند ایس و مامون بدو و ندوم از آن سوراخ میانه بانگ
 پس درم ماند تا بهیچان جلا به با معلوم شد بعد از آن که گفت
 هرگاه که من بران جلا بهکان برگزینی مرا بکند که بخود و

نسخه کتابخانه حضرت آیت الله مرعشی (ره)

اما کفریه و دوازده امام را حق دانند و ایشان را برنج شمس اند الا اول از پیوسته
در ایشان اعیان زید بن علی ندیدند بنا به تفسیر ایشان است که هر کس در دعوی امامت
کنند و از فرزندان علی علیه السلام باشد امامت را نشاید و ایشان را بیخ فراق
ایار و دیده اعیان بی جا و درین زبانه اند البته اعیان دینی بن صفای
الحشمه اعیان سر جاب طبری اند البته بر اعیان کثر اند از الحشمه است
حلف بن عبد الله ندشدم الکلبا تیر کسب نمرانی علی علیه السلام بود و بدست
ایشان است که امامت بعد از حسین علیه السلام کمر خفیه بازگشت و او را خفیه
از ایشان گویند که در دشمنی خفیه نام داشت و گویند که از روزنده دست دور
رصدن نمایان است بوقت بروز آمدن بر آید و همان کبر و دانش فیه
فرمودند که این تیره اعیان مختار بن ابی جده الشعلی اند اگر چه اعیان
الاسحاقیه اعیان ای بن یحزبند اعیان عدا بن حوین اند
در ایشان ندیدند و از آن دوازده امام که از ایشان پیش علی علیه السلام
رفت و گشت اسلام علیک یا علی الا علی علیه السلام فرمودند او بر خنده
و داسی ایشان را طرز نشاندند امام حسین اند که تیره سمت را ظاهر

[illegible]

نسخه مجلس شورای اسلامی

فرموده بود کردم و بطلایع مسلمانان بر خوردم و با سیر برست مسلمانان افتادم و حالت
 کسی نگفتم تا حال من تو تقریر کردم بشرف از او مثال کردم هر عرب را از چکس من
 گفت شیخی چه بسهم او افتاده بودم بسیار من جبران بود عورت را اسفرد کرده بود مرا
 ادب پانوز اند عرب را از آن عورت آموختم بشرف که چون آنرا با سمره نزد مولای خود
 ابد استگن کردم کینزک را حضرت بنواخت و فرمود ای سیده دیدم هر حق قیام عت
 اسلام و بدلت نصار بر و شرف اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را چگونه تو نمود
 یا بن رسول الله آنرا تب چگونه بیان کنم تو از من بستر عالم بانقداده حضرت فرمود
 هر ترا بشارت بهیم که نزد تو بهتر از ده هزار دینار زرب سرخ باشد کینزک پرسید بشارت
 امام فرمود که بشارت باد ترا بفرزند من بهتر مشرق و مغرب را مالک شود و همه عالم
 از صل و داد ملوک گرداند چنانکه از ظلم و جور پر شده باشد و زجرش گفت که یا حضرت بنجر
 و تو داد امام فرمود آنکس ترا در مسج و شیعوئی محبت فرزندم گرفت و خطبه کرد و زجرش
 محمدر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی آن مرا خبر داد پس امام پرسید چه ای محمدر آنرا شایسته
 عرض کرد که یا امام من مسج شب از زیارت او از آن شب که در دلت ما را دین
 ای جان آورده ام تا حال خایه نموده ام پس حضرت بنجام خود کافور فرمود تا حکیم خزان
 خزان هر مقدس را سرور و احاطه ساخت امام حکیمه خاتون فرمود که این جای کسی را نیست
 یکم که از آن خود برده فرایض و سنن آنرا تعلیم فرما حکیمه خاتون او را در کنار گرفته بود
 بر سر و رو را و او را با خود آورده اند و آنجا فرایض و سنن پانوز اند و بایه محمد سکیم
 و آنی زور کواری صاحب الامر عالمه کرد وید با نیست که در ولادت صاحب الزمان علیه السلام

نسخه دکتر اصغر مهدوی

(متن با الیاف pdf.tarikhema.org)

میکروفيلم کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

فهرست کتابها و مقاله‌های

استاد محمدتقی دانش‌پژوه

استاد دانشگاه تهران - عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی^۱

(آمل ۱۲۹۰ - تهران ۲۷ آذر ماه ۱۳۷۵)

۱- متنها و کتابها

- (۱) ۱۳۲۴ - ترجمه النکت الاعتقادیة: از شیخ مفید، با متن عربی، تهران.
- (۲) ۱۳۲۵ - ترجمه مصادقة الاخوان: از ابن بابویه رازی، با متن عربی، تهران، ۱۸+۵۵ ص.
- (۳) ۱۳۳۵ - الرسالة المعینیه: از خواجه نصیر طوسی، یادبود خواجه طوسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۹۲ ص.
- (۴) ۱۳۳۵ - حل مشکلات معینیه: از خواجه نصیر طوسی، یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۳۰۴ ب + ۲۹ ص.
- (۵) ۱۳۳۵ - رساله امامت خواجه طوسی، یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۲ + ۲۵ ص.
- (۶) ۱۳۳۵ - فصول خواجه طوسی و ترجمه عربی آن از رکن‌الدین محمد بن علی گرگانی استرآبادی، یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات دانشگاه تهران، ۴۰ ص.

۱- این فهرست از ابتدا تا سال ۱۳۵۴ توسط مرحوم دانش‌پژوه با همکاری استاد ایرج افشار تهیه و در جلد ۱۸ مجله راهنمای کتاب چاپ شده است. دنباله آن از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۶۴ توسط آقای عنایت‌الله مجیدی و از سال ۱۳۶۵ توسط قدرت‌الله پیشمازاده تهیه گردیده است و این دو قسمت برای نخستین بار چاپ می‌شود. علاقه‌مندان برای آگاهی یافتن از زندگی‌نامه شادروان دانش‌پژوه به این منابع می‌توانند مراجعه نمایند.

الف: دانش‌پژوه، محمدتقی: «سرگذشت من»، راهنمای کتاب، جلد ۱۸ (۱۳۵۴) ۶۵۹-۶۸۸.

ب: افشار، ایرج، «درباره دانش‌پژوه»، راهنمای کتاب، جلد ۱۹ (۱۳۵۵) ۲۷۳-۲۸۲.

ج: افشار، ایرج، «گفتگو با محمدتقی دانش‌پژوه»، راهنمای کتاب، جلد ۲۱ (۱۳۵۷) ۲۴۰-۲۸۱.

ه: افشار، ایرج، «دانش‌پژوه دانشمند و فهرست‌نگار جهانی» کلک، خرداد و تیر ۱۳۷۳، ش ۵۱-۵۲: ۱۵۵-۱۶۳.

(۷) ۱۳۳۵ - سه گفتار خواجه طوسی دربارهٔ چگونگی پدید آمدن چند چیز از یکی و سازش آن با قاعدهٔ آفریده نشدن بسیار از یکی (الواحد لا یصدر عند الا الواحد). یادبود هفتصدمین سال خواجه نصیرالدین طوسی، انتشارات دانشگاه تهران. ص ۲۱.

(۸) ۱۳۳۷ - تبصرهٔ ابن سهلان ساوی بفارسی با دو رساله در منطق یکی به فارسی و یکی به عربی با تحقیق در تاریخ منطق در ایران، تهران. انتشارات دانشگاه تهران از محل هدیهٔ دکتر یحیی مهدوی، ش ۴. ۷۵+۱۷۹ ص.

(۹) ۱۳۳۷ - دو رساله دربارهٔ آثار علوی مشتمل بر الرسالة السنجریه فی الکائنات العنصریه تألیف زین‌الدین عمر بن سهلان ساوجی و رسالهٔ آثار علوی تألیف شرف‌الدین محمد مسعودی مروزی با دیباچه‌ای در تاریخ این علم و بحث دربارهٔ این دو کتاب، تهران. انتشارات فرهنگ ایران زمین، ش ۵. ۱۲۸+۲۲ ص.

(۱۰) ۱۳۳۸ - جامع‌التواریخ رشیدی (بخش فاطمیان و صباحیان): از رشیدالدین فضل‌الله همدانی. تهران. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۶+۲۴۲ ص. چاپ دوم (۱۳۵۶).

(۱۱) ۱۳۳۸ - وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی از آغاز تا سنجر. از عباس اقبال آشتیانی. با همکاری یحیی ذکاء. تهران، انتشارات دانشگاه تهران. ص ۳۶۳.

(۱۲) ۱۳۳۹ - معتقد الامامیه، متن فارسی در کلام و اصول فقه شیعی بفارسی از سدهٔ هفتم. با دیباچه‌ای دربارهٔ تاریخ فقه و این کتاب. تهران. ۳۴+۵۳۸ ص.

(۱۳) ۱۳۳۹ - اخلاق محتشمی: از خواجه طوسی با رسالهٔ دیگر او در اخلاق و مذهب: ترجمهٔ الادب الوجیز للولد الصغیر، تولا و تبراء، فضایل امیرالمؤمنین علی(ع)، با تحقیقی دربارهٔ تحول مذهبی خواجه طوسی. ۳۲+۵۹۰ ص (چاپ دوم، ۵۴+، ۱۳۶۱).

(۱۴) ۱۳۴۰ - کسر اضنام الجاهلیه: از صدرالدین محمد بن ابراهیم بن یحیی القوامی الشیرازی (۹۷۹-۱۰۵۰) فی الرد علی المتصوفه، حقه و قدم له محمدتقی دانش‌پژوه، جامعهٔ طهران (دانشکدهٔ الهیات)، ۳۲+۱۴۶ ص.

- (۱۵) ۱۳۴۱ - دو رساله در اخلاق: (۱) مکارم اخلاق رضی الدین ابو جعفر محمد نیشابوری و گشایش نامه از سده ۷ و ۸، دانشکده الهیات. تهران، در ۵۴۰ ص.
- (۱۶) ۱۳۴۱ - تحفه در اخلاق و سیاست (متن فارسی سده هشتم). بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۶+۲۵۸+۷۱ ص.
- (۱۷) ۴۳-۱۳۴۲ - النهایة فی مجرد الفقه و الفتاوی: از شیخ طوسی، متن عربی با ترجمه فارسی کهن، از محل هدیه دکتر اصغر مهدوی به دانشگاه تهران، سه جلد.
- (۱۸) ۱۳۴۳ - ترجمه مختصر نافع از محقق حلی، متن فارسی سده هفتم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۳۶+۴۷۸. (چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۲).
- (۱۹) ۱۳۴۳ - زبدة التواریخ (تاریخ اسمعیلیه به فارسی): از جمال الدین ابوالقاسم عبدالله بن علی بن محمد کاشانی، پیوست مجله دانشکده ادبیات، تبریز. ۳۱۸ ص. چاپ دوم ۱۳۶۶ تهران، مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۲۶۲+۱۰۰ ص.
- (۲۰) ۱۳۴۳ - کتاب الاسرار و سر الاسرار: از ابوبکر محمد بن زکریا بن یحیی رازی با تجارب شهریاری شهریار بهمنیار پارسی، تهران. کمیسیون ملی یونسکو در ایران. ۱۸+۱۲۸+۳ ص.
- (۲۱) ۱۳۴۵ - ذخیره خوارزمشاهی: از اسماعیل بن حسن جرجانی با همکاری ایرج افشار، تهران. انتشارات دانشگاه تهران. جلد اول و دوم.
- (۲۲) ۱۳۴۵ - بحرال فوائد، متن فارسی شامل کلام و تصوف و فقه از سده ششم، تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب. ۱۸، ۲۶+۵۴۰+۱ ص.
- (۲۳) ۱۳۴۵ - یواقیت العلوم و دراری النجوم، دائره المعارف سده ششم. تهران. بنیاد فرهنگ. ۱۴، ۱+۳۲۵ ص. چاپ دوم ۱۳۶۴. انتشارات روزنامه اطلاعات ک+۳۲۵.
- (۲۴) ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۳ - ترجمه شرایع محقق حلی: از ابوالقاسم بن احمد یزدی. تهران. انتشارات دانشگاه تهران، چهار جلد رویهم ۲۰۸۰ ص.
- (۲۵) ۱۳۴۷ - روزبهان نامه، تهران. انجمن آثار ملی. ۸۹+۵۰۰ ص.
- (۲۶) ۱۳۴۹ - شرح فارسی شهاب الاخبار. انتشارات دانشگاه تهران ۲۵۱ ص.
- (۲۷) ۱۳۵۰ - نوادر التبادر لتحفة البهادر. با همکاری ایرج افشار، تهران. بنیاد فرهنگ

- ایران. ۸+۲۶۰ ص.
- (۲۸) ۱۳۵۱ - آثار درویش محمد طبسی. با همکاری ایرج افشار. تهران. خانقانه‌اللهی. ۲۰+۵۵۶ ص.
- (۲۹) ۱۳۵۵ - فهرست آثار دانشمندان ایرانی و اسلامی در غناء و موسیقی. تهران، وزارت فرهنگ، اداره کل نگارش. ۴+۲۳۸ ص.
- (۳۰) ۱۳۵۶ - استرabadنامه (وقفنامه‌های گرگان - ضمیمه) بکوشش مسیح ذبیحی با همکاری ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه، تهران، امیرکبیر، ۳۱۷ ص.
- (۳۱) ۱۳۵۷ - المنطق. لابن المقفع (و) حدود المنطق لابن بهریز. تهران، انجمن فلسفه ایران، ۷۸+۱۵۳ ص.
- (۳۲) ۱۳۵۸ - سوانح الافکار: مکتوبات از رشیدالدین فضل‌الله همدانی. تهران. کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران. ۱۳۵۸. ت+۳۴۸ ص.
- (۳۳) ۱۳۵۹ - فرمان مالک‌اشتر، ترجمه حسین علوی آوی. تهران. بنیاد نهج‌البلاغه، ۱۳۵۹، ۱۰۰ ص.
- (۳۴) ۱۳۵۹ - ترجمه جاویدان خرد: از مشکویه رازی. ترجمه شرف‌الدین عثمان بن محمد قزوینی. دانشگاه تهران. ۴۳+۲۲۹ ص.
- (۳۵) ۱۳۶۱ - جامع الحکمة: از افضل‌الدین کاشانی. تهران، بنیاد قرآن. ۱۲+۱۳۵ ص.
- (۳۶) ۱۳۶۲ - جام جهان‌نمای. ترجمه فارسی کتاب التحصیل بهمنیار بن مرزبان شاگرد ابن‌سینا. با همکاری عبدالله نورانی. تهران، موسسه مطالعات اسلامی، با همکاری مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. ۵۲+۶۲۹ ص.
- (۳۷) ۱۳۶۳ - تاریخ الوزراء: از نجم‌الدین ابوالرجاء قمی. تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۵۶+۴۳۹ ص.
- (۳۸) ۱۳۶۴ - النجاة: از ابن‌سینا. تهران، انتشارات دانشگاه تهران. ۱۰۳+۷۸۲ ص.
- (۳۹) ۱۳۶۵ - نزهة الارواح و روضة الافراح: از شهرزوری. ترجمه فارسی قدیم. با همکاری سرور مولائی. تهران. انتشارات علمی و فرهنگی.
- (۴۰) ۱۳۶۵ - تاریخ‌نگاری فلسفه. تهران، انتشارات علمی و فرهنگی. ۲۳۳ ص.
- (۴۱) ۱۳۶۷ - فقه هزار و چهار صد ساله اسلامی (کتابشناسی). تهران، انتشارات علمی

و فرهنگی. ۲۶۰ ص.

(۴۲) ۱۳۶۷ تا ۱۳۶۹ - المنطقیات للفارابی. قم. کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی. جلد اول (۱۳۶۷) ۶+۵۱۰، جلد دوم (۱۳۶۸) ۲۶+۵۳۳، جلد سوم (۱۳۶۹) ۲۷+۴۳۶ ص.

(۴۳) ۱۳۶۸ - معارج نهج البلاغه: از علی بن زید بیهقی. کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی. قم ۷۱+۴۶۸ ص.

(۴۴) ۱۳۶۸ - مفتاح الطب و منهاج الطلاب: از ابوالفرج بن هندو. با همکاری دکتر مهدی محقق، انتشارات موسسه مطالعات اسلامی دانشگاه مکتب گیل. ۲۰۲+۱۷۹+۳۸۲ ص.

(۴۵) ۱۳۶۹ - حیات النفوس یا فلسفه اشراق به زبان فارسی: از اسماعیل ریزی. تهران. موقوفات دکتر محمود افشار یزدی. ۱۲+۵۷۸ ص.

(۴۶) ۱۳۷۴ - مجمل الحکمة (ترجمه کهن از رسائل اخوان الصفا). با همکاری ایرج افشار. تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۲۷+۲۳+۴۱۱ ص.

(۴۷) ۱۳۷۴ - بستان العقول فی ترجمان المنقول: از محمد بن محمود زنگی بخاری. با همکاری ایرج افشار. تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. ۲۴+۲۳۵ ص.

(۴۸) ۱۳۷۴ - نهاية الارب فی اخبار الفرس و العرب. تهران. انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. ۴۷۳ ص.

۲- فهرست نسخه های خطی

(۱) ۱۳۳۰ تا ۱۳۶۴ - فهرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در هجده جلد:
الف - فهرست کتابخانه اهدائی مرحوم سید محمد مشکوة به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران که بالغ بر ۱۳۲۰ جلد می شود از شماره ۱ تا ۱۳۲۰.^۱
جلد سوم - جلد سوم بخش یکم - کتابهای فلسفی و عرفانی و کلامی.
(۶۹۰ ص. چاپ ۱۳۳۲).

جلد چهارم - جلد سوم بخش دوم - کتابهای تاریخ فلسفه و پزشکی و ریاضی و هنرهای شگفت‌انگیز و افزارهای علمی. (ص ۶۸۱ تا ۱۰۵۲ + ۷۹. چاپ ۱۳۳۲).

جلد پنجم - جلد سوم بخش سوم - کتابهای اخبار و اصول فقه. (ص ۱۰۵۵ تا ۲۱۰۹. چاپ ۱۳۲۵).

جلد ششم - جلد سوم بخش چهارم. (ص ۲۱۱۰ تا ۲۶۰۰ + ۴۱۱. چاپ ۱۳۳۵).

جلد هفتم - جلد سوم بخش پنجم. (ص ۲۶۰۱ تا ۲۸۰۸ + ۳۱. چاپ ۱۳۳۸).

ب - فهرست کتابهای خطی خریداری شده و اهدائی دیگران.

جلد هشتم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۱۳۲۱ - ۲۱۲۰. (۹ + ۷۶۰. چاپ ۱۳۳۹).

جلد نهم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۲۱۲۱ - ۲۶۲۹. (۷۶۱ تا ۱۵۰۴. چاپ ۱۳۴۰).

جلد دهم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۲۶۳۰ - ۳۰۶۲. (۱۵۰۵ تا ۲۰۰۰. چاپ ۱۳۴۰).

جلد یازدهم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۳۰۶۳ - ۳۴۹۶. (۲۰۰۱ تا ۲۵۰۴. چاپ ۱۳۴۰).

جلد دوازدهم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۳۴۹۷ - ۴۰۱۳. (۲۵۰۵ تا ۳۰۰۸. چاپ ۱۳۴۰).

جلد سیزدهم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۴۰۱۴ - ۴۵۷۹. (۳۰۰۹ تا ۳۵۱۲. چاپ ۱۳۴۰).

جلد چهاردهم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۴۵۸۰ - ۴۹۴۴. (۳۵۱۳ تا ۴۰۶۴. چاپ ۱۳۴۰).

جلد پانزدهم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۴۹۴۵ - ۵۴۰۰. (۴۰۶۵ تا ۴۲۴۴ + ۲۸۰. چاپ ۱۳۴۵).

جلد شانزدهم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۵۴۰۱ - ۸۰۰۰. (۱۴ + ۷۶۸. چاپ ۱۳۴۵).

چاپ (۱۳۵۷).

جلد هفدهم - نسخه‌های خطی شماره‌های ۸۰۰۱ - ۱۰۰۵۰. (۵۴۰ ص. چاپ ۱۳۶۴).

جلد هجدهم - فهرست نامها و عکسهای مجلدات ۱۶ و ۱۷. (۲۶۹+۱۱+۶۵۲ ص. چاپ ۱۳۶۴).

(۲) ۱۳۳۹ - فهرست کتابخانه دانشکده حقوق. تهران. انتشارات دانشگاه تهران. (۱۲+۶۰۲ ص).

(۳) ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۴ - فهرست کتابخانه دانشکده ادبیات (نسخه‌های خطی):

(۱) مجموعه اصلی. ۱۳۳۹. ۶۸۲ ص (ش ۱ س ۸ مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران).

(۲) مجموعه وقفی علی اصغر حکمت، ۱۳۴۱ (پیوست ص ۱۰ مجله ادبیات تهران).

(۳) مجموعه امام جمعه کرمان، تهران. ۱۳۴۴. ۱۰+۲۵۰ ص (ش ۱ س ۳ مجله ادبیات تهران).

(۴) ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰ - فهرست کتابخانه سپهسالار. تهران. انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی. با همکاری علینقی منزوی. ج ۳ در ۱۹+۵۴۸ ص. ۱۳۴۰ ج ۴ در ۵۶۰ ص. ۱۳۴۶ جلد ۵ در ۷۶۸ ص. ۱۳۵۶.

(۵) ۱۳۴۵ - فهرست کتابخانه دانشکده الهیات. با همکاری دکتر سید محمدباقر حجتی. تهران. انتشارات دانشگاه تهران. ۱۲۲۴+۷ ص.

(۶) ۱۳۴۸-۱۳۴۵ - فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی. با همکاری ایرج افشار و علی نقی منزوی و احمد منزوی.

جلد یازدهم. ۱۳۴۵. تهران. ۴۶۱+۸ ص.

جلد دوازدهم. ۱۳۴۶. تهران. ۴۳۹ ص.

جلد سیزدهم. ۱۳۴۶. تهران. ۴۳۸ ص.

جلد چهاردهم. ۱۳۴۷. تهران. ۴۶۷ ص.

جلد پانزدهم. ۱۳۴۷. تهران. ۳۸۷ ص.

جلد شانزدهم. ۱۳۴۸. تهران. ۴۷۶ ص.

(۷) ۱۳۴۸ - فهرست میکروفیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. ج ۱ در ۱۳۳+۸۲۰ ص. - ج ۲ در ۳۴۸+۶ ص. تهران، ۱۳۵۳ - ج ۳ در ۳۷۱+۵ ص. تهران، ۱۳۶۳.

(۸) ۱۳۵۲ تا ۱۳۷۵ - فهرست کتابخانه ملی ملک زیرنظر تألیف ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه. با همکاری محمدباقر حجتی و احمد منزوی.
جلد اول: نسخه‌های عربی و ترکی. تهران. ۱۳۵۱. ۵۹۵+۲۷ ص.
جلد دوم: نسخه‌های فارسی از آ - ذ. تهران. ۱۳۵۴. ۴۰۰ ص.
جلد سوم: نسخه‌های فارسی از ر - ک. تهران. ۱۳۶۱. ۴۰۱ تا ۶۵۶ ص.
جلد چهارم: نسخه‌های فارسی. دنباله. تهران. ۱۳۶۲. ۶۵۶ تا ۸۶۸ ص.
جلد پنجم: مجموعه‌های فارسی و عربی. تهران. ۱۳۶۳. ۴۹۰ ص.
جلد ششم: مجموعه‌های فارسی و عربی. تهران. ۱۳۶۶. ۴۹۷ ص.
جلد هفتم: مجموعه‌های فارسی و عربی. تهران. ۱۳۶۹. ۶۸۸ ص.
جلد هشتم: مجموعه‌های فارسی و عربی. تهران. ۱۳۶۹. ۶۹۳ ص.
جلد نهم: مجموعه‌های فارسی و عربی. تهران. ۱۳۷۱. ۴۳۴ ص.
جلد دهم: فهرست ترتیبی و شمارشی نسخه‌ها. با همکاری قدرت‌الله پیشنمازاده. تهران. ۱۳۷۲. ۲۷۸ ص.

جلد یازدهم: فهرست الفبائی مؤلفان و مصنفان. استخراج و تنظیم از قدرت‌الله پیشنمازاده. تهران. ۱۳۷۵. ۳۱۰ ص.

(۹) ۱۳۵۵ - فهرست نسخ خطی کتابخانه آستانه مقدسه قم. ۱۱۶+۴۳۴ ص.
(۱۰) ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۹ - فهرست کتابهای خطی کتابخانه مجلس سنا. با همکاری بهاء‌الدین علمی انواری. تهران، ج، اول ۴+۴۱۱+۱۵۲ ص. ج دوم ۴+۵۲۰ ص.

(۱۱) ۱۳۷۴ - فهرستواره کتابخانه مینوی (خطی، عکسی، میکروفیلم، یادداشتها). با همکاری ایرج افشار - تهران، پژوهشگاه علوم انسانی. تهران. ۱۲+۲۵۲ ص.

مقاله‌ها و گفتارها در مجلات و نشریات

- (۱) ۱۳۲۴ - متافیزیک ارسطو و رسالة الحروف فارابی، جلوه ۱: ۷۶-۸۲ و ۱۴۸: ۱۵۴.
- (۲) ۱۳۲۴ - مبادی موجودات افضل‌الدین کاشانی، جلوه ۱: ۱۲۱-۱۲۸.
- (۳) ۱۳۲۴ - خردمندان هفتگانه یونان، جلوه ۱: ۱۲۸-۱۳۲.
- (۴) ۱۳۲۴ - مبحث معرفت و ادراک در فلسفه جدید، جلوه ۱: ۱۳۲-۱۳۸.
- (۵) ۱۳۲۴ - ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی، جلوه ۱: ۱۳۸.
- (۶) ۱۳۲۴ - روزه ترجمه از فرانسه، جلوه ۱: ۲۴۲.
- (۷) ۱۳۲۴ - رسالة شرح صدر فیض کاشانی، جلوه ۱: ۳۹۳-۴۰۹.
- (۸) ۱۳۲۴ - احمس یا پارسا، جلوه ۱: ۵۶۸.
- (۹) ۱۳۲۴ - از منطق ارسطو تا روش‌شناسی نوین، جلوه ۱: ۲-۲۵ و ۱۷۱-۱۷۶ و ۳۰۳-۳۱۵ و ۳۵۴-۳۶۴ و ۵۲۴-۵۲۹ و ۵۸۱-۵۷۸ و ۶۴۷-۶۵۴.
- (۱۰) ۱۳۲۵ - ختنه ترجمه از قاموس فلسفی ولتر، جلوه ۱: ۱۱۹-۱۲۰.
- (۱۱) ۱۳۲۵ - اسلام و انقلاب فکر، جلوه ۲: ۱۳۴-۱۳۹.
- (۱۲) ۱۳۲۵-۲۶ - ابن‌کمونۀ بغدادی، جلوه ۲: ۳۰۹-۳۱۰.
- (۱۳) ۱۳۲۶ - داستان اصحاب کهف، دانشنامه ۱: ۳۳-۵۸.
- (۱۴) ۱۳۲۶ - نخستین مترجم تورات، دانشنامه ۲: ۵۰-۵۴.
- (۱۵) ۱۳۲۶ - سخنی چند از سوفسطائیان یا دانشمندان شکاک، دانشنامه ۱۳۳: ۱۴۶.
- (۱۶) ۱۳۲۶ - فن شعر از شفای ابن‌سینا ترجمه با مقدمه، سخن ۳: ۴۹۸ و ۵۰۴ و ۵۳۳.
- (۱۷) ۱۳۲۹ - منطق جدلی بودایی ترجمه از فرانسه، فروغ ۱: ۳ ص ۲۵-۳۰.
- (۱۸) ۱۳۲۹-۱۳۳۱ - منطق نزد شیخ رئیس پورسینا، دانش ۲: ۳۵۳-۳۶۳ و ۴۶۵-۲۷۵ و ۵۳۵-۵۴۶ و ۶۴۱-۶۵۳ و ۱۵۳-۲۱ و ۱۴۸-۱۵۵.
- (۱۹) ۱۳۳۱ - شکل چهارم یا شکل جالینوسی، مهر ۸: ۹۷-۱۰۱ و ۱۶۶-۱۶۹ و ۲۹۹-۳۰۴.

- (۲۰) ۱۳۳۱ - اخوان صفا یا برادران روشن، مهر ۳۵۳:۸ و ۳۵۷ و ۶۰۵-۶۱۰ و ۷۰۹-۷۱۴.
- (۲۱) ۱۳۳۱ - علی بن موفق بغدادی، مهر ۳۸۲-۳۸۳.
- (۲۲) ۱۳۳۱ - نوشته‌های باباافضل کاشانی، مهر ۴۳۳-۴۳۶ و ۴۹۹-۵۰۲.
- (۲۳) ۱۳۳۲ - پاسخ ابن‌سینا به شیخ ابوسعید ابی‌الخیر، فرهنگ ایران‌زمین ۱۸۹:۱-۲۰۴.
- (۲۴) ۱۳۳۲ - رساله بعض فاضل‌العلماء مدینه‌السلام فی مقولات الشیخ رئیس ابن‌سینا، فرهنگ ایران‌زمین ۱۰۲:۱-۱۱۰.
- (۲۵) ۱۳۳۳ - نکته‌هایی در سرگذشت ابن‌سینا و داستان «سرگذشت»، فرهنگ ایران‌زمین ۴۵:۲-۷۹.
- (۲۶) ۱۳۳۳ - نظم ابن‌الهباریه از حی بن یقظان، دانش ۴۰۳:۳-۴۱۵.
- (۲۷) ۱۳۳۴ - پاسخ خواجه رئیس ابو علی سینا به پرسش ابی‌سعید ابی‌الخیر درباره دین درست با گزارشهای سعدالدین کازرونی و دانشمندی گمنام و عین‌القضاة همدانی، دانش ۳۲۵:۳-۳۳۰.
- (۲۸) ۱۳۳۵ - گفتاری از خواجه طوسی به روش باطنیان، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۳ ش ۴، ص ۸۲-۸۸.
- (۲۹) ۱۳۳۵ - گفتاری درباره سیاست یا جمهوری افلاطون. نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۳۵:۴، ۳۶۱.
- (۳۰) ۱۳۳۵ - شیخ طوسی و کتاب نهاییه، فرهنگ ایران‌زمین ۴۷:۴-۱۲۱.
- (۳۱) ۱۳۳۵ - خواجه طوسی و ابن‌میمون اسرائیلی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۲۵۸:۸-۲۶۲.
- (۳۲) ۱۳۳۶ - گفتاری از خواجه طوسی درباره بود و نبود، مجله دانشکده ادبیات تهران ۴:۱۱-۲۴.
- (۳۳) ۱۳۳۶ - داور فیض کاشانی میان پارسا و دانشمند، نشریه دانشکده ادبیات تبریز س ۲، ۹:۱-۲۳.
- (۳۴) ۱۳۳۶ - رساله محاکمه بین‌المتصوفة و غیرهم، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۱۸:۹-۱۲۶.

- (۳۵) ۱۳۳۶ - پیوستگی منطق و ریاضی نزد خواجه طوسی یادنامه خواجه نصیر، ص ۱۶۶-۱۷۵.
- (۳۶) ۱۳۳۷ - ترجمه فرانسوی دانشنامه علائی از محمد آشنا و هانری ماسه (نقد کتاب)، فرهنگ ایران زمین ۸۴:۶-۸۸.
- (۳۷) ۱۳۳۷ - چند فهلوی در کتابی عرفانی، فرهنگ ایران زمین ۳۲۸:۶-۳۳۳.
- (۳۸) ۱۳۳۸ - السعادة و الاسعاد فی السيرة الانسانية تصحيح مجتبى مینوی، راهنمای کتاب ۴۸:۲-۵۲.
- (۳۹) ۱۳۳۸ - مازندران و استرabad رایینو ترجمه وحید مازندرانی، راهنمای کتاب ۲۳۸:۲-۲۴۲.
- (۴۰) ۱۳۳۸ - مختصر فی ذکر الحكماء اليونانيين و الملیین، فرهنگ ایران زمین ۲۸۳:۷-۳۳۱.
- (۴۱) ۱۳۳۹ - عجایب‌نامه طوسی تصحیح دکتر منوچهر ستوده، راهنمای کتاب ۲۴:۳-۳۱.
- (۴۲) ۱۳۳۹ - احوال و آثار عین‌القضاة همدانی، راهنمای کتاب ۱۹۶:۳-۲۰۲.
- (۴۳) ۱۳۳۹ - وصف نسخه‌هایی چند از کتابخانه سلطنتی از عباس اقبال (تدوین دانش‌پژوه)، نشریه کتابخانه مرکزی درباره نسخه‌های خطی ۱۵۶:۱-۲۰۴.
- (۴۴) ۱۳۳۹ - فهرست پاره‌ای از کتابهای اخلاق و سیاست، نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران درباره نسخه‌های خطی ۲۱۱:۱-۲۲۷.
- (۴۵) ۱۳۴۰ - مشاعر صدرای شیرازی ترجمه و توضیح غلامحسین آهنی، راهنمای کتاب ۹۲۷:۴-۹۳۱.
- (۴۶) ۱۳۴۰ - فهرست نگارشهای صدرای شیرازی، یادنامه ملاصدرا، ص ۱۰۷-۱۲۰.
- (۴۷) ۱۳۴۰ - گوشه‌ای از تاریخ منطق در ایران با متن عربی رساله رشید و طواط و رد افضل‌الدین عمر غیلانی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۲۸۹:۱۳-۳۱۰.
- (۴۸) ۱۳۴۰ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه خصوصی دکتر اصغر مهدوی، نشریه کتابخانه مرکزی ۵۹:۲-۸۱.
- (۴۹) ۱-۱۳۴۰ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه موزه ایران باستان، نشریه کتابخانه

مرکزی ۲: ۱۹۹-۲۱۸.

(۵۰) ۱- ۱۳۴۰ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، نشریه کتابخانه مرکزی ۲۱۹:۲-۲۵۷.

(۵۱) ۱۳۴۱ - مجدولی در ذکر عترت نبی، مجله دانشکده ادبیات تهران ۴، ۹: ۹۰-۱۱۰.

(۵۲) ۱۳۴۱ - جامع الخیرات رکن‌الدین حسینی یزدی (وقفنامه سید رکن‌الدین الحسینی). با همکاری ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین ۹: ۶۸-۲۷۷.

(۵۳) ۱۳۴۱ - نکته‌هایی درباره آثار ملاصدرا، راهنمای کتاب ۵: ۳۳-۴۰.

(۵۴) ۱۳۴۱ - اوپانیشاد تصحیح محمدرضا جلالی نائینی. راهنمای کتاب ۴: ۳۰-۳۱۰.

(۵۵) ۱۳۴۱ - ترجمه فارسی ششصد سئله تورات، راهنمای کتاب ۵: ۵۸۹-۵۹۴.

(۵۶) ۱۳۴۱ - نامه‌ای فارسی از ملاصدرا، راهنمای کتاب ۵: ۷۵۷-۷۶۵.

(۵۷) ۱۳۴۱ - کتابخانه‌های مشهد و معرفی نسخ خطی مهم آنها، راهنمای کتاب ۵: ۹۹۱-۹۹۴.

(۵۸) ۱۳۴۱ - باب پنجم بیان‌الادیان از ابوالمعالی محمد علوی، فرهنگ ایران زمین ۱: ۲۸۲-۳۱۸.

(۵۹) ۱۳۴۱ - تاریخ کرمان یا سالاریه تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، یغما ۱۵: ۱۸۴-۱۸۶.

(۶۰) ۱۳۴۲ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه هنرهای زیبای کشور. با همکاری یحیی ذکاء، نشریه کتابخانه مرکزی ۳: ۱۲۷-۱۴۰.

(۶۱) ۱۳۴۲ - فهرست کتابخانه محمود فرهاد معتمد، نشریه کتابخانه مرکزی ۳: ۱۴۱-۲۷۶.

(۶۲) ۱۳۴۲ - اطلاعاتی درباره برخی از نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده پزشکی تهران، نشریه کتابخانه مرکزی ۳: ۲۷۹-۳۸۶.

(۶۳) ۱۳۴۲ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه سازمان لغت‌نامه دهخدا، نشریه کتابخانه مرکزی ۳: ۱-۵۹ و ۲۷۹-۴۲۶.

(۶۴) ۱۳۴۲ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آستانه امامزاده عبدالعظیم حسنی در

- شهر ری، نشریه کتابخانه مرکزی ۳: ۶۱-۸۳ و ۴۲۷-۴۸۰.
- (۶۵) ۱۳۴۲ - آشنایی با چند نسخه دیگر از کتابخانه دکتر اصغر مهدوی، نشریه کتابخانه مرکزی ۳: ۴۱۸-۴۸۵.
- (۶۶) ۱۳۴۲ - آشنایی با دو کتاب ریاضی فارسی (لب اللباب و لطائف الحساب)، راهنمای کتاب ۶: ۸۱۵-۸۱۸.
- (۶۷) ۱۳۴۲ - فرهنگ کوچک عربی به فارسی از لسان‌الدین افضل سمنانی با دیباچه، مجله دانشکده ادبیات تهران ۱۱: ۸۷-۹۲.
- (۶۸) ۱۳۴۲ - جامع الهدایه فی علم الرمایه از نظام‌الدین احمد درودباشی بیهقی، فرهنگ ایران زمین ۱۱: ۲۲۹-۲۷۹.
- (۶۹) ۱۳۴۲ - یادداشتهایی درباره جامع الهدایه، فرهنگ ایران زمین ۱۱: ۲۷۹.
- (۷۰) ۱۳۴۳ - گفتار ابوالقاسم عبدالواحد بن احمد کرمانی درباره هفتاد و سه گروه، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۶: ۳۰-۳۸.
- (۷۱) ۱۳۴۳ - طبقات الصوفیه یا امالی انصاری تصحیح عبدالحی حبیبی، راهنمای کتاب ۷: ۱۱۰-۱۱۹.
- (۷۲) ۱۳۴۳ - دو فرمان مربوط به شهری از عهد صفوی، راهنمای کتاب ۷: ۱۴۰-۲۴۵.
- (۷۳) ۱۳۴۳ - کتاب المقالات و الفرق اشعری، راهنمای کتاب ۷: ۳۰۸-۳۱۸.
- (۷۴) ۱۳۴۳ - ترجمه فارسی منظوم خطبه البیان از شاهپور کاشانی، مجله دانشکده ادبیات تهران ۱۱: ۳۸۵-۴۱۰.
- (۷۵) ۱۳۴۳ - کتابشناسی فرق و ادیان، فرهنگ ایران زمین ۱۲: ۱۹۸-۱۲۱.
- (۷۶) ۱۳۴۳ - سه فیلسوف ایرانی (ابن ابی‌جمهور احسایی، غیاث‌الدین منصور دشتکی، عبدالرزاق لاهیجی)، مهر ۱۰: ۸۲-۸۷ (این سرگذشت در دائرةالمعارف اردو هم نشر شده است).
- (۷۷) ۱۳۴۴ - آشنایی با آثاری از مظفر بن اردشیر عبادی، نشریه کتابخانه مرکزی درباره نسخه‌های خطی ۴: ۱۲۵-۱۲۷.
- (۷۸) ۱۳۴۴ - رساله در موسیقی از محمد بن محمود نیشابوری، هفتاد سالگی فرخ، ص ۹۹-۱۰۳.

- (۷۹) ۱۳۴۴ - تحفة الملوك امام ابو حامد محمد غزالی، مجله دانشکده ادبیات مشهد ۲۴۶:۱-۳۰۰.
- (۸۰) ۱۳۴۴ - کتابی مهم از عبدالقاهر اهری تألیف ۶۲۹ و اشعار خیام در آن. با همکاری ایرج افشار، فرهنگ ایران زمین ۳۱۱:۱۳-۳۲۲.
- (۸۱) ۱۳۴۴ - کشف الحقایق عزیز نسفی تصحیح دکتر احمد مهدوی دامغانی، فرهنگ ایران زمین ۲۹۸:۱۳-۳۱۰.
- (۸۲) ۱۳۴۴ - دو نامه فارسی صدرای شیرازی، فرهنگ ایران زمین ۸۴:۱۳-۱۰۰.
- (۸۳) ۱۳۴۴ - تاریخ مشاهیر امامیه از رضی الدین محمد قزوینی، مجله دانشکده ادبیات تهران ۱۵۱:۱۳-۱۵۵.
- (۸۴) ۱۳۴۴ - کتاب شویان، راهنمای کتاب ۷۲:۸.
- (۸۵) ۱۳۴۴ - ذیلی بر تاریخ اسماعیلیه یا سندی چند درباره اصل تعلیم و تاریخ اسماعیلیان، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۲۸۹:۱۷-۳۳۰ و ۴۴۰-۴۶۵.
- (۸۶) ۱۳۴۴ - اسناد آستانه درویش حسن ولی در نیاک لاریجان. نشریه کتابخانه مرکزی درباره نسخه‌های خطی ۴۸۱:۴-۶۴۸.
- (۸۷) ۱۳۴۴ - فهرست کتابخانه‌های شهرستانهای (تبریز و کاشان و یزد و اصفهان)، نشریه کتابخانه مرکزی درباره نسخه‌های خطی ۲۸۳:۴-۴۸۰.
- (۸۸) ۱۳۴۴ - جواب المسائل الاربع از غزالی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۲۹۱:۱۷-۲۹۸.
- (۸۹) ۱۳۴۵ - ذیلی بر تاریخ اسماعیلیه، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۸:۱۸-۳۲ (دستور المنجمین) و ۲۱۳-۲۲۸ (بندی از مجموعه قدیمی و تاریخ کبیر).
- (۹۰) ۱۳۴۵ - دو رساله درباره هفتاد و دو گروه، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۴۷:۱۷-۲۵۹.
- (۹۱) ۱۳۴۵ - رساله فی بیان المذاهب و الفرق، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۳۸۷:۱۸-۳۹۳.
- (۹۲) ۱۳۴۵ - الرسالة البهائية، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۸:۲۹۳.
- (۹۳) ۱۳۴۵ - الابینه عن حقایق الادویه. راهنمای کتاب ۴۹۱:۹-۴۹۳.
- (۹۴) ۱۳۴۵ - رساله فی التوحید از یعقوب بن موسی مططب، نشریه دانشکده الهیات

تهران ۱: ۹۱-۱۶۷.

- (۹۵) ۱۳۴۵ - طومار آستانه‌های مازندران، معارف اسلامی ۱: ۵۶-۶۵.
- (۹۶) ۱۳۴۵ - سرگذشت‌نامه عارفان بم، فرهنگ ایران زمین ۱۴: ۲۸۹-۲۹۷.
- (۹۷) ۱۳۴۵-۶ - مجموعه رسائل فلسفی، فرهنگ ایران زمین ۱۴: ۲۹۷-۳۰۶.
- (۹۸) ۱۳۴۵-۶ - مجموعه رسائل خجندی، فرهنگ ایران زمین ۱۴: ۳۰۷-۳۱۲.
- (۹۹) ۱۳۴۵-۷ - آشنایی با چند نسخه خطی، وحید ۴: ۱۸۶-۱۸۷ (۱) ۲۵۷-۲۵۱.
- (۲) ۴۳۶-۴۳۳ (۳) ۶۴۸-۶۴۴ (۴) ۸۵۷-۸۶۱ (۵) ۹۶۰-۹۶۳.
- (۶) ۱۰۵۵-۱۰۵۸ (۷) و ۵: ۲۹۷-۲۹۹، (۸) ۳۸۳-۳۸۶ (۹).
- (۱۰۰) ۱۳۴۶ - قصیده نونیه عنوان الحکم بستی با دو ترجمه منظوم فارسی، مجله دانشکده ادبیات ۱۴: ۶۲۹-۶۳۹ (ش ۵۷ و ۵۸).
- (۱۰۱) ۱۳۴۶ - نسخه‌های خطی مسعود محتشمی، نشریه کتابخانه مرکزی ۵: ۶۷۲-۶۷۳.
- (۱۰۲) ۱۳۴۶ - فهرست کتابخانه محمد تقی بهار، نشریه کتابخانه مرکزی ۵: ۶۵۸-۶۷۱.
- (۱۰۳) ۱۳۴۶ - فهرست کتابخانه عبدالعظیم خان قریب. نشریه کتابخانه مرکزی ۵: ۶۱۸-۶۵۷.
- (۱۰۴) ۱۳۴۶ - فهرست کتابخانه‌های شهرهای عراق و عربستان سعودی، نشریه کتابخانه مرکزی ۵: ۴۰۵-۵۸۳.
- (۱۰۵) ۱۳۴۶ - فهرست کتابخانه‌های عمومی و خصوصی شیراز و اصفهان و همدان و رشت و قم و آمل، نشریه کتابخانه مرکزی ۵: ۲۰۵-۴۰۳.
- (۱۰۶) ۱۳۴۶ - دو رساله در اخلاق و سیاست به فارسی از سده ۶ و ۷ (رساله در بیان عدل الهی و آیین پادشاهی و خلافت‌نامه الهی)، معارف اسلامی ۳: ۶۱-۸۹.
- (۱۰۷) ۱۳۴۶ - وقفنامه امیر چقماق، معارف اسلامی ۴: ۱۰۵-۱۰۷.
- (۱۰۸) ۱۳۴۶ - حدائق الحقائق کیدری، نامه آستان قدس، ش ۲۵: ۱۱-۱۸.
- (۱۰۹) ۱۳۴۶ - داعی الدعاة تاج‌الدین شهرستانه، نامه آستان قدس، ش ۲۶ و ۲۷: ۷۱-۸۰ و ۲۸: ۶۱-۷۱.
- (۱۱۰) ۱۳۴۶ - تاریخ واقعه تبریز، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۸۳: ۳۶۲-۳۶۳.

- (۱۱۱) ۱۳۴۶ - دو رساله درباره دانشمندان شیعی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۳: ۱۹ و ۴ ص ۴۰۴-۳۲۰ و ۴۱۲-۴۱۲.
- (۱۱۲) ۱۳۴۶ - روح الارواح سمعانی، مجله دانشکده ادبیات تهران سال ۱۵ ش ۴: ۳۱-۳.
- (۱۱۳) ۱۳۴۶ - چند نسخه خطی از کتابخانه های افغانستان، راهنمای کتاب ۱۰: ۵۲-۵۲۹ و ۶۲۷-۶۳۷.
- (۱۱۴) ۱۳۴۶ - درباره شیخ جام و آثار او، راهنمای کتاب ۱۰: ۳۹۴-۳۹۸.
- (۱۱۵) ۱۳۴۷ - معرفی دو رساله: الکف عن مناهج اصناف الخوارج از صاحب بن عباد و ترجمه الملل و النحل رازی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ش ۷۶ و ۷۷، س ۲: ۱۴۳-۱۵۸ و ۳۱۷-۳۲۷.
- (۱۱۶) ۱۳۴۷ - دو رساله در شناخت عطر (اصول الطیب ابن مندوبه - عطر نامه علائی)، فرهنگ ایران زمین ۱۵: ۱۶۱-۲۷۶.
- (۱۱۷) ۱۳۴۷ - ینایع العلوم، راهنمای کتاب ۱۱: ۳۷۳-۳۷۸ و ۴۷۴.
- (۱۱۸) ۱۳۴۷ - دستور الملوک میرزا رفیعا، تحقیق درباره این کتاب و تذکره الملوک میرزا سمیعا، مجله دانشکده ادبیات، ش ۶۳ تا ۷۰ سال ۱۶: ۵۰۴-۵۷۵.
- (۱۱۹) ۱۳۴۷ - نامه فتح علی شاه قاجار به میرزا ابوالقاسم محقق گیلانی، وحید ۵: ۴۱۱-۴۱۲.
- (۱۲۰) ۱۳۴۷ - چهار فرمان، وحید ۵: ۷۸۶-۷۸۷ و ۴۹: ۵۳.
- (۱۲۱) ۱۳۴۷ - فروش نامه روستای الاروق و کشت زار کوسویه در سال ۹۴۷ به آستانه شیخ صفی الدین اردبیلی، معارف اسلامی، ش ۶: ۱۰۹-۱۱۹.
- (۱۲۲) ۱۳۴۸ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه آقا میر حسینی قزوینی، نشریه کتابخانه مرکزی ۶: ۳۵۵-۳۵۳.
- (۱۲۳) ۱۳۴۸ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، نشریه کتابخانه مرکزی ۶: ۳۵۵-۴۲۵.
- (۱۲۴) ۱۳۴۸ - فهرست کتابخانه مجلس سنا، نشریه کتابخانه مرکزی ۶: ۴۲۷-۵۸۷.
- (۱۲۵) ۱۳۴۸ - فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجتبی مینوی، نشریه کتابخانه مرکزی ۶: ۶۳۷-۶۹۰.

- (۱۲۶) ۱۳۴۸ - چند نسخه از مرحوم دکتر مهدی بیانی، نشریه کتابخانه مرکزی ۶: ۶۹۱-۶۹۵.
- (۱۲۷) ۱۳۴۸ - نسخه‌های خطی دکتر حسن سادات ناصری، نشریه کتابخانه مرکزی ۶: ۶۹۶-۶۹۸.
- (۱۲۸) ۱۳۴۸ - اسناد آستانه نورالدین علی غازی اردکانی، نامه آستان قدس، ش ۳۱: ۱۱-۱۲۹.
- (۱۲۹) ۱۳۴۸ - اسب نوبتی بر در کاخ ابو مسلم، راهنمای کتاب ۱۲: ۲۲۵-۲۲۸.
- (۱۳۰) ۱۳۴۸ - طب جمالی، راهنمای کتاب ۱۲: ۱۹۹.
- (۱۳۱) ۱۳۴۸ - دو وقفنامه مازندران، معارف اسلامی، ش ۸: ۶۸-۷۵.
- (۱۳۲) ۱۳۴۸ - وقفنامه بارگاه محمودکیا، معارف اسلامی، ش ۱۰: ۵۱-۵۴.
- (۱۳۳) ۱۳۴۸ - سرگذشتنامه‌های خوشنویسان و رساله‌های خط، هنر و مردم، ش ۸۶ و ۸۷: ۳۱-۴۳.
- (۱۳۴) ۱۳۴۸ - سوانح الافکار یا مکاتیب رشیدی، یادنامه رشیدالدین فضل الله، ص ۱۰۱-۱۰۹.
- (۱۳۵) ۱۳۴۸ - هدایه الصدیق الی حکایت الحریق از روزبهان خنجی، یادنامه ایرانی مینورسکی، تهران. ص ۷۷-۱۱۳.
- (۱۳۶) ۱۳۴۸ - بیهقی فیلسوف، یادنامه ابوالفضل بیهقی، مشهد، ص ۱۷۴-۱۸۱.
- (۱۳۷) ۱۳۴۸ - قانون الصور صادقی کتاب‌دار، هنر و مردم، ش ۹۰: ۱۱-۲۰.
- (۱۳۸) ۱۳۴۸ - چهار فرهنگنامه کلامی و الحدود و الحقایق سید مرتضی و اجماعات الطوسی از شهید ثانی، یادنامه شیخ طوسی ص ۱۴۲-۲۴۰ (نیز جداگانه دانشگاه مشهد، دانشکده الهیات).
- (۱۳۹) ۱۳۴۸-۹ - آثار و سخنان شیخ جام، فرهنگ ایران زمین ۱۶: ۲۴۰-۳۲۵.
- (۱۴۰) ۱۳۴۹ - نامه آلفته‌ها، راهنمای کتاب ۱۳: ۶۴۲-۶۴۳.
- (۱۴۱) ۱۳۴۹ - قول الحسن بن شمع بن غالب فی الاخبار التی یخبر بها کثیرون، مقالات و بررسیها ۳ و ۴: ۲۳۹، ۲۵۷.
- (۱۴۲) ۱۳۴۹ - آیین فهرست‌نگاری، کتابداری ۳: ۱۹۲-۲۰۰.
- (۱۴۳) ۱۳۴۹ - دو رساله در منطق، مجله دانشکده ادبیات تهران، ش ۷۲، ۷۳، ص

۴۵۷-۴۹۴.

(۱۴۴) ۱۳۴۹ - فیلسوفان چهار قرن اخیر ایران، مقالات و بررسیها دفتر یکم بهار، ص ۱۰۴-۱۱۷ (این مقاله به عربی هم درآمده و در معارف اسلامی سازمان اوقاف ش ۱۴: ج ۱: ۲۲-۳۰ چاپ شده است).

(۱۴۵) ۱۳۴۹ - گلزار صفای صیرفی، هنر و مردم، ش ۹۳: ۳۰-۴۲.

(۱۴۶) ۱۳۴۹ - صد و سی و اند اثر فارسی در موسیقی، هنر و مردم، ش ۹۴-۱۰۰، (در مجله موسیقی در دوره ۳ ش ۱۳۵ (۱۳۵۱): ۷۲-۹۲ و ش ۱۳۶: ۱۳-۳۲ و ش ۱۳۷: ۵۱-۶۶ و ش ۱۳۸: ۴۳-۵۹ و ش ۱۳۹: ۵۳-۶۹ هم چاپ شده است).

(۱۴۷) ۱۳۴۹ - خرقه هزار میخی، مجموعه سخنرانیها و مقاله‌ها، مجموعه مک گیل و دانشگاه. تهران. ص ۱۴۷-۱۷۸.

(۱۴۸) ۱۳۵۰ - انیس الناس، راهنمای کتاب ۱۴: ۷۶۳-۷۶۶.

(۱۴۹) ۱۳۵۰ - اسناد وقف خاندان خلیفه سلطان، نامه آستان قدس، ش ۳۳ و ۳۴: ۹۷-۱۱۷.

(۱۵۰) ۱۳۵۰ - یک پرده از زندگی شاه تهماسب، مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال ۷ ش ۴: ۹۱۵-۹۹۷.

(۱۵۱) ۱۳۵۰ - دو مشیخه زیدی، نامه مینوی. تهران. ص ۱۶۳-۱۸۸.

(۱۵۲) ۱۳۵۰ - وحدت وجود و عشق و تجلی، یادنامه انجمن جهانی حافظ و سعدی در شیراز ص ۱-۱۰.

(۱۵۳) ۱۳۵۰ - چند نکته درباره حافظ و سعدی، یادنامه انجمن جهانی حافظ و سعدی. شیراز. ص ۱۹۳-۲۰۴.

(۱۵۴) ۱۳۵۰ - عشق نامه‌ها، کارنامه انجمن ایران شناسی مشهد.

(۱۵۵) ۱۳۵۰ - جامع ناصری و قانون ناصری، دومین کنگره تحقیقات ایرانی ۲: ۵۰۳-۵۲۵.

(۱۵۶) ۱۳۵۰ - نزهة المجالس، راهنمای کتاب ۵: ۵۶۹-۵۸۲.

(۱۵۷) ۱۳۵۱ - اصفهان و طaos خانه آن، فرهنگ ایران زمین ۸: ۱۵۷-۲۴۳.

(۱۵۸) ۱۳۵۱ - گفتگوی شهرستانی و ایلاقی، نامه آستان قدس، ش ۳۵: ۹۷-۱۰۴.

- (۱۵۹) ۱۳۵۱ - آئین نامه شاه طهماسب، بررسیهای تاریخی، سال ۷
ش ۱: ۱۲۱-۱۴۲.
- (۱۶۰) ۱۳۵۱ - گنجور و برنامه او، هنر و مردم، ش ۱۱۹/ ۱۲۰ ص ۲۵-۲۷ و
ش ۱۲۱: ۵۸-۶۱ و ش ۱۲۲: ۳۰-۳۴ و ش ۱۲۳: ۳۲-۳۵ و
ش ۱۲۴/ ۱۲۵: ۴۱-۴۷ و ش ۱۲۶: ۹۲-۹۴ و ش ۱۲۷: ۹۰-۹۲ و
ش ۱۲۸: ۴۹-۵۱ و ش ۱۲۹/ ۱۳۰: ۵۸-۶۰ و ش ۱۳۱: ۵۴-۶۰ و
ش ۱۳۲: ۶۹-۷۲ و ش ۱۳۳: ۵۸-۵۳ و ش ۱۳۴: ۵۵-۵۸ و
ش ۱۳۵: ۴۵-۴۷.
- (۱۶۱) ۱۳۵۱ - نوادر التبادر لتحفة البهادر (از محمود دنیسیری تصحیح محمد تقی
دانش پژوه و ایرج افشار) یغما ۲۵: ۳۷۲-۳۷۴.
- (۱۶۲) ۱۳۵۲ - کتاب شناسی ایران، یغما ۲۹۷: ۱۷۷-۱۷۹.
- (۱۶۳) ۱۳۵۲ - گلستان هنر و آستان قدس رضوی، نامه آستان قدس،
ش ۳۶: ۱۱۶-۱۲۷.
- (۱۶۴) ۱۳۵۲ - چند اثر فارسی در اخلاق، فرهنگ ایران زمین ۱۹: ۲۶۱-۲۸۴.
- (۱۶۵) ۱۳۵۲ - چند نامه درباره نسخه های خطی، راهنمای کتاب ۱۶: ۱۵۹-۱۶۵ و
۳۱۱-۳۱۷.
- (۱۶۶) ۱۳۵۲ - پنجمین سرگذشت نامه شاه نعمة الله ولی کرمانی از سدید الدین نصرالله
طاوسی، راهنمای کتاب ۱۶: ۲۸۵-۲۸۷.
- (۱۶۷) ۱۳۵۲ - دو منبع برای تاریخ جوانمردی و فتوت، راهنمای کتاب
۱۶: ۴۰۶-۴۱۳.
- (۱۶۸) ۱۳۵۲ - رسائل عشقی. دومین کنگره تحقیقات ایرانی، ۲: ۵۲۶-۵۴۷.
- (۱۶۹) ۱۳۵۲ - صحایف لطایف، راهنمای کتاب ۱۶: ۴۱۳-۴۱۴.
- (۱۷۰) ۱۳۵۲ - لطایف الحکمة العزیه، راهنمای کتاب ۱۶: ۵۳۶-۵۳۷.
- (۱۷۱) ۱۳۵۲ - فتوای تاج الدین، راهنمای کتاب ۱۶: ۶۴۶-۶۴۸.
- (۱۷۲) ۱۳۵۲ - دو منظومه فارسی فلسفی، راهنمای کتاب ۱۶: ۶۴۹-۶۵۷.
- (۱۷۳) ۱۳۵۲ - الجواهر بیرونی و تأثیر آن در جواهرنامه های دیگر، کارنامه کنگره
بیرونی، تهران. ص ۱۱۵-۱۲۷.

- (۱۷۴) ۱۳۵۲ - تسامح دینی عند بیرونی به عربی، خطابه در کنگره بیرونی کراچی، در مجله دانشکده ادبیات ۲۲ ش ۱: ۱۸۸-۱۹۷ چاپ شده است.
- (۱۷۵) ۱۳۵۲ - دبیری و نویسندگی، هنر و مردم، ش ۱۱۴: ۶۸-۷۳ و ش ۱۱۵: ۳۵-۳۷ و ش ۱۱۶: ۴۰-۴۸ و ش ۱۱۷: ۴۹-۵۳ و ش ۱۱۸: ۲۸-۳۲.
- (۱۷۶) ۱۳۵۲ - منطق فطری و نظری، مجله دانشکده ادبیات تهران، ش ۸۱ و ۸۲: ۳۷-۶۲ (این مقاله برنده جایزه دانشگاهی شد).
- (۱۷۷) ۱۳۵۳ - چهار کتاب ارزنده شیعی، راهنمای کتاب ۱۷: ۶-۷۰، ۷۱۳.
- (۱۷۸) ۱۳۵۳ - آمار مالی و نظامی ایران در سال ۱۱۲۸، فرهنگ ایران زمین، ۲: ۳۹۶-۴۲۳.
- (۱۷۹) ۱۳۵۳ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت‌الله رضوی در کاشان، نشریه کتابخانه مرکزی ۷: ۲۹-۹۴.
- (۱۸۰) ۱۳۵۳ - فهرست نسخه‌های خطی دکتر حسین مفتاح، نشریه کتابخانه مرکزی ۷: ۹۵-۵۱۱.
- (۱۸۱) ۱۳۵۳ - فهرست نسخه‌های خطی دکتر حافظ فرمانفرمائیان، نشریه کتابخانه مرکزی ۷: ۵۴۴-۵۵۵.
- (۱۸۲) ۱۳۵۳ - فهرست نسخه‌های خطی دکتر رضا صحت، نشریه کتابخانه مرکزی ۷: ۵۵۶-۵۶۱.
- (۱۸۳) ۱۳۵۳ - چند نسخه خطی از افغانستان، نشریه کتابخانه مرکزی ۷: ۵۶۲-۵۶۳ و ۶: ۷۱۳-۷۰۶.
- (۱۸۴) ۱۳۵۳ - نسخه‌های خطی خاندان اسدالله خاک‌پور، نشریه کتابخانه مرکزی ۷: ۵۶۴-۵۶۸.
- (۱۸۵) ۱۳۵۳ - فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس سنا، نشریه کتابخانه مرکزی ۷: ۵۱۶-۶۶۹.
- (۱۸۶) ۱۳۵۳ - نسخه‌های خطی مجموعه دکتر علی‌اکبر فیاض. با همکاری ایرج افشار، نشریه کتابخانه مرکزی ۷: ۶۹۵-۷۰۱.
- (۱۸۷) ۱۳۵۳ - یادگار سفر قم، عامری نامه، ص ۲۴۸-۲۶۳.

- ۱۸۸ (۱۳۵۳) - چند اثر در موسیقی و شطرنج، راهنمای کتاب ۵۵:۱۷-۷۱.
- ۱۸۹ (۱۳۵۳) - نامه‌ای از امریکا از سفر دوم، راهنمای کتاب ۴۳۸:۱۷.
- ۱۹۰ (۱۳۵۳) - خاندان منجم یزدی، راهنمای کتاب ۶۰۶:۱۷-۶۰۷.
- ۱۹۱ (۱۳۵۳) - ترجمه حشایش دیسقوریدوس، نامه آستان قدس ۱۶۰:۳۷-۱۶۳.
- ۱۹۲ (۱۳۵۳) - دو سند مربوط به گرگان، راهنمای کتاب ۱۵۷:۱۸-۱۶۳.
- ۱۹۳ (۱۳۵۳) - تربیت منشی، سخنرانی در مجلس بزرگداشت قائم مقام.
- ۱۹۴ (۱۳۵۳) - القواعد و الفوائد شهید بمثابه مصدر شیعی لمعرفة حکمة التشريع فی الاسلام، مجله دانشکده ادبیات تهران ج ۲۱ ش ۴۵:۴-۵۰ (سخنرانی در کنگره اسلامی دهلی).
- ۱۹۵ (۱۳۵۳) - صناعت برهان نزد فارابی، ابونصر فارابی، تهران. ص ۲۸-۳۰.
- ۱۹۶ (۱۳۵۳) - برخی از سخنان منطقی فارابی که دانشمندان دیگر از آنها یاد کرده‌اند، بزرگداشت فارابی در تبریز، نشریه دانشکده ادبیات تبریز ۱۶۲-۱۴۸:۱۳ (جدداً گانه در ۱۳۵۴).
- ۱۹۷ (۱۳۵۳) - موسیقی نامه‌ها در چهار زبان، هنر و مردم، ش ۱۴۴-۱۵۵ (دنباله دارد).
- ۱۹۸ (۱۳۵۳) - روات سندی، سخنرانی در کنگره سندشناسی کراچی، به زبان عربی.
- ۱۹۹ (۱۳۵۳) - کتابدار فیلسوف، کارنامه کنگره ایران‌شناسی تهران در ۱۳۴۹ ۲۹۷:۳-۳۱۴.
- ۲۰۰ (۱۳۵۳) - آثار عمادالدین محمود شیرازی. نخستین کنگره تحقیقات ایرانی ۴۸۶:۳-۴۹۵.
- ۲۰۱ (۱۳۵۳) - تعقب الموضع الجدلی و الاجوبة عن المسائل العشرونه (هر دو از ابن سینا). مجموعه مقالات تحقیقی مک‌گیل و دانشگاه تهران. ص ۱۶-۱۲ و ۱۰۱-۶۰.
- ۲۰۲ (۱۳۵۴) - اقطاب القطبیه. مجموعه کمینه، ص ۱۵۹-۱۷۱.
- ۲۰۳ (۱۳۵۴) - التسامح الديني عند البيروني، مجله دانشکده ادبیات تهران ۲۲ ش ۱: ۱۸۸-۱۹۷.
- ۲۰۴ (۱۳۵۴) - تفسیر ینابیع العلوم امام فخر رازی. آریانا ش ۳۳:۳۷-۴۲.

۲۰۵ (۱۳۵۴) - ترجمه کتابهای آسمانی در روزگار نادر. یادنامه پورداود ادبیات نشر میشود.

۲۰۶ (۱۳۵۴) - وزن شعر نزد فارابی، ششمین کنگره تحقیقات ایرانی (تبریز) ۲۲۵:۲-۲۳۳.

۲۰۷ (۱۳۵۴) - مفردات ادریسی به فرانسه در پاریس نشر میشود.

۲۰۸ (۱۳۵۴) - کتاب التحلیل از فارابی به انگلیسی نشر خواهد شد.

۲۰۹ (۱۳۵۴) - صحیفه الاولیاء سید محمد نوربخش، یادنامه هنری کربن، تهران، ص ۱-۶۲.

۲۱۰ (۱۳۵۴) - احیای حکمت. مجله دانشکده ادبیات، تهران ج ۲۲: ۵۱:۲-۵۴.

۲۱۱ (۱۳۵۴) - دفتر سرانجام اهل حق و باباطاهر همدانی. راهنمای کتاب ۹۴۸-۹۴۱:۱۸.

۲۱۲ (۱۳۵۴) - دورنمایی از زندگی و اندیشه فارابی یا شالوده فارابی شناسی، نشریه دانشکده الهیات مشهد، ش ۱۶/۱۷: ۱۴۹-۱۹۱.

۲۱۳ (۱۳۵۴) - رساله فی اثبات الواجب به روش مشائی و اشراقی از محقق خفری. جاویدان خرد، ۱ ش ۴۲:۲-۴۶.

۲۱۴ (۱۳۵۳-۴) - موسیقی نامه‌ها. هنر و مردم، ش ۱۴۷: ۷۷-۸۰ و ش

۱۴۸: ۷۳-۷۶ و ش ۱۴۹: ۷۱-۸۰ و ش ۱۵۰: ۵۴-۶۲ و ش

۱۵۱: ۴۹-۶۲ و ش ۱۵۲: ۶۷-۷۲ و ش ۱۵۵: ۶۳-۷۰ و ش ۱۵۶:

۵۹-۶۸ و ش ۱۵۷: ۹۵-۱۰۱ و ش ۱۵۸: ۷۶-۷۹ و ش

۱۵۹: ۱۶۰-۱۰۴ و ش ۱۶۱: ۷۱-۷۳ و ش ۱۶۲: ۶۲-۷۰.

۲۱۵ (۱۳۵۵-۵۶) - ادوار سلطانی. هنر و مردم، ش ۱۷۳: ۱۸-۲۵ و ۱۷۴: ۱۱-۱۷ و ۱۷۵: ۱۹-۲۴.

۲۱۶ (۱۳۵۵) - الاصول الخمسة از وحید قزوینی. جاویدان خرد، سال ۲، ش ۱۷: ۱۵-۲.

۲۱۷ (۱۳۵۵) - تذکره بی‌نام گمنام. مجله دانشکده ادبیات تهران، ج ۲۳، ش ۱۹: ۱۳-۳.

۲۱۸ (۱۳۵۵) - تسامح و گذشت دینی نادرشاه. فرهنگ ایران زمین. ۹۷: ۲۱-۱۰۵.

- (۲۱۹) ۱۳۵۵ - چند کتاب در فتوت. همائی‌نامه. ص ۱۱۶-۱۲۶.
- (۲۲۰) ۱۳۵۵ - سرگذشت‌واره ابن سینا. ارمغانی برای زرین‌کوب. خرم‌آباد، اداره کل فرهنگ و هنر ص ۵۶-۵۹.
- (۲۲۱) ۱۳۵۵ - قصیده شرف‌الدین بغدادی در کتیبه جامع یزد. راهنمای کتاب ۱۹: ۶۹۲-۶۹۵.
- (۲۲۲) ۱۳۵۵ - منطق نزد ناصر خسرو قبادیانی. یادنامه ناصر خسرو، مشهد دانشگاه فردوسی، ص ۱۷۲-۱۷۹.
- (۲۲۳) ۱۳۵۵ - مؤلف آداب المتعلمین. راهنمای کتاب، ۱۹: ۴۲۷-۴۲۹.
- (۲۲۴) ۱۳۵۵ - نمونه‌ای از سالشماری تاریخ ایران. تاریخ، ش ۱: ۱-۷۳.
- (۲۲۵) ۱۳۵۶ - پیوند زیباشناسی با منطق و اخلاق. فلسفه، ش ۴: ۵-۱۵.
- (۲۲۶) ۱۳۵۶ - تحلیل منطقی و شعری نزد فارابی. یادگارنامه حبیب یغمائی. بکوشش غلامحسین یوسفی و ایرج افشار. تهران، فرهنگ ایران زمین و توس، ص ۱۷۵-۱۸۸.
- (۲۲۷) ۱۳۵۶ - رنگ‌سازی در کاغذ و رنگ‌زدائی از آن. هنر و مردم، ش ۱۸۱: ۱۶-۳۵ و ش ۱۸۹/۱۹۰.
- (۲۲۸) ۱۳۵۶ - سرگذشت ابن هندوی طبرستانی و رساله مشوقه... جاویدان خرد، سال سوم ش ۳، ۲: ۲۶-۳۳.
- (۲۲۹) ۱۳۵۶ - شرح حدیث «کنت کنزاً مخفياً». جاویدان خرد، ۳ ش ۱: ۲۶-۳۱.
- (۲۳۰) ۱۳۵۶ - گنجینه آستانه سنی فاطمه (س) در قم. فرهنگ ایران زمین. جلد ۲۲: ۲۸۱-۴۲۹.
- (۲۳۱) ۱۳۵۶ - مینوی و نسخه‌شناسی. پانزده گفتار، تهران، ص ۱۹-۲۵.
- (۲۳۲) ۱۳۵۶ - منطق از نظر خواجه طوسی. مقالات و بررسیها، ش ۲۸/ ۲۹: ۴-۱۳.
- (۲۳۳) ۱۳۵۶ - نگارهای بدایع‌نگار. راهنمای کتاب، ۲۰: ۶-۹۰۹.
- (۲۳۴) ۱۳۵۶ - نسخه‌های خطی در نمایشگاه هاراسویتس. راهنمای کتاب، ۲۰: ۴۵۳-۴۶۵.
- (۲۳۵) ۱۳۵۷ - اخلاق ناصری به کوشش مجتبی مینوی. راهنمای کتاب، ۲۱: ۳۸۷-۴۲۱.

- ۲۳۶ (۱۳۵۷) - پاسخ به گریناشی. راهنمای کتاب، ۵۲۲:۲۱-۵۲۳.
- ۲۳۷ (۱۳۵۷) - جنگ نظامی مازندرانی. هنر و مردم، ش ۱۳: ۱۸۸-۱۵.
- ۲۳۸ (۱۳۵۷) - چند نسخه خطی فارسی در چین. راهنمای کتاب، ۶۶۵:۲۱-۶۸۴.
- ۲۳۹ (۱۳۵۷) - درباره تاریخ جلدسازی و منابع آن «صحافی ستی». کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، ص ۴۴-۵۹.
- ۲۴۰ (۱۳۵۷) - رساله‌های فارابی در کتابخانه دولتی تبریز. نامه آستان قدس. ش ۲ دوره جدید مسلسل ۷۷-۷۵:۳۹.
- ۲۴۱ (۱۳۵۷) - سه گونه تحریر و تدوین در منطق فارابی. هفتمین کنگره تحقیقات ایرانی. ۱۳۶:۳-۱۴۳.
- ۲۴۲ (۱۳۵۷) - روش منطقی فارابی و پیشروان و پیروان او. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، سال ۱۴، ش ۱: ۳۳-۶۷.
- ۲۴۳ (۱۳۵۷) - فرهنگ خوارزمی به عربی و فارسی. هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی. ج ۱، تهران. فرهنگستان ادب و هنر ایران ص ۳۹۴-۴۰۶.
- ۲۴۴ (۱۳۵۷) - گفتگو با محمد تقی دانش پژوه. راهنمای کتاب، ۲۴۰:۲۱-۲۸۱.
- ۲۴۵ (۱۳۵۷) - نسخه‌های خطی در کتابخانه بخش ایران‌شناسی بنیاد پژوهشهای علمی فرانسه در تهران. راهنمای کتاب، ۳۲۹:۲۱-۳۳۸ و ۶۶۹-۶۸۴.
- ۲۴۶ (۱۳۵۷) - وحید قزوینی. جشن نامه استاد مدرس رضوی. تهران، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ص ۲۰۱-۲۲۵.
- ۲۴۷ (۱۳۵۷) - دیباچه سفینه شاهرودی خان. محیط ادب، به کوشش حبیب یغمائی و سید جعفر شهیدی و دکتر ابراهیم باستانی پاریزی و ایرج افشار، تهران، دبیرخانه هیئت امنای کتابخانه‌های عمومی کشور، ص ۳۸۵-۳۹۵.
- ۲۴۸ (۱۳۵۷) - شوکت‌نامه (میرزا محمد رحیمای وزیر ایروان). بررسیهای تاریخی. ۱۳ ش ۱: ۲۴۷-۲۸۶ و ش ۷۷:۲-۱۱۸.
- ۲۴۹ (۱۳۵۸) - دانشگاه‌های ایرانی ادس و نصیبین. نهمین کنگره تحقیقات ایرانی. ۳۰-۱.
- ۲۵۰ (۱۳۵۸) - رستم الحکماء و شمس‌الوزراء. مجله دانشکده ادبیات تهران، ج ۴۴، ش ۳/۴: ۴۱-۴۱.

- (۲۵۱) ۱۳۵۸ - سه جنگ خطوط دانشمندان ایرانی از سده یازدهم. کتابداری، ش ۷: ۶۶-۱۱۲.
- (۲۵۲) ۱۳۵۸ - قضا و قدر ابن سینا. فرهنگ ایران زمین، ۱: ۲۴-۷۵.
- (۲۵۳) ۱۳۵۸ - معارج نهج البلاغه. آینده، ۵: ۸۲۵-۸۳۳.
- (۲۵۴) ۱۳۵۸ - نسخه های خطی در کتابخانه های اتحاد جماهیر شوروی. کتابداری، جلد ۸: ۱-۳۱۰.
- (۲۵۵) ۱۳۵۹ - داستان تامارا و اردشیر باوندی. آینده، ۶: ۲۶۴-۲۶۸.
- (۲۵۶) ۱۳۵۹ - داستان ترجمه دو تألیف قزوینی. آینده، ۶: ۴۱۹-۴۲۶.
- (۲۵۷) ۱۳۵۹ - مرقع سازی و جنگ نویسی. فرخنده پیام (یادگارنامه غلامحسین یوسفی). مشهد، دانشگاه مشهد. ۱۴۸-۲۲۹.
- (۲۵۸) ۱۳۵۹ - نسخه های دیرینه و کهن از نهج البلاغه. آینده، ۶: ۸۵۵-۸۵۷.
- (۲۵۹) ۱۳۶۰ - ترجمه تاریخ ابن خلکان به فارسی. کتابداری، ۸: ۹۱-۹۳.
- (۲۶۰) ۱۳۶۰ - شرح القبسات. فلسفه. ش ۵: ۶۳-۶۸.
- (۲۶۱) ۱۳۶۰ - منطق ابن سینا. هزاره ابن سینا. تهران، ص ۱۴۳-۱۵۹.
- (۲۶۲) ۱۳۶۰ - مینورسکی و مجموعه خطی و رسائل موسیقی. کتابداری، ۸: ۵-۱۵.
- (۲۶۳) ۱۳۶۰ - نخستین کتابهای فلسفه و علوم جدید در ایران. نشر دانش، ج ۲، ش ۲: ۸۸-۱۰۱.
- (۲۶۴) ۱۳۶۰ - نگارهای شمسای گیلانی. جاویدان خرد، ج ۴، ش ۲: ۴۰-۷۸.
- (۲۶۵) ۱۳۶۰ - یادی دیگر از بیهقی مورخ فیلسوف. آینده، ۷: ۱۸۶-۱۹۱ و ۳۵۱-۳۵۴.
- (۲۶۶) ۱۳۶۱ - تفسیر دروازجکی. نشر دانش، ج ۲، ش ۵: ۴۲-۴۶.
- (۲۶۷) ۱۳۶۱ - جامع الحکمه از افضل الدین محمد کاشانی. آینده، ۸: ۱۴۳-۱۵۳.
- (۲۶۸) ۱۳۶۱ - الرسالة السیاسة. از ابو علی حسن سلماسی. به کوشش محمدتقی دانش پژوه. فرهنگ ایران زمین، ۱: ۲۵-۲۷.
- (۲۶۹) ۱۳۶۱ - نیایش نامه های سهروردی. آرام نامه. بکوشش مهدی محقق. تهران، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، ص ۸۷-۹۷.
- (۲۷۰) ۱۳۶۲ - تاریخ نگارهای عربی (فواد سزگین). نشر دانش، ج ۳، ش ۳: ۶۸-۷۰.

و ش ۴، ۵: ۶۶-۶۹

- (۲۷۱) ۱۳۶۲ - تمة النجاة ابو على سینا. آئنده، ۹: ۶۱۸-۶۱۹.
- (۲۷۲) ۱۳۶۲ - ترجمه قانون. نشر دانش، ج ۳، ش ۶: ۳۳-۳۴.
- (۲۷۳) ۱۳۶۲ - گزارش سفر پاریس. کتابداری، ۹: ۲۴۲-۳۴۱.
- (۲۷۴) ۱۳۶۲ - میر فندرسکی. مجله دانشکده ادبیات تهران، ش ۱: ۸۵-۷۱.
- (۲۷۵) ۱۳۶۲ - نگاهی به کتابهای چین‌شناسی، آئنده ۹: ۳۶۳-۳۶۸ و ۵۳۴-۵۳۹.
- (۲۷۶) ۱۳۶۲ - نمونه‌هایی از چند نسخه با ارزش آستانه قم. کتابداری، ۹: ۱۷۶-۱۷۷.
- (۲۷۷) ۱۳۶۲ - یادداشتی درباره تاریخ یعقوبی (به مناسبت چاپ دوم ترجمه مرحوم محمد ابراهیم آیتی). نشر دانش، ج ۴، ش ۲: ۸۴-۸۵.
- (۲۷۸) ۱۳۶۳ - جبر خوارزمی. یادنامه محمد بن موسی خوارزمی، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ص ۵۵-۶۴.
- (۲۷۹) ۱۳۶۳ - درباره شرح العبادیه یا گزارش نامه فارابی. معارف، ج ۱: ۱۲۰-۱۶۰.
- (۲۸۰) ۱۳۶۳ - سخنی درباره کتابخانه گلستان آئنده، ۱۰: ۴۰۴-۴۰۶.
- (۲۸۱) ۱۳۶۴ - ستهندگی غزالی. زمینه ایران‌شناسی. بکوشش چنگیز پهلوان و وحید نوشیروانی. تهران، نشر فراز، ص ۱۹۰-۲۲۱.
- (۲۸۲) ۱۳۶۴ - پیمان نامه‌های ایران. نامواره دکتر محمود افشار یزدی. جلد اول، ص ۱۲۷-۱۳۸.
- (۲۸۳) ۱۳۶۴ - ترجمه فرانسیس «الهیات» شفای ابن سینا. معارف، ج ۲، ش ۳: ۶۱-۷۷.
- (۲۸۴) ۱۳۶۴ - واژه‌های فلسفی ابن سینا و معادلهای لاتینی آنها. معارف، ج ۲، ش ۱: ۱۶۷-۱۷۴.
- (۲۸۵) ۱۳۶۴ - السیاسة و البلاغ الکبر و الناموس الاعظم. نشر دانش، ج ۵، ش ۳: ۸۳-۸۵.
- (۲۸۶) ۱۳۶۴ - یک بیت زودکی. آئنده، ۱۱: ۱۵۴.
- (۲۸۷) ۱۳۶۵ - آشنائی با شرح عیون الحکمة امام رازی. معارف، ج ۳، ش ۱: ص ۱۰۹-۱۳۰.
- (۲۸۸) ۱۳۶۵ - کتابخانه گلستان. فرهنگ ایران زمین، جلد ۲۶: ۱۰۹-۱۸۲.

- ۲۸۹ (۱۳۶۶) - چند نامه از ابزری و رازی و پسائی. نامواره دکتر محمود افشار یزدی. جلد ۵: ۲۷۳۰-۲۷۷۸.
- ۲۹۰ (۱۳۶۶) - فیزیک ارسطو و ابن باجه اندلسی. فصلنامه فرهنگ. کتاب اول: ۱۵۱-۱۶۸.
- ۲۹۱ (۱۳۶۷) - اندیشه کشورداری نزد فارابی. فصلنامه فرهنگ. کتاب دوم و سوم: ۱۵۳-۱۸۶.
- ۲۹۲ (۱۳۶۷) - دو متن کهن اسلامی در اروپا. فصلنامه فرهنگ. کتاب دوم و سوم: ۵۹۳-۶۰۶.
- ۲۹۳ (۱۳۷۰) - ابن سینا و اسکندر افرویدیسی. (یکی قطره باران...) جشن نامه دکتر عباس زریاب خوئی. بکوشش دکتر احمد تفضلی، ص ۳۷۹-۳۹۸.
- ۲۹۴ (۱۳۷۰) - الرسالة الشرقية فی تقاسیم العلوم العقلية. مجلة تحقیقات اسلامی. تهران، دائرة المعارف بزرگ اسلامی. سال ۶: ۱ و ۲: ۲۱۱-۲۲۰.
- ۲۹۵ (۱۳۷۱) - آئین بنیادی شهریاری. دفتر دانش [فصلنامه وزارت فرهنگ و آموزش عالی]. سال ۱، ش ۲ و ۳: ۸۴-۸۵.
- ۲۹۶ (۱۳۷۱) - منطق ابن رشد. هفتاد مقاله (ارمغان فرهنگی به دکتر غلامحسین صدیقی) به کوشش یحیی مهدوی و ایرج افشار، تهران، انتشارات اساطیر، جلد اول: ۶۸۱-۶۹۷.
- ۲۹۷ (۱۳۷۲) - داستان مدینه فاضله فارابی. یادنامه دکتر غلامحسین صدیقی، بکوشش دکتر پرویز ورجاوند. تهران، ص ۲۳۱-۲۳۴.
- ۲۹۸ (۱۳۷۴) - گونه گون وازه‌ها در گفتار. نامه فرهنگستان زبان و ادب فارسی. سال اول، ش اول: ۴۷-۵۱.
- ۲۹۹ (۱۳۷۴) - نگاهی به فلسفه اشراقی سهروردی. پند و سخن (جشن نامه فوشه کور). انجمن ایران شناسی فرانسه، ص ۳۰۴-۳۰۶.
- 300) La Logique chez Khwadje Nasir - e Tusi. Maqālat va Barrasihā, No 40.
- 301) Baz - nama, Encyclopaedia Iranica. Volume 4.
- مقاله شناخت شناسی در «سخنواره» و مقالات «زبان و نوشته و آئین و قانون» و

«ترجمه اروپائی دانشنامه ابن‌سینا» در نشریات دیگر چاپ خواهد شد.

۳- مجلات

۱۳۳۱-۶۴ - فرهنگ ایران زمین. بنیانگذاران: محمدتقی دانش‌پژوه، دکتر منوچهر ستوده، مصطفی مقربی، دکتر عباس زریاب (خوئی)، ایرج افشار. جلد‌های ۱-۲۹ (۱۳۳۱ تا ۱۳۷۵).

۱۳۳۹-۱۳۶۲ - نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران درباره نسخه‌های خطی، با همکاری ایرج افشار، ج نخستین در ۲۷۰ ص ۱۳۴۰ و ج ۲ در ۲۸۱ ص ۱۳۴۱ و ج ۳ در ۴۸۸ ص ۱۳۴۲ و ج ۴ در ۶۹۴ ص ۱۳۴۴ و ج ۵ در ۷۶۷ ص ۱۳۴۶ و ج ۶ در ۶۹۸ ص ۱۳۴۸ و ج ۷ در ۸۱۱ ص ۱۳۵۳ (هر یک حاوی مقالات متنوع است).

جلد هشتم گزارش سفر و فهرست کتابخانه‌های اتحاد جماهیر شوروی از محمدتقی دانش‌پژوه در ۳۱۰ ص ۱۳۵۸.

جلد نهم گزارش سفر و فهرست کتابخانه‌های اتحاد جماهیر شوروی و اروپا و آمریکا از محمدتقی دانش‌پژوه در ۵۲۶ ص ۱۳۵۸.

جلد دهم گزارش سفر و فهرست کتابخانه‌های اتحاد جماهیر شوروی و اروپا و آمریکا از محمدتقی دانش‌پژوه در ۴۰۷ ص ۱۳۵۸.

جلد یازدهم و دوازدهم گزارش و فهرست از دانشگاه‌های لس‌آنجلس و رومانی و اصفهان و حسینیہ شوشریها در ۱۰۳۴ + یازده + ۴۱۲ ص ۱۳۶۲.

۴- چاپ خواهد شد

احکام السلطانیة ماوردی: با همکاری دکتر چنگیز پهلوان. قم، کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی.

بیان‌الادیان: از ابوالمعالی محمد بن نعمت بن عبیدالله یارخدای فقیه بلخی. با همکاری

قدرت‌الله پیشنهادزاده. تهران، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی.

فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی ملک. جلد دوازدهم: فهرست الفبائی کتابها و رساله‌ها به تفکیک زبان: زیر نظر ایرج افشار و محمدتقی دانش‌پژوه به استخراج و تنظیم قدرت‌الله پیشنهادزاده. تهران. کتابخانه ملی ملک.

دستور الجمهور (مقامات بایزید بسطامی): با همکاری ایرج افشار.

۵- کتابخانه

کتابخانه استاد که مجموعه‌ای بالغ بر چهار هزار کتاب چاپی و یکصد نسخه خطی و هفتاد و چهار میکروفیلم و دویست و پنجاه بسته عکس و فتوکپی است در تاریخ ۱۳۷۴/۱/۲۶ به استناد مشروح‌های که آن شادروان به پژوهشگاه علوم انسانی وزارت آموزش عالی و هیئت امنای کتابخانه اهدائی استاد مجتبی مینوی نوشت به آن کتابخانه اهدا و منتقل گردیده است.

فهرست مطالب

پیشگفتار به قلم دکتر سید مصطفی محقق داماد

یادداشت محمد تقی دانش پژوه

گفتار عباس اقباس آشتیانی

هذا فهرست ابواب

باب اول

۱۹ العرب

۲۲ المعجم والفرس

۲۴ الفارسیة

۲۵ الفلاسفة

۲۷ اهل الروم و القبط و الحبشة

۲۷ العبرية

۲۷ الترك

۲۸ الهند

۲۹ الزنوج

باب دوم

۳۱	در بیان مذاهبی که پیش از اسلام داشته‌اند
۳۴	مذاهب فلاسفه
۳۶	مذهب جهودان
۳۸	مذهب ترسایان
۴۰	مذاهب مغان
۴۴	مذهب بت پرستان
۴۵	مذهب هندوان
۴۶	مذهب تناسخ
۴۷	مذهب صایان
۴۸	مذهب زناده و قرامطه
۴۸	مذهب سوفسطائیه

باب سیوم

۵۱	خبر و شرح هفتاد و سه فرقه
----	---------------------------

باب چهارم

۵۹	در بیان مذاهبهای اسلامی
۵۹	مذهب سنت و جماعت
۶۴	مذهب الشیعة
۷۵	مذاهب الخوارج
۸۴	مذاهب المجبّرة
۸۶	مذاهب المشبهة

۸۷ مذاهب الصوفية

۸۸ مذاهب المرجئة

باب پنجم

۹۴ اخبار المتنبئين

۹۴ مسيلمۀ كذاب

۱۰۰ اخبار طليحة بن خويلد الاسدي

۱۰۲ قصة سجاح بنت سويد

۱۰۴ قصه و اخبار اسود كذاب به يمن

۱۰۶ قصة اخبار اخطل صبعي كذاب

۱۰۶ قصة مختار ثقفی

۱۱۱ قصه و اخبار بن بيان بن سمعان التميمي

۱۱۲ اخبار عبدالله بن حرب بن عمر

۱۱۳ قصة مغيرة بن سعيد الكوفي

۱۱۴ اخبار ابي منصور المعروف بالكسف

۱۱۴ خير الراعي

۱۱۵ اخبار ابو عيسى الاصفهاني

۱۱۶ اخبار و قصة ابي المقنع

۱۲۰ قصة بابك خرم دين

۱۲۳ اخبار علي بن محمد البرقي

۱۲۳ اخبار جهود گشتن اهل خزر

- ۱۲۵ اخبار حسین بن منصور بن محمد الحلاج
 ۱۳۰ اخبار الایران شهری
 ۱۳۱ اخبار کیال

فصل

- ده حکایت درباره اشخاصی که به جدّ و هزل
 ۱۳۵ دعوی نبوت کرده اند
 ۱۵۳ حواشی و فهرست اعلام
 ۱۹۵ فهرست آثار استاد دانش پژوه

فهرست انتشارات

بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

- | | |
|---|--|
| <p>تألیف دکتر محمود افشار</p> <p>تألیف دکتر محمود افشار</p> <p>ترجمه ضیاءالدین دهشیری</p> <p>به مدیریت دکتر محمود افشار</p> <p>به مدیریت دکتر محمود افشار</p> <p>به مدیریت دکتر محمود افشار</p> <p>به مدیریت دکتر محمود افشار</p> <p>تألیف دکتر محمود افشار</p> <p>گردآوری دکتر محمود افشار</p> <p>تألیف دکتر محمود افشار</p> <p>تألیف دکتر محمود افشار</p> <p>تألیف دکتر محمود افشار</p> <p>تألیف مهندس ناصح ناطق</p> <p>تألیف دکتر منوچهر مرتضوی</p> <p>تألیف نجیب مایل هروی</p> <p>اشعار دکتر محمود افشار</p> <p>نگارش دکتر محمود افشار</p> <p>نگارش مهندس ناصح ناطق</p> <p>گردآوری ایرج افشار</p> <p>همه جلد‌ها با همکاری</p> <p>کریم اصفهانیان</p> | <p>۱- سیاست اروپا در ایران (به زبان فرانسه)
تجدید چاپ از روی چاپ ۱۹۲۱ برلین</p> <p>۲- سیاست اروپا در ایران با مقدمه و
پیوستهای تازه از مؤلف در باره قرارداد ۱۹۱۹</p> <p>و سید حسن تقی‌زاده و علی اکبر داور</p> <p>۳- مجله آینده، جلد اول (چاپ سوم)</p> <p>۴- مجله آینده، جلد دوم (چاپ سوم)</p> <p>۵- مجله آینده، جلد سوم (چاپ دوم)</p> <p>۶- مجله آینده، جلد چهارم (چاپ سوم)</p> <p>۷- گفتار ادبی (کتاب اول: مباحث ادبی)</p> <p>۸- گفتار ادبی (کتاب دوم: اشعار واقف و دیگران)</p> <p>۹- افغان نامه (جلد اول)</p> <p>۱۰- افغان نامه (جلد دوم)</p> <p>۱۱- افغان نامه (جلد سوم)</p> <p>۱۲- زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران</p> <p>۱۳- زبان دیرین آذربایجان</p> <p>□ ۱۴- تاریخ و زبان در افغانستان (چاپ دوم)</p> <p>۱۵- سفرنامه و دفتر اشعار</p> <p>□ ۱۶- پنج وقفنامه (این کتاب رایگان است)</p> <p>□ ۱۷- ایران از نگاه گوینو</p> <p>۱۸- نامواره دکتر محمود افشار، جلد اول (۳۸ مقاله)</p> <p>۱۹- نامواره دکتر محمود افشار، جلد دوم (۳۰ مقاله)</p> |
|---|--|

۲۲۵۰ ریال

۵۰۰ ریال

- ۲۰- نامواره دکتر محمود افشار، جلد سوم، (۲۴ مقاله)
- ۲۱- نامواره دکتر محمود افشار، جلد چهارم (۴۴ مقاله)
- ۲۲- نامواره دکتر محمود افشار، جلد پنجم (۴۷ مقاله)
- ۲۳- نامواره دکتر محمود افشار، جلد ششم (۳۳ مقاله)
- ۲۴- نامواره دکتر محمود افشار، جلد هفتم (۳۲ مقاله)
- ۲۵- نامواره دکتر محمود افشار، جلد هشتم (۲۵ مقاله)
- ۲۶- نامواره دکتر محمود افشار، جلد نهم (۴۱ مقاله)
- ۲۷- وهرود و ارننگ (جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی) از ژوزف مارکوارت
- ۲۸- زبان فارسی در آذربایجان (جلد اول، ۲۷ مقاله نوشته دانشمندان)
- ۲۹- زبان فارسی در آذربایجان (جلد دوم، ۲۳ مقاله نوشته دانشمندان)
- ۳۰- اسناد محرمانه قرارداد ۱۹۱۹ (جلد دوم)
- ۳۱- گنجینه مقالات (جلد اول: مقالات سیاسی یا سیاستنامه جدید)
- ۳۲- گنجینه مقالات (جلد دوم: مقالات ادبی و اجتماعی)
- ۳۳- گزارش سفارت کابل (سفرنامه ابوالحسن قندهاری)
- ۳۴- تاریخ روابط بازرگانی روس و ایران
- ۳۵- فلسفه اشراق به زبان فارسی (از اسمعیل ریزی، قرن هفتم)
- ۳۶- کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او
- ۳۷- ایران در روزگار شاه اسمعیل و شاه طهماسب (از امیر محمود بن خواندمیر)
- ۳۸- عین الوقایع، تاریخ افغانستان (از محمد یوسف ریاضی هروی)
- ۳۹- گفتارهای ادبی و اجتماعی
- ۴۰- شاعران همعصر رودکی
- ۴۱- سرایندگان شعر فارسی در قفقاز
- ۴۲- قند پاریس
- ۱۳۹۰۰ ریال
- ۱۱۸۰۰
- ۱۶۵۰۰
- ۱۱۹۰۰
- ۱۲۰۰۰
- ۲۸۰۰۰ ریال
- ترجمه دکتر داود منشی زاده ۱۲۰۰ ریال
- گردآوری ایرج افشار ۶۰۰۰ ریال
- گردآوری ایرج افشار ۸۳۵۰ ریال
- ترجمه دکتر جواد شیخ الاسلامی ۳۵۰۰ ریال
- نگارش دکتر محمود افشار ۴۰۰۰ ریال
- نگارش دکتر محمود افشار
- به کوشش محمد آصف فکرت ۶۵۰ ریال
- نوشته مارتین انتنر ۸۰۰ ریال
- به کوشش محمد تقی دانش پژوه
- تألیف غلامرضا رشید یاسمی
- به کوشش غلامرضا طباطبائی ۲۲۰۰ ریال
- به کوشش محمد آصف فکرت ۱۲۰۰ ریال
- نگارش دکتر رعدی آذرخشی ۳۷۰۰ ریال
- تألیف احمد اداره چی گیلانی ۳۲۰۰ ریال
- با جلد گالینگور ۵۰۰۰ ریال
- تألیف عزیز دولت آبادی ۲۰۰۰ ریال
- تألیف دکتر نذیر احمد ۴۶۰۰ ریال

- ۴۳- ادبیات فارسی در میان هندوان (تألیف دکتر سیدعبدالله)
- ترجمه دکتر محمد اسلم خان ۲۶۰۰ ریال
- ۴۴- تاریخ روابط ایران و روس
- تألیف سیدمحمدعلی جمالزاده ۳۴۰۰ ریال
- ۴۵- خلدبرین (تاریخ صفویه)
- تألیف محمد یوسف واله اصفهانی
- به کوشش میرهاشم محدث ۶۸۰۰ ریال
- ۴۶- آذربایجان و آژان
- با جلد گالینگور ۸۰۰۰ ریال
- ۴۷- بلوچستان در دوره قاجار
- تألیف دکتر عنایت‌الله رضا ۲۹۵۰ ریال
- ۴۸- ذیل تاریخ گزیده (تألیف زین‌الدین مستوفی)
- تألیف عبدالرضا سالار بهزادی ۶۸۵۰ ریال
- ۴۹- معاهدات و قراردادهای تاریخی دوره قاجاریه
- به کوشش ایرج افشار ۳۳۰۰ ریال
- به کوشش غلامرضا طباطبائی ۱۰۰۰۰ ریال
- ۵۰- نامه‌های خان احمدخان گیلانی
- با جلد گالینگور ۱۲۰۰۰ ریال
- به کوشش فریدون نوزاد ۶۵۰۰ ریال
- ۵۱- دیوان اشرف مازندرانی
- به کوشش دکتر حسن سیدان ۹۰۰۰ ریال
- ۵۲- رساله‌ها و مقاله‌های ادبی، تاریخی رشید یاسمی
- به کوشش ایرج افشار ۲۰۰۰۰ ریال
- ۵۳- ممالک و مسالک (تألیف اصطخری - ترجمه قرن هفتم هجری)
- به کوشش ایرج افشار ۱۵۰۰۰ ریال
- ۵۴- نامه‌های امیرنظام گروسی در قضاای شیخ عبیدالله
- به کوشش ایرج افشار ۱۱۵۰۰ ریال
- ۵۵- دستور شهریاران (تألیف ابراهیم زین‌العابدین نصیری) تصحیح محمدرضا نصیری
- با جلد گالینگور ۱۷۵۰۰ ریال
- ۵۶- مقالات هادی حسن ایرانشناس هندی
- ۸۴۰۰ ریال
- ۵۷- تاریخ نگاران ایران
- تألیف پرویز اذکائی ۱۱۵۰۰ ریال
- ۵۸- فرمانروایان گمنام (جلد اول)
- با جلد گالینگور ۱۳۰۰۰ ریال
- ۵۹- زبدة‌التواریخ (تاریخ صفویه) از محمد محسن مستوفی
- تألیف پرویز اذکائی
- به تصحیح بهروز گودرزی ۸۸۰۰ ریال
- ۶۰- نامه‌های دوستان گردآوری دکتر محمود افشار
- به کوشش ایرج افشار ۱۲۵۰۰ ریال

□ نشانه کتابهایی که برای فروش موجود است.



انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار

دفتر فروش: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار - تجریش (تهران)، باغ فردوس، ایستگاه پسیان، کوچه لادن، شماره ۸، تلفن ۲۷۷۱۱۴ - تلفن: ۲۷۶۸۳۴

مراکز فروش: کتابفروشیهای معتبر

مرکز پخش: نشر اساطیر، تلفن ۸۸۲۱۴۷۳ - ۸۸۲۴۲۵۰

نمایشگاه کتب فارسی بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار: تهران، خیابان ولی عصر، باغ فردوس ایستگاه پسیان، جنب کوچه لادن، متصل به قرائت خانه دکتر محمود افشار یزدی

نشانی مکاتبه: تهران تجریش، صندوق ۴۹۱ - ۱۹۶۱۵ بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی